خیرات حسان

کتاب
تذکرة الخواتین در شرح حال
مشاهیر نسوان عالم از عرب و روم
و هند و عجم از صدر اسلام تا کنون مشتمل
بر اوصاف حمیده و صفات
پسندیده آنها و اشعاری که در عربی و فارسی
و ترکی گفته اند و حکایات و عجایبی
که از آنها روایت شده که ارباب
تصانیف و مصنفین تراجم ذکری از آنها
نکرده اند بترتیب حروف تهجی
تصنیف و انطباع یافت

حور مقصورات فی الخیام

فهرست کتاب تذکرة الخواتین

صفحه

صفحه

جانان

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آراید | خلد را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برازندهٔ قاهر که در شیمهٔ امهات صدیت بنات را جمال معنی داد و در نهاد بسیاری از ربات حجال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان رسالت بتول عذرا آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد افاضتش پرده‌نشینان را در فنون فضایل و معارف اشیاخ معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی مخدرات عقایل گشود مستورهٔ عصمت از وطلب کرد معصومهٔ ناجی گشت و جاریهٔ بزم‌آرائی و دلربائی خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانهٔ مغنیه طبعهای جامد را مشتعل ساخت و بشعلهٔ عشق عاشقه قلبهای جامد را گرم و نرم نموده بگداخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانید تا بدانند که امر آن اوست و فرمان فرمان او و قدرتش بی پایان است و عطیتش نسبت بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در این جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه کلاه داریها نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده لشکر شکسته اند کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدرستی ذکری نکرده اند مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این بنا ریزم از حسن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب اریب محمد ذهنی افندی بدست آمد ترجمهٔ آنرا اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر قاصر درست میآمد بر آن افزودم و بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم

تو مردی واقف راه باش | ز حال زنان نیز آگاه باش
زن از فضل محسود عالم بود | چه مردی بود گر زنی کم بود

حرف الالف

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود و پس سلسله نسب آمنه چون سه بطن بالا رفت بحضرت فخر کاینات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حسب و نسب و ملکه مکرمت و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از این فزونتر که صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانفروز نبوت گردیده است بالجمله جمال صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله در آورد و این مزیت را مخصوص و مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنج سال قبل از عام الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بسن شباب رسید علاوه بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد از این رو بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و در وصل و مواصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه خواسته و این حجله سعادت را برای او بیاراسته و بنا بر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از موقعه نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان حسن و جمال عبد الله در آن شب از حرمان خویش محزون بودند و بتلخی روز نمودند بلکه بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه یا قتیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان عرصه وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غره غرای او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

مشار الیها آن نور را در ناصیهٔ عبدالله بدید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
آن خجسته ظهور شود بجناب عبدالله عرض حال نمود و استدعای وصال ابواب مواعید گشاد و مال کثیری
وعده داد اما آنخواهش و امول مقرون بقبول نیامد و عبدالله او را بدین مضمون جواب گفت و ذری بمفاد این دو بیت

اما الحرام فالحمام دونه	والحل لا حل فاستبينه
فكيف بالامر الذي تبغينه	يحمي الكريم عرضه و دينه

غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر مینویسد اینخواهش را فاطمهٔ خثعمیه از جناب عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه
از بنات کرام جمالی جمیل داشت و نسبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه بر او معلوم شده بود که خاتم
انبیاء از اصلاب شریف عبدالله بن عبدالمطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت
چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از اینراه مالک آئی عبدالله در جواب فرمود
بعد از حصول اجازهٔ از پدر اینکار میسر است اما در همان شب آمنه بآن فیض نایل گشت و آن نور را حامل و
شامل روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبدالله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نبود تفتیش
و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت باو رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم به
عبدالله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب مینمودم حال که آن با دیگریست
مرا با تو کار نیست برخی این حکایت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند بعضی از مورخین
نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست نفر زن ماهروی مشکین موی از ملالت
و رشک درگذشتند و راه آخرت نوشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام
الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده و بسیط زمین را بمیلاد مبارک
خود غیرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را باسانی حل نمودند و از آنجا که نوشته اند در شب
اول مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیهٔ مقدسه گذشت تاریخ این
زواج نیز تقریباً بدست میاید و چهرهٔ در آئینهٔ مطلوب مینماید اما دقتی در اینجا هست و آن این است
که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم آن علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد
و از اینجهت آنرا ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت
بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصهٔ کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از اصلاب عبدالله و انعقاد

بلکه متفق

نطفهٔ شریفهٔ حضرت رسالت پناه مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست
از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع
الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیراکه اگر شهر
ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست
و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبدهٔ آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در اینباب
اخبار و آثار بدان تصریح میکند ایام تشریق از موسم جعلی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بر سبیل
نسیئی این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی
اِنَّمَا النَّسِیْٓءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا یُحِلُّوْنَهٗ عَامًا وَّ یُحَرِّمُوْنَهٗ عَامًا
لِّیُوَاطِـُٔوْا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوْٓءُ اَعْمَالِهِمْ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ بعبارة اخری ماه
انعقاد نطفهٔ شریفه فی الواقع و نفس الامر رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از راه حکم نسیئی ذیحجة
الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای می‌آورده اند تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسیئی و
کیفیت آن و رسومی که در اینباب داشته اند و خطبهٔ که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند
در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
در سال ششم ولادت باسعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات را
در مرثیه او روحانیان سروده و از خصایل حمیده و جوائز کی او انها نموده اند بیت

نبکی الفتاة البرة الامینه	ذات الجمال العفة الرزینه
زوجة عبد الله و القرینه	ام نبی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدینه	صارت لدی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب لدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم نظر می نمود و این ابیات می سرود

بارك فیك الله من غلام	یا ابن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملك المنعام	فودی غداة الضرب بالسهام

بمائة من ابل سوام ‌ ‌ ‌ ان صحّ ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام ‌ ‌ ‌ تبعث فی الحلّ وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام ‌ ‌ ‌ دین ابیك البرّ ابراهام
فالله انهاك عن الاصنام ‌ ‌ ‌ ان لا توالیها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تیر و سربها یافتن حضرت عبدالله بیکصد شتر اینست که حضرت عبد المطلب جدّ امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدّتی مسدود بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند من عطا فرمائی که مرا در اینکار خیر امداد توانند نمود یکی از آنها را در راه تقرّب قربانی کنم خداوند باو ده پسر کرامت فرمود هنگام اداء نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنهارا اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین آنها عبدالله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبدالله قرعه زدند باز باسم عبدالله در آمد عملرا ده مرتبه تکرار نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبدالله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آنروز خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظر باین مقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنابر عقیدهٔ او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محیی الدین عربی وجماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حیّ میّت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود و پس از این گفته راه سرای دیگر پیمود و از اشعار آمنه ابیات مسطورهٔ در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبدالله بنظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم ‌ ‌ ‌ وجاور لحدًا خارجًا فی القماقم
دعته المنایا دعوة فاجابها ‌ ‌ ‌ وما ترکت فی النّاس مثل ابن هاشم
عشیّة راحوا یحملون سریره ‌ ‌ ‌ تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تك غالته المنون وریبها ‌ ‌ ‌ فقد کان معطاء کثیر التّراحم

بطحای

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس وجبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند واشراف قریش در این اراضی سکنی داشته ومعروف بقریش البطاح بوده اند وبعضی ازین قبیله که در خارج ازین جبلین ساکن بوده انها را قریش الظواهر مینامیده اند وشهاب خفاجی در جلالت شان وعلو مقام ومرتبت والدین حضرت رسول گفته است

لوالدی طه مقام علی … فی جنة الخلد ودار الثواب
فقطرة من فضلات له … فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت … حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد زوجه شهر بن باذان وعم زاده فیروز دیلمی است که از نجبای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله که اسود عنسی با دعای نبوت برخواست این زن چون منشأ اثری گردید اسم او در تواریخ باند در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگار د در اینجا هم همان اسم اختیار شد عاصم در سیره حلبی آزاد را زوجه نفس باذان نوشته ولی اینقول خالی از صحت است اما فیروز دیلمی وشهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مامور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند واین دو نفر را سرداری سپاه عجم داد وانها در یمن بماندند و یمنیها آنها را ابنا مینامیدند ومقصود شان ابناء فرس متولد شده در آن مملکت بوده و در زمان حضرت ختمی مآب صلعم فیروز وشهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین اینمقال آنکه باذان پدر شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله نامه با سلاطین اطراف نوشته انها را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخسرو پرویز مسطور داشتند خسرو بی احترامی کرده نامه را درید وبباذان نوشت الشخصی را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست باذان عریضه بحضرت رسول صلعم نوشت وعرض کرد که عاجلا بطرف خسرو عزیمت فرمائید والعرضیه را با دو نفر مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت تشرف جستند ومکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود واو را نابود ساخت وعنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید دین اسلام را قبول نماید مامورین همین بازگشته انچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود انها همین فرمانی از شیرویه بباذان رسید ودران هلاکت خسرو را اعلام واظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

حجازی بنا شید باذان بیقین معجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام مستسعد و از جانب
آنحضرت بولایت یمن منصوب گردید و آنها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان
تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا
بود امّا فیروز دیلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة
والسلام بمدینه منوره رفت قبول اسلام کرد گویند وقتی که دو نفر مامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در آنها
دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت
فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم

امّا اسود عنسی اسمش عبهلة و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب بطایفه ایست
معروف به عنس و او مردی مشعبد بود در ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی
که در شعبده داشت با طلاقت لسان کار را کرد و چیزها گفت و دعوی نبوت نمود و با ضلال و فریب
عوام پرداخت و از انجا که همواره با نقاب بود او را ذو الخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست
که سر را بدان پوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلّم هر وقت باو میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون
میگفتند سرگین بینداز اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذو الحمار هم گفته اند و از عجایب انکه زنهای گمراه که
به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله در
بدو امر قبیله مذحج به اسود گرویدند و او قوی گرفت و با اهالی نجران حمله نمود و عمرو بن صارم را که از جانب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شد و انجا را
بتصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعا را با پدر زن او هلاک نمود و مأمورین اسلامی یمن آشفته حال گردیدند
و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض دین مبین اسلام بیاموخت از یمن حرکت
کرده در بلدهٔ مأرب با ابو موسی اشعری پیوست و هر دو با هم بحضر موت فرار کردند اسود عنسی بعد از انکه
شهر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد زوجهٔ او را قهراً در تحت ازدواج خود در آورد امّا الفتی فیما بین
حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد و مساعدت

فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و ازانجاکه شرح حال او مفصلاً در کتب
سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبیله از کانه بوده اند اما آنهائی
که در اواخر عصر حضرت رسول صلعم و بعد ها براه ارتداد رفتند و بفساد پرداختند یازده فرقه بوده اند و
در کشاف در تفسیر آیهٔ ارتداد که در سورهٔ مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی
بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود انرا از کشاف نقل کرده اند چون خالی از آهمیتی نیست
در اینمحل نگاشته میشود

از یازده فرقهٔ که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول صلعم بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی
اسد میباشند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام خطه یمن را تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته
شد و شبی که بقتل رسید رسول صلعم اهالی مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحاب خشنود گردیدند و روز
بعد از ان حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمهٔ کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت من مسیلمه رسول الله
الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض لصفها لی ولصفها لک حضرت در جواب او مرقوم فرمودند
من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین
مسیلمه را عساکری که خلیفه اول بدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی
نام بود که حمزه را در غزوه احد شهید کرد و از اینرو وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین
مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شرناس را بالقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلیحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اوّل خالد بن ولید را بدفع او مامور
کرد طلیحه پس از قتال بشام گریخت و بعد ها نادم و تائب و مؤمنی صالح شد هفت فرقه از مرتدین
در خلافت خلیفه اوّل راه ارتداد پیش گرفتند و اینها طایفه عیینه بن حصن فزاری بودند و طایفه
قرة بن سلمة القشیری از قبیله غطفان و طایفه فجاة ابن عبد یالیل از قبیلهٔ بنی سلیم و طایفه مالک
بن نویره از قبیلهٔ بنی یربوع و طایفهٔ سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه
اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شر این هفت

طایفه در زمان خلیفهٔ اوّل رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی طریق ارتداد پیمودند مان طایفه
جبلة بن ایهم از قبیلهٔ غسان بودند جبله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده
نباشد که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلحه رئیس قبیلهٔ بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ماموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است و بتحقیق خالد از جانب خلیفهٔ اوّل بانکار مامور شد
اما شرح حال سجاح دختر منذر در حرف سین بتفصیل باید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین
ملک غسان بود ۲ این طایفه را بنی جفنه میگفتند لاکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه
تابع قیاصرهٔ روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده و جبله آخر شخص آنهاست
و قصبهٔ جبله که فیما بین لاذقیه و طرابلس شام واقع است باسم او موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت
حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی ضمیمهٔ ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینه منوره
آمد و با خلیفهٔ ثانی عزیمت حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیلهٔ بنی فزاره سهواً ازار جبله را کشیده جبله غضبناک
شد و سیلی بصورت آن شخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت آن شخص بخلیفهٔ ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت
مدعی خود را راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه ما را در
رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یک درجه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
بر عزتم بیفزاید خلیفه گفت همین طور است و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده بمماطله گذرانید و از
خلیفه جدا شده همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد
ولی بعدها پشیمان شده این ابیات را انشاد نمود

تنصرت بعد الحق عارا للطمة | ولم یك فیها لو صبرت لها ضرر | وادرکنی فیها لجاج حمیة
وبعت بها العین الصحیحة بالعور | فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی | صبرت علی القول الذی قال عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة | وکنت اسیرا فی ربیعة او مضر | ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة
اجالس قومی ذاهب السمع والبصر | ادین بما دانوا به من شریعة | وقد یجلس العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بلحمة رأسا ازعرا | وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا اجیدرا | کما اشتری المسلم اذ تنصرا

۲ وغسانیها

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً مسطور است
که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جبلهٔ میباشد که باین امر شنیع پرداخته است

آسیه خانم معظمهٔ مفخمهٔ جلیل الشأن مادر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساء محترمهٔ
طایفهٔ بوخاری باش و ببزرگی و بث خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر باعمال حسنه و عبادات و
عطیات مشغول بوده و در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غرهٔ ذی حجه عزیمت عتبات
نموده در اواسط همان ماه موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرد فوت معظمه رضوان الله علیها در سال
هزار و دویست و هفده در طهران اتفاق افتاده نعش او را بنجف اشرف حمل نمودند پدر مشار الیها محمد خان عز الدینلو

آسیه دختر جار الله بن صالح بن ابی المنصور بن ظهیره محدثه و از اشیاخ علامهٔ سیوطی میباشد یعنی علامه
مشار الیه از او اخذ حدیث نموده است ولادت او در سال هفتصد و نود و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها
الله شرفاً و تعظیماً اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن الضیا بوده است

آسیه خانم از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده در جلالت و بزرگواری همال
و نظیر نداشت و از این بطن طاهر گوهر تابناک وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیب الله
مضجعه قدم بعرصهٔ عالم نهاده فروغ بخش این مملکت گردید مشار الیها بانواع خیرات طبعاً راغب و مایل
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدرود زندگانی نمود رضوان الله علیها تولد حضرت
نایب السلطنه عباس میرزا روز چهارشنبه چهارم ذی حجه سنهٔ هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبیهٔ مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مفخمه ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون
شعر مهارتی دارد مادر مشار الیها مسماة به آغا صبیهٔ مرحوم میرزا عبد الکریم بن میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله
متخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکریم از سلسلهٔ جلیلهٔ و هو یه بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بخاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر بمرحوم معتمد الدوله نشاط و خانوادهٔ صفویه میرسد این رباعی از او است

گویند بهشت و حور و کوثر باقی است	در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض علی و آتش	جنت به محبت پیمبر باقی است

آغا باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم

ابراهیم خان جوانشیر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باینزن مرعی
و منظور میداشتند چه اینزن با کمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر
خادم و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قرباغ
سمت وزارت انمخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت باو سر نزند
و بنابرین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و غالباً در انجا اقامت مینمود و العجب که اینزن با کمال
لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضاجعت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند
شب زفاف چون فقط بچند کلمه سؤال و جواب گذشت صبح اغاباجی این شعر ترکی غیر موزون را بطور کنایت بخاقان نوشت

یارم نیجه کلدی کیجه قالدی کیجه کیتدی   عمرم نیجه کلدی نیجه قالدی نیجه کیتدی

خلاصه مبلغی از عایدات قم و توابع بطور سیورغال به اغاباجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از انجا
که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم را برسم پسری و دختری باو دادند
یعنی خواهرزاده اغاباجی را در حباله مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را به عباسقلیخان معتمد
الدوله جوانشیر نواده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغاباجی شدند معروفست
که حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خویشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجه این کفته بعدها بالظهور رسید
و اقوام اغاباجی خدمات عمده ببعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسله جوانشیر و
شاهزادگان ال خاقان وصلتها شد که هنوز ان رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه اغاباجی
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار اوست

خرم ان کو بسر کوی تو جائی دارد		که سر کوی تو خوش آب و هوائی دارد
بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او		رسم این است که هر ناقه درائی دارد
سوختم از آتش غم ناصحا تا کی زمنع	ولها	میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش
تا حشر نویسند اگر می نشود طی	ولها	نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

آفاقی عاشق چلبی در تذکره خود می نویسد افاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود
ولی شرح حال و شعری ازان در میان نیست **امینه** زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای
صدر اسلام و نام او عبد الله بن عبید الله بوده و دمینه اسم مادر اوست گویند دمینه را ابتدا از پی بدکا

بوده

بود مسماة بجماء پس از رنجش از او آمنه را خواست و در حباله نکاح خود در آورد و آخر الامر جماء ابن دمینه را مقتول ساخت اما آمنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حد متعارف با ابن دمینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب با ابن دمینه انشا کرده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی	واشمتّ بی من کان فیک یلوم
وابرزتنی للنّاس ثمّ ترکتنی	لهم غرضاً اُرمی وانت سلیم
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا	بجسمی من قول الوشاة کلوم

وبعضی ابیات رائقه دیگر از این زن در کتاب اغانی وتزیین الاسواق نگاشته شده و این شعر از عاشقانه اوست

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی	فهلّا صرمت الحبل اذ انا ابصر
ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته	نصیب ولی رای وعقل موفّر
ولکنما آذنت بالصرم بغتة	ولست علی مثل الذی جئت اقدر

اغا بیکی دختر میرزا میرانشاه گورکانی و زوجه سعد وقاص از امرای گورکانیه بود در سال هشتصد و هجده که قره یوسف ترکمان نامه سلطان بقهر بگرفت امیر بسطام جاگیر که از طرف شاهرخ کوتوال قلعه بود فرار را روی نمود و خود را بسعد وقاص رسانید سعد او را حبس کرد میرزا شاهرخ متغیر شد حکم باستخلاص او داد سعد اطاعت نمود و از خوف میرزا شاهرخ بسطام را با خود بتبریز برد قره یوسف چون مصمم عراق عجم بود بسطام را از بند نجات داد و پسرش را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمه بقم فرستاد که اغا بیکی را به تبریز آرد اغا بیکی چون زنی عاقله بود دید الست قره یوسف دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترکمه را بگرفت و سرهای ایشان را بریده نزد میرزا شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به اغا بیکی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشت

ولو کان النسآء بمثل هذی	لفضلت النسآء علی الرّجال

اقا بیگم از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه ازان دامی که دارد رشته جان تاب ازو	وای ازان لعلی که هردم میخورد خوناب ازو

آمنه بنت الدهوجی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدهوجی المحلی است پدرش از اعیان علماء و خود آمنه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشار الیه از وا خذ حدیث

کرده و محله که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه
آمنه رملیه زنی عارفه و تقریبًا در سال دویست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات
میدانند گاه گاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در بعضی از تذکره ها می
نویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با آمنه در انجا ملاقات کرده است و تمنای
دعای خیر از او نموده است رمله که آمنه مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد و علاوه بر
این چند زن که مسماة بآمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله آمنه بنت الارقم
و آمنهٔ بنت الخلف الاسلمیه و آمنهٔ بنت قریش و آمنهٔ بنت سعد و آمنهٔ بنت ابی الصلت و
آمنهٔ بنت عفان و آمنهٔ بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده آنکه
حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بآمنه بوده اند **آمنه بنت علی** از نساء محدثه و دختر
علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد اسامی مذکوره در کتاب انباء الغمر و ابناء العمر از تصنیفات ابن حجر
معدود و مذکور است محدثهٔ مشار الیها در مجلس اسماء بنت صصران و عبد الله بن ابی التائب و بعض دیگر
از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود بتعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و
هشت هجری درگذشته است **آنی فاطمه خانم** از نسوان دار السعاده اسلامبول و دارای علوم ادبیه
و طبع شعر بوده از آل حسن جان یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام
او را در سلک ازدواج در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر آغازاده که دارای مقامات علمیه
گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعدها ترک این شغل کرده بقضاوت
ینگی شهر مامور شد و مادرش آنی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در انجا وفات کرد خلاصه
مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره ها منتخب اشعار او درج و ثبت
شده این دو بیت از وست که نوشته میشود

آچیلمش شرحه لر سینمده مخمل ارغوان مدر
خیال تیر غمزک انیا خاطر نشان مدر

خیال عارضکله دیده صحن گلستان مدر
امید وصلتک ای قاشلری یای سینه دن گچمز

آی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود
و همشیره شیخ جمال الدین بن الشریحی مشهوره این زن محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر
ملاقات و محادثه نموده در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری بوده است **اینه عقیل**

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم
بفصاحت شهرتی داشته مع ذالک اسم او بدرستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا
علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنه عقیل با جمعی باستقبال انها آمده و در
وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداختند ابیات ذیل را که منبئ از کمال فصاحت اوست انشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبیّ لکم	ماذا فعلتم و انتم اخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی	منهم اساری و صرعی ضرّجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبرهٔ دیگر شعر مشهور و مسطور

در اینجا از ابنه عقیل است شعر	اترجوا امّة قتلت حسینا
شفاعة جدّه یوم الحساب	اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم

بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرانی بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته
و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند ابنه غیلان دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیلهٔ بنی
ثقیف است این زن صحابیه بوده و بواسطهٔ سمن و میل بزینت شهرت یافته و در ان زمان در میان زنان
احدی نبود که از ابنه غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه مزین تر باشد و همه نسوان بر آرایش و زینت
ایندو زن غبطه و حسد بردند و بجهة فربهی که ابنه غیلان داشت در حق او میگفتند اذا جلست تبنّت
یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل اینست که خیمه و چادری برپا کرده باشد وقتی که عبد الله بن امیه
برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول ص عزیمت فتح طائف نمود هیت نام مخنثی او را بگرفتن
ابنه غیلان تشویق و تحریص کرده گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک بابنه غیلان فانها اذا اقبلت
اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو البته دختر غیلان
را بخواه چه او هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصره اش
آشکار سازد گویند زنان قبل از آنکه هیت این کلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربه میدانستند
یعنی در او شائبهٔ شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او اجتناب نمینمودند پس از ان در حالت او
ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرمها مطرود شد کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطورهٔ در فوق

عبارت ذیل را از هیت خطاب بعبد الله بن امیه نقل نمایند ان فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان ینفلک بادیه بنت غیلان فانها هیفا شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت ارتجت وان قعدت تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان بین جلیها کالقعب المکفاء یعنی اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله درخواست کن که از غنایم بادیه دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهد چه او بار یک میانی است شگفته طبع وخوش چشم چون تکلم کند آوازی مطبوع از و مسموع شود چون برخیزد سرو را ماند که متمایل گردد وقت خرامیدن بزینو جراج شبیه است در گاه نشستن مانند خیمهٔ قبه دار و میانی استوار باشد چون فرا آید چهار شکن در شکم نماید و اگر پشت کند هشت چین در خاصرتین او پدیدار آید دندانش بگل اقحوان مشابهت دارد و میان دو رانش کاهی واژگون است باید دانست که هیت مخنثی ضرب المثل است و در مجمع الامثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخنث من هیت) اخت المزنی مزن بضم میم وفتح زا میباشد و اخت المزنی همشیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است که در مسئلهٔ زکات معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده وتصرفی کرده است بروایتی این زن در مجلس شافعی حاضر میشده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و هشت در سلک ازدواج القائم بامر الله ابن القادر بالله بیست و ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده وانشاء الله در حرف خا شرح حال او بیاید ارجمند بانو ملقب بممتاز محل و مسماة بقدسیه بیگم زوجهٔ ابو الفتح محمد شاه ابن جهانشاه ابن بهادر شاه پادشاه هندوستان زنی صاحب حسن و طالب عیش و نوش بوده و بعد از فوت شوهر خود محمد شاه باغ با صفائی در بیرون شهر دهلی بنا نموده و انرا قدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دهلی در نزدیکی دروازهٔ معروف بکشمیری دروازه ان باغ برقرار و باقی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده قدسیه بیگم طبعی موزون داشته و عنائی تخلص میکرده این شعر بزبان هندی از اوست

ہم جانتی تھی لکھہ لگی و لگو سکھہ ہو	لگ بخت کیسی انکھہ لگی اور دکھہ ہو

ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل اولین منکوحهٔ شهاب الدین محمد شاه جهان ابن نور الدین

جهانگیر شاه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و آگاهی و هوشمندی که داشت هر روز تعلق خاطر پادشاه
باو میافزود از آن زن چهار پسر و چهار دختر آورد چهار پسر او دارا شکوه و شاه شجاع و میرزا مراد و اورنگ زیب
نام داشتند و چهار دختر به انجمن آرا و دهرآرا و گیتی آرا و جهان آرا مسماة بودند چون ارجمند بانو بیگم در گذشت
شوهرش بقعهٔ عالی برای او در شهر آگره یا اکبرآباد بنا نمود و آن را روضهٔ تاج محل نامید و اکنون قبهٔ تاج بی بی معروفست
شهاب الدین محمد شاهجهان از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده **اروی بنت
الحارث** اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی وداعة السهمی از صحابیات و
از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادرش غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک
میباشد در تاریخ ابو الفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این زن مسطور است که روزی اروی بحضور معاویه آمد و مشار الیها
در آنوقت زیاد پیر شده بود معاویه اظهار ملاطفت کرده باو گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است
اروی در جواب گفت ای همشیرزاده حالم خوبست اما از آنجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود بدرفتاری
نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غصب این حق روا داشتی با که از این
خاندانیم بیشتر از همه کس ببلیات مبتلا هستیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمودند تیم و عدی
و امیه بغصب حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان شما شدیم مثل
بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هرون شد پس
از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقالهٔ اروی متغیر شده گفت ای عجوزه کوتاه کن عقل تو تمام شده است
اروی گفت یا ابن النابغه تو بچه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادرت در مکه فاجره بوده مشهوره که باجرت قابلی
مردان را متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون از مادرت حقیقت حال را پرسیدند
گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این مولود بهر کدام شبیه تر است از وست و از آنجا که تو با عاص بیشتر
شباهت داشتی ترا باو الحاق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بخواه اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دشت همواری آبی جاری ابتیاع نمایم و دو
هزار دینار دیگر برای تهیهٔ مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای دفع بعضی شداید و تنگیها
معاویه شش هزار دینار باو تقدیم نمود اینست آنچه در تاریخ ابو الفدا نوشته شده اما لبیب افندی در کتاب
موسوم بجواهر ملتقطه این داستان را مشروح تر بیان کرده گوید وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و

بکلمات مسطوره در فوق تکلم نمود مروان بن حکم نیز در ان مجلس حضور داشت و از مقالهٔ که اروی بعمرو بن
العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیره زن ساکت باش و فقط کلام خود را مقصور بمقصودی
دار که ترا بمجلس کشانیده است اروی و بمروان کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن
میگوئی همانا در کبودی چشم و سرخی مو و کوتاهی قد و اندام نامتناسب بغلام حارث بن کلده مانی
و اصلا شباهتی بپدر خود حکم که ادعای فرزندی ان مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم و مردی مبسوط الشعر
و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت مینمود پس از مادر خود بپرس تا تو را گوید که پدرت
کیست آنگاه اروی رو بمعاویه کرده گفت والله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که بمن با
مواجهه سخن گویند ای معاویه روزی که عمم حمزه شهید شد هند مادر تو این ابیات را برخواند بیت

نحن جزیناکم بیوم بدر — والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر — ولا اخی و عمه و بکر
شفیت نفسی و قضیت نذری — شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علی دهری — حتی ترم اعظمی فی قبری

و عمه من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند ملعونه را قرائت کرد

خزیت فی بدر و غیر بدر — یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحک الله قبیل الفجر — ملها شمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی و علی صقری — اذ رام شیب و ابوک غدری
فخضبا منه نواحی النحر — بکل قطاع حسام یفری

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر
خاسته از مجلس رفت معاویه بمروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب شدید که من این
حرفها را بشنوم پس از ان فرستاده اروی را بمجلس برگردانیدند و از او درخواست نمود که حاجت خود را
اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور شد ششهزار دینار از معاویه خواست معاویه المبلغ را مبذول
داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمینمود اروی از استماع
این سخن بشدت گریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات ابو الاسود

الدّئلی راکه در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا کرده است از وی برخوانند

الا یا عین ویحک اسعدینا ... الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی امّ کلثوم علیه ... بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا ... فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا ... بخیر الناس طرّا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا ... فذلّلها ومن رکب السّفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها ... ومن قرأ المثانی والمبینا
وکلّ مناقب الخیرات فیه ... وحبّ رسول ربّ العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا ... بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین ... رایت البدر راق الناظرینا
وکنّا قبل مقتله بخیر ... نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحقّ لا یرتاب فیه ... ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه ... ولم یخلق من المتجبّرینا
کانّ الناس اذ فقدوا علیّا ... نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب ... فان بقیة الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت دائلی ازانچه تو سرودی او را بدان ستودی فضیلت بالجمله از وی انچه خواست معاویه بدان پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق به هند بنت اثاثه نسبت دادیم پیروی سطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم امّا بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند اروی بنت عبد المطلب دختر جناب عبد المطّلب جد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله میباشد مشار الیها عمّه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و حسن بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیهٔ پدر خود گفته

علی سمح سجیّته الحیاء ... بکت عینی وحق لها البکاء
کریم الخیم نیّته العلاء ... علی سهل الخلیقة ابطحی
علی الفیّاض شیبة ذی المعالی

ابوه الخیر لیس له کفاء
اعز کان غرّته ضیاء
له المجد المقدّم والثناء
قدیم المجد لیس له خفاء
وفاضلها اذا التمس القضاء
وبأسا حین تنسکب الدّماء
کانّ قلوب اکثرهم هواء
علیه حین تبصره البهاء

طویل الباع املس شیظمیّ
اقبّ الکشح اروع ذی فضول
انی الضّیم ابلج هبرزی
ومعقل مالک وربیع فهر
وکان هو الفتی کرما وجودا
اذا هاب الکماة الموت حتّی
مضی قدما بذی رأی حسیب

درسیرهٔ ابن هشام ومسامرات محیی الدین حنین

مسطور است که مراثی مزبور در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته باین معنی که جناب عبد المطلب
در مرض موت خود اروی و امّ حکیم البیضاء وامیمه وبرّه وصفیه وعاتکه را که دختران او بودند نزد
خود خوانده وفرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید وهریک از انها
برای پدر خود مرثیه گفتند واشعار مزبوره را اروی در انوقت نظم کرد ومراثی خواهران او نیز در
محل خود مذکور خواهد شد. ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده دو نفر از آنها
اروی بنت حارث واروی بنت عبد المطلب میباشند که شرح حال انها نگاشته شد دو نفر دیگر
یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفان وولید بن عقبه است وبهمین ملاحظه عفان وولید را ابن
اروی دختر امّ حکیم البیضاء دختر عبد المطّلب است دیگر اروی بنت الامین که بحبالهٔ سعید بن زید که یکی
از عشرهٔ مبشّره است او را نفرین نموده واو ابتدا کور شده وعاقبت بچاهی افتاده درگذشت
علاوه برین چهار زن یکنفر زن دیگر مسمّاة باروی بوده چون معروف بامّ موسی میباشد در
حرف الف ومیم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابو بکر وخواهر عائشه
است مادرش قیله یا قتیله دختر عبد العزّا بوده اسماء از زبیر بن عوام که یکی از عشرهٔ مبشّره است در
سلک ازدواج درآورد وعبد الله بن زبیر که در سن هفتاد وسه سالگی در خانه کعبه اجلّها الله تعالی
بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است وعبد الله بعد از یزید بن
معاویه نه سال در مکّه معظمه خلافت کرد وحجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدهٔ مقدسه را

محاصره نمود و از بالای کوه ابوقبیس منجنیقها بخانه خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله بدرجهٔ شهادت
رسید و قبل از شهادت مشار الیها با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایدهٔ نیست (بعد از آنکه عبدالله
بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکهٔ معظمه محصور ماندند از طول محاصره
و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته از این بلدهٔ مقدسه خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او نماند مگر پسرش زبیر نام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدقاء او در آنوقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت ای مادر
همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان در این سختی ترک من گفتند اینک قلیلی
که مانده اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او
هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در اینباب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را
بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که خلق را بحق دعوت مینمائی مقاومت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و مطیع آنها مشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بندهٔ بوده که جمعی از بندگان خدا را
در هوای نفس بهلاکت دادهٔ اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
تمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب برید اجل
میرسد پس همان به که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دو روزهٔ زندگانی دنیا نیندیشی عبدالله
گفت ای مادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین گفت ای فرزند
گوسفند که کشته شد اگر پوست از او برکنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری خواه و در عزم خود راسخ باش
عبدالله سر مادر خود بوسیده گفت ای مادر من هم بهمین عقیده هستم و از اول عمر تجملات عاریت و سرای
ناپایدار دل نبسته ام و در اینکار که در آن میباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خداوند بدارند تو تشدید و تایید برای من نمودی من امروز کشته خواهم شد
مبادا از مرگ من متاسف شوی کار خود را بخدا باز گذار پسر تو تا کنون ارتکاب منکری ننموده و براه
فسق و فجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی امان
داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته بستمکاری عمال خود رضا

نداده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای تزکیه نفس خود نیست محض تسلیت
ما در گفته‌ام که در اینحال متاسف نباشد اسماء گفت ای فرزند امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر
مغلوب گردیده پیش از من در گذشتی بهلاک تو احتساب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور میشوم
قدم پیش نه تا مآل کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ایما در خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فرو گذار مکن اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نموده تو حقاً جهاد مینمائی آنگاه اسما
بدعا پرداخت گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هرچه برای او مقدر کرده بدان راضی شده‌ام و در اینحال مرا
باجر و صواب و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی
عبد الله گفت بلی برای وداع آمده‌ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسماء گفت برو و از روی
بصیرت برو و آنا بیا تا نیز من با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه دست
ذات النطاقین بزرهی که عبد الله پوشیده بود خورد گفت همانا که آرزوی شهادت دارند جوشن را برکنار
میگذارند ابن زبیر گفت من این زره را محض اطمینان قلب تو پوشیده‌ام اسماء گفت درع مرا مطمئن نخواهد ساخت ابن
برکمر زدن عبد الله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را بکمر زد و رو بمعرکه نهاد و در

حالتی که این رجز را میخواند بیت		انی اذا اعرف یومی اصبر
وانما یعرف یومه الحر		اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر بودند و جده
تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام
ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفدهم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هفتاد و سیم هجرت و عبد الله نیز در اینسال در سن هفتاد و سه سالگی بود همینکه عبد الله بقتل رسید
شامیان از فرط مسرت تکبیر گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله ابن زبیر متولد شد مؤمنین تکبیر گفتند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود میگفتند
ما مسلمین را مسحور ساخته‌ایم و دیگر طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب آنها را ظاهر نموده در نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از اینرو تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

نزد عبدالملک فرستاد جسد او را در حجون یعنی در قبرستان مکه معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابوقبیس
واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء نخواست از حجاج در خواست
نماید لهذا امر راجع بعبدالملک گردیده و بحجاج امر کرد جسد عبدالله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بغسل
و تکفین او پرداخته آنجسد را در حجون مدفون ساخت بنابرین جسد عبدالله آنقدر بر سر دار بود که از مکه خبر بشام
رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمرش گذشته بود
درگذشت (وسیمی مرحوم در خوابنامه خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی این خبر ضعیف است
در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبدالله بن زبیر را بمقبره یهود انداختند و مادرش هم نزد وی درگذشت
ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل عبدالله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد
ثانیا با تهدید امر باحضار او داد مشار الیها باز تمکین ننمود دفعه سیم ذات النطاقین خود بحضور حجاج بیامد گفت دیدی
که عبدالله را بآن مبتلا کردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و
آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است ان فی ثقیف کذابا و مبیرا یعنی در طایفه بنی
ثقیف یکنفر کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده توئی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
است در اسد الغابه در ترجمه حال ابن زبیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
رفت و از او بحال شکایت گفت باید مرد و رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا مرگ را شایق شده
اما من تا ترا در یکی از دو حال نبینم راضی بمردن نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و اجر فقدت مرا
عند الله ذخیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبدالله از استماع این سخن تبسم نمود و روزیکه عبدالله
مقتول شد نزد مادر رفت اسماء با او گفت ای فرزند مبادا از بیم هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای
تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با ذلت است اسماء به ذات
النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبدالله از نسوان قبیله بنی عذره است
مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل میدانی
در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیله بنی عذره در سلک ازدواج عمزاده خود که عروس نام داشت
منسلک گردید ولی پس از چندی عروس درگذشت و پس از فوت او شخص دیگر اسماء را در حباله نکاح
خود در آورد و این شخص زشت روی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام میشد وقتیکه شوهر دوم اسماء او را

بقبیله خود میبرد اسماء گفت اذن بده بر سر قبر عمزاده خود عروس قدری گریه کنم آن شخص باو اجازه داد و اسماء بر سر قبر عروس رفته این عبارات را اظهار نمود

یا ثعلبا فی اهله واسدا عند الباس ❊ ابکیک یا عروس الاعراس مع اشیا لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنیم بر تو ای عروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود در حلم و بردباری بملایمت روباه بودی در موقع جنگ و ستیز بشیر شباهت داشتی و در تو صفات حمیدهٔ دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسماء گفت آن صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود گفت

ویعمل السیف صبیحات باس ❊ کان عن الهمة غیر نعاس

یعنی در وقت اقدام بر اد تغافل و تسامح نمیرفت و هنگام فرار از شر باستعمال شمشیر میپرداخت بعد از آن باز اسماء بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغر الازهر ❊ الطیب الخیم الکریم المحضر ❊ مع اشیاء له لا تذکر

یعنی ای عروس تو جبههٔ درخشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که بزبان نمیآید باز شوهر اسماء پرسید که آن صفاتیکه عروس داشت و بزبان نیاورده چه بود گفت

طیب لنکهة غیر ابخر ❊ کان عیوفا للخنا والمنکر ایسر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام نمیشد شوهر اسماء دانست که فقرهٔ آخری کنایه باو است آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را برنداشت و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر نمیداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد بعضی بجای مثل مزبور لا مخبأ لعطر بعد عروس گفت و شرح آنرا از انفراد دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجهٔ خود رایحهٔ کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف و استعمال آن بشود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس زنی صحابیه و دختر عمیس بن معد و زوجهٔ جناب جعفر طیار بوده و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات مؤمنات خوانده و این تصدیق حضرت به ایمان آنها فی الحقیقه شانی عمده برای آنها ثابت مینماید و این ده زن نه نفر خواهر ند از یک مادر و مادر انها

هند بنت عوف است که دهمین اینهاست و شرح حال آن در حرف ها بیاید و بعضی گفته اند اخوات مؤمنات نه نفرند هشت خواهر و یک مادر که همان بنت عوف باشد. بالجمله اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت و در انجا عبد الله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از ان بمدینه منوره آمدند بعد از شهادت جعفر طیار بابی بکر شوهر کرد و محمد بن ابو بکر را مادر شد و پس از ابو بکر در حباله نکاح علی امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و ان این بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم صلعم گردید و خواهر دیگر او ام الفضل لبابه زوجه جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صلبی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا تشرف جست و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسماء بنت عمیس گفته اند و هی اکرم الناس اصهارا یعنی اسماء از حیثیت داماد هائی که بهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین بر وزن زبیر است)

اسماء بنت محمد محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن اسماء که از معارف بنت از بطن او بوجود آمده محدثه مزبوره چند کتاب حدیث بر مکی بن علان محدث قرائت کرده و بعد از ان آنها را بکرات تدریس نموده است و در فن خود متفرد بوده فیوض و فضایل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانه خدا مشرف شده ولادت او در آخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در ان زمان از مشایخ روایت حدیث احدی از او معمر تر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه در گذشته ابن وردی در تتمه المختصر در مدح اسماء بنت محمد گوید

كذلك فلتكن اخت ابن صصرى	تفوق على النساء صبيا وشيبا
طراز القوم انثى مثل هذا	وما التأنيث لاسم الشمس عيبا

و مقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروف گشته روزی از طرف سایر زنان صحابیه مأمور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد بابی انت و امی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز و جل بعثک الی الرجال و النساء کافة فامنا بک و بالهک و انا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم و مقضی شهواتکم و

وبعضی انها
درحق هند
عوف

وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وحضور الجنائز والحج بعد الحج
وافضل ذلک الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل اذا خرج حاجاً او معتمراً او مجاهداً حفظنا لکم اموالکم
وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم فنشارککم فی هذا الاجر والخیر (یعنی پدر و مادرم فدای تو باد ای پیغمبر خدا من
از جانب جمعی نسوان بحضور مبارک تو آمده ام ترا خدای عزوجل مبعوث بر کافهٔ زنان و مردان فرموده و ما بتو و
خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نسوان در پس پردهٔ محبوس و در خانه های شوهرها خانه نشین هستیم و محل شهوات
میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه
و عیادت بیماران و تشییع جنازه ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همهٔ این اعمال که مخصوص است بشما
مردان جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما را
حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان میریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت مینمائیم در اینصورت آیا ما با اجر
و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از استماع این عرایض روی مبارک را به
اصحاب کرده فرمودند در امثال اینمقامات مقاله بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب
عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باین حسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن سید انام علیه الصلوة
والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب آنها
نزد من آمده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و آنها را از خود خوشنود دارند همین
عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مسطورات
ابن اثیر اسماء بنت یزید زنی صحابیه و خالهزادهٔ معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت
قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را براه عدم فرستاده است اسماء
بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ تقی الدین بوده و بخیال قبل از تو
ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب انباء الغمر ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل هفت
قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص رملی نام شوهر کرده و بعد با در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی منسلک
گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متمسک بوده و آمنة الرحیم که شرح حال او
بیاید خواهر این زن میباشد اسماء العامریه ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اهالی اندلس ساکن
بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیدهٔ برای صیانت خانه و اموال خود بامیر

الموحدین عبدالمؤمن علی نگاشته که دو بیت اول اینست

لسیدنا امیر المؤمنینا — عرفنا النصر والفتح المبینا
رایت حدیثکم فیها شجونا — اذا کان الحدیث عن المعالی

در اواخر این قصیده اسماء عامریه بوضعی خوب و مناسب حسب و نسب خود را بامیر الموحدین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است
اسماء عبرت از نسوان اسلامبول و دختر احمد اقا سر خاصه کیان خاصه و زوجهٔ محمود جلال الدین خطاط مشهور است و در حسن خط بدرجهٔ شوهر خود اشتهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال الدین میل و رغبتی تمام بکتابت خط را باو آموخته طوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسما با خطوط اواخر عمر جلال الدین یکدرجه و پایه بوده است و بسا چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم کرده است و از خطوط ممتاز اسما که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ ان هزار و دویست و بیست و دو میباشد علاوه بر زنانی که اسم اسما مسمی بوده و در این کتاب شرح حال آنها درج شد ابن ا... (؟) نفر زن اسما نام ذکر مینماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنهاست اسماء بنت عوف معشوقهٔ عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت عوف عمزادهٔ اوست و ماجرای این عاشق و معشوق در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع تزیین مزین میساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادرزادهٔ امرء چون با وی شباهت داشته ملقب بمرقش
اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را گفته

الدار قفر والرسوم کما — رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این نیز بعید نیست چه در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتعبیری از تعبیرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب انکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسماء مثل اسماء ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجهٔ الفزاری که جوانمردی مشهور و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتماد از جواری معتمد بن عباد سلطان بدبخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

بثینه بعدها بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است اعرابیه
در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زبان بادیه نجد نوشته و خدیجه بنت عبدالوهاب بن هبة الله گوید
یکی از خلفای بنی عباس با عرابیه عاشق شد و او را در حباله نکاح خود در آورد اما هوای دار الخلافه او را مناسب
نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شد و با ناز و نعمتی فراوان دلتنگ و مکدر بود روزی
خلیفه از و سوال کرد که چرا بشاش نیستی و لبت بخنده آشنا نمیشود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز زرد و ضعیف
میشوی اعرابیه گفت مرا الصحراها و خیمه های صحرا نشینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای انهار جاریه
میل مفرطی است خلیفه در آخر نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان
خود را در حوالی قصر چرا دهند و القصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی
شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه
بناگاه بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بیت

وما ذنب اعرابية قذفت بها	صروف النوى من حيث لم تك ظنت
تمنت احاليب الرعاة وخيمة	بنجد فلا يقضى لها ما تمنت
اذا ذكرت ماء العذيب وطيبه	وبرد حصاة آخر الليل انت
لها انة عند العشاء وانة	سحيرا ولولا انتاه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده با عرابیه گفت غم مخور که بمراد خود نایل شدی در نکاح من باش
و نزد قوم و قبیله خود برو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد
هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شده بیتان با تغییر جزئی
در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط بیت چهارمی را مشار الیها بر آن افزوده است و نظیر
داستان اعرابیه بعدها بیاید امامه بنت خزوج از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته است
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن فنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده و بیت

اذا شئت ان تلقى فتى لو وزنته	بكل معدى وكل يمان
وفى بها فضلا وجودا وسوددا	وزنا فذاك الاسود بن فنان
فتى لا يرى فى ساحة الارض مثله	ليوم ضراب وليوم طعان

محی الدین

محی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیة الرضائی حکایت کرده گوید من در ایام خلافت
الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و خلیفه جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من شتوانستم
در سافه و سایر اماکن نزدیک بوطن خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در برابری میگشتم که جوانمردی کریم
الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چند گاهی با ایمنی بسر برم در اثنای گردش چند خیمه دیدم بطرف آنها
شتافتم در جلو چادری مزراقی دیدم بر زمین نصب کرده و افسار مادیانی بران بسته اند داخل چادر شده سلام
کردم خاتونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری فنعم مناخ الضیفان تواک القدر
ومهدک التفر پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز میان آورد و بترحیب قدوم من پرداخت و باستراحت
واطمینان امر کرد من گفتم دانی لطمئن المطلوب و یأمن المرغوب من دون ان یاوی الی حبل العصمة و یأمن و
مفزع منیعة فلما نجو من السلطان طالبه و الخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
تشویش خاطریست و از خلیفه بجهتی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت لقد ترجم لسانک عن ذنب کبیر
وقلب صغیر یعنی همانا زبان تو از گناهی بزرگ و دلی خورد ترجمانی کرد البته مرتکب خطائی شده و از ان ع
دلت راهراسی است پس از ان گفت وایم الله لقد حللت بفناء رجل لا یضام بفنائه احد و لا یجوع بساحته
کبد هذا الاسود بن قنان اخواله کعب و اعمامه شیبان صعلوک الحی فی باله و سیدهم فی فعاله صدوق الجواب
وقود النار خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خرج
او را بابیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامه بنت ابی العاص دختر ابی العاص
بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و
شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نوادهٔ دختری نبی اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه سلام الله علیها که
خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنابراین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج
کرده بعد از شهادت آنحضرت مشار الیها مغیرة بن نوفل شوهر نمود بروایتی امامه قبل از انکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامة المریدیه امامه یا اسامه از زنان صحابیه است

فی حالة دمنه‌ هم

و مریدیه اسم قبیلهٔ او میباشد در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابوعفک یهودی گفته و ابوعفک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خودداری نمیکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و امامه مریدیه گفت

تکذّب دین الله والمرء احمدا ‌ ‌ ‌ لعمر الذی امتاك اذ بئس ما یمنی

حباك حنیف اخر الدّهر طعنة ‌ ‌ ‌ اباعفك خذها علی كبر السنّ

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیه دیگر باسم امامه مسمّا بوده اند که یکی از آنها امامهٔ دختر حضرت حمزه است امة الله زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و در الهیات سخن شگفته دیوان مرتب دارد و معروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی تخلص کرده و بهرحال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر قاضی زاده بوده و در سال هزار و صد و پانزده در گذشته بیتین مسطور در ذیل از نتایج افکار اوست

بلکه هر شب صبحه دک نالان ایدن سن سین بنی ‌ ‌ ‌ هفته گچمز گوکله مهمان ایدن سن سین بنی

آفتاب حسنکه حیران ایدن سن سین بنی ‌ ‌ ‌ دست تدبیر ایله چاک اولسونی دامان فراق

امة الجلیل از صلحای زنان عرب و دارای مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند آخر الامر دفع خلاف را قرار دادند که از امة الجلیل این معنی را سؤال کنند مشار الیها در جواب آنها گفت ولی آنست که در همه آن بحق مشغول باشد و ازیاد خلق منصرف و مطلقا تعلقی بدنیا و زخارف آن نداشته باشد و آنی از خدا بغیر نپردازد امة الجلیل پس ازین تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت بیکی از آنها رو کرده گفت هر کس یکی از شما گوید شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننمائید و بدانید که دروغ گفته است

امة الخالق دختر عبد اللطیف بن صدقة بن عوض المنادی العقبی است که از محدثه های معروفه ؒ بشمار میآید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی پدر الف بنت ؒ الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را بر او قرائت کرده نیز از سیرهٔ ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین باو اجازه داده اند الفیهٔ ابن مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و مینوشته است عمری طولانی کرده و از اسانید محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

در سال

در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی القعده درگذشته است از برترینهای امة الخالق آنکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشارالیه در کتاب منجم ذکری از او نموده و ابیات حائیه را از او ثبت کرده است

امة العزیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ابیات مهارتی داشته است دو بیت مسطور در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا	ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا	فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولادة دختر المستکفی معشوقهٔ ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورین گفته است

اوجبه منی یا سیدی	جرح بخد لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدع	فاین ما قلت واین الشهود

ام ابان بنت تمیمیه پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادر و ام ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفهٔ او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته تبیین آنکه وقتی ابن دمینه شاعر مزاحم بن عمر را نزد زوجهٔ خود دید سنگی به پهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

باهلی ومالی بل بجل عشیرتی	قتیل بنی تیم بغیر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم	فتظهر فیه للشهود جراح
فلا تطمعوا فی الصلح مادمت حیة	ومادام حیا مصعب و جناح
الم تعلموا ان الدوائر بیننا	تدور وان الطالبین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دمینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم الله ابن مبشر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیهٔ بیت اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقعی باین معایب نگذاشته و میگذارند اما هرجا که نظیر این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند دعبل شاعر آشنائی صاحب طبع و بیعلم داشت و قوافی اشعار او غالباً مغلوط بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

ان ذا الحب شدید لیس ینجیه الفرار	و یخامر کان لا یعشق من ذل المخازی

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی راء است و در ثانی زاء متشاعر گفت روی مصرع ثانی را نقطه نگذارد درست میشود دعبل گفت بسیار خوب اما بعلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی مجرور است و این نیز عیب خواهد بود متشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است ام ایمن مادر اسامة بن زید و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات بشمار میاید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل از جواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید الحبشی بوده چون اول پسری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی هم ورا ام الظباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را بخدیجه بخشیده بودند بعد از عبید ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از وجود یافت برخی گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و جماعتی بر اینند که او آزاد کرده حضرت رسول صلعم است وقتی آمنه وهب بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینه منوره نمود و در معاودت در محل موسوم به ابواء بدار بقاء ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم صلعم تا مکه مکرمه در آغوش ام ایمن بودند بنا بر این آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشار الیها را کمال احترام در رعایت میفرمودند و مخصوصا بدیدن او تشریف میبردند ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء صلعم در قید حیات بود و زیاد الوصف در آن هنگام گریه و زاری مینمود از جهة بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر صلعم بیخبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار بقا عازم است گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانه ما نازل میشد ام ایوب الانصاری زوجه ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر صحابه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان از مؤمنین اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در گذشت و بقعه ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار مسطور است که از دیر گاهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند در

جلد

جلالت شان ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلعم بمدینه منوره هجرت فرمودند در خانهٔ ابوایوب
منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابوایوب گفته است خانهٔ ما دو طبقه بود تحتانی
و فوقانی چون حضرت رسول صلعم بان خانه شرف ورود علیه السلام فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد
ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است بنابرین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ
تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح ازین اندیشه
خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت پیغمبر تشرف جسته شرح خیال و بی
خوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقهٔ زیرین به بالا تشریف فرما
گردیدند ام البنین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح
و سداد معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و بث مبرات
جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر افسرده
شاد مینمود و بعلاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب
نزد او آمده بود و از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفی غریمه
وعزة ممطول معنی غریمها

معلوم میشود تو چیزی با او وعده کرده و در ادای
آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسه با او وعده کرده ام و از وفای این وعده
ابا دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آر گناه آن بگردن من پس از آن ام البنین ازین گفته پشیمان شد
و بکفاره این حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بر زبان نمیاوردم و عجب
اینست که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمهٔ حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر
مشهور به وضاح الیمن چیزی بام البنین نسبت داده اند و آن اینست که در سالی مشار الیها بزیارت بیت الله
الحرام رفت ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و قدغن نمود که در این سفر از ام البنین و کنیزانی که با او
همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از ایشان نبرند و در این باب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکهٔ مکرمه رسید
بنمایش اندام خود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و
قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوضاح الیمن مفتون گردید و با او و کثیر پیغام داد که در تغزلات
خود از او ذکری نمایند و چیزی آرایند کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

بنام غاضره جاریهٔ ام البنین نظم کرد امّا وضاح الیمن جزم را بر کنار نهاده صراحةً گفت شعر

صدع البین والتفرق قلبی ‌‌ وتولّت ام البنین بلبتی

ولید این بیت شنید وبقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را دعوت کرد واو در صندوقی رفت وصندوق را بسرای ولید بردند وپس از چندی این مطلب آشکار شده وضاح الیمن مقتول گردید امّا وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند اینست که سپید چهره ویمنی بوده وجمالی بکمال داشته گویند او ومقنّع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابهٔ عین اندیشه مینمودند وهر وقت قصد مجلس ومحفلی میکردند نقاب میانداختند مارا در گفتهٔ ابو الفرج وابن خلکان مشاجره ئیست امّا کثیر را میدانیم که قصیر القامه وکریه منظر بوده واگر گفتهٔ مشار الیهما صحیح است وامّ البنین بکثیّر ووضاح الیمن عشق نموده وپیغامی داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده واز مفتون جمال والله اعلم علی کل حال

ام البنین بنت حزام الکلابیّه زوجهٔ حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بوده آنحضرت پس از صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها اول زنی را که بمزاوجت وهمسری اختیار فرمودند او بود وچهار پسر امیر المومنین یعنی عباس وجعفر وعبد الله وعثمان از او بوجود آمدند وهر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله الحسین علیه آلاف التحیّة والثناء بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده این امّ البنین اروی یا سمانه نام داشته وحضرت علی بن موسی الرضاؑ از بطن او بوجود آمده وحضرت موسی الکاظم او را بوالدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بودند وذکر حمیده در حرف حاء بیاید

امّ البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده وبیرقی را گویند که دسته جات عساکر دارند وعبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاغه میباشد این دو معنی را ذکر کرده وبلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود وامّ بنین در معنی بیرق دارد از مصنف شاه الله

بام بنین مرجعهم الیها ‌ وما ولدت وما حملت جنینا

امّ جعفر از زنان انصار واز قبیلهٔ بنی خطمه بوده وبعفت وصلاح ودرایت وعقل اشتهار داشت واحوص ابن محمّد الانصاری از شعرای اسلام بناحق در حق او این شعر گفته است :

لقد منعت معروفها امّ جعفر ‌ وانّی الی معروفها لفقیر

گویند روزی امّ جعفر نزد احوص آمده گفت قیمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی

نگرفته‌ام و ترا نمی‌شناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرد و قسم خورد که معرفتی بحال تو ندارم امّ جعفر گفت ای
دشمن خدا اگر مرا نمی‌شناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام می‌بری و میگوئی من با امّ جعفر اینطور گفتم و امّ جعفر اینطور
بمن جواب داد اینک من همان امّ جعفرم بالجمله امّ جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری
الذمه کرد امّ جمیل بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفا در عرب مشهور و مثل است
که اوفی من امّ جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بنضر بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد امّ جمیل او را از شر
دشمنان حفظ کرد و گمان مینمود که او برادر خلیفهٔ ثانی است چه اینواقعه در همان زمان بود وقتی در مدینهٔ منوّره
نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت همینقدر که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی
که با او کرده ممنون میباشم و از انجا که امّ جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی با و عطا نموده او را
معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر امّ جمیل کنیهٔ هشت نفر زن صحابیه است که یکی از آنها فاطمهٔ بنت الخطاب
خواهر عمر میباشد و زوجهٔ ابی لهب که در حق او حمّالة الحطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و امّ جمیل از
نساء مشهورهٔ بصره است که در خلافت خلیفهٔ ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از
منصب خود معزول گردید و برین ریبه مولی النبی ابوبکرة الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابیه
و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره
از رجم معاف گردید و شرح اینواقعه در تواریخ مذکور است امّ حبیبه بنت ابی سفیان از زوجات
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن
جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که هجرتگاه
اولیهٔ مسلمین بود مهاجرت نمودند و در انجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را امّ حبیبه گفتند
و اسم او رمله بود عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجهٔ خود نیز این دین را تکلیف نمود امّ حبیبه
قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و امّ حبیبه بواسطه ثبات در دین اسلام بحبالهٔ ازدواج
رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله امّ حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت
و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال هفتم
هجرت که بملوک اطراف سفرا مأمور و آنها را از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را با نامه نزد
اصحمة بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمنًا سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه امّ حبیبه را در حبالهٔ

نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله درآورد چون نامه حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول
اسلام کرد و امر تزویج ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهار صد درهم از طرف حضرت بام حبیبه مهر
داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد از خود ام حبیبه منقولست که گفته ا
در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی جاریه نجاشی مسماة بابربه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر
مأمور و وکیلست که ترا بمزاوجت آنحضرت سربلند سازد من بنهایت مسرور شده دو دست بند نقره که
در دست داشتم با حلقه های نقره انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را در دین صلابتی بوده گویند
قبل از فتح مکه هنگامیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیله بنی خزاعه و رفع تعدیات و نقض
عهد آنها بمدینه منوره آمده بود بخانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات
نماید و در آنجا خواست که در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت
تو مشرک هستی و در این فراش نمیتوانی قدم گذاشت ام حسان در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام
ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با
سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی باثاث البیت ام حسان سیدگی کرده جز کهنه
حصیری نیافت باو گفت اگر بپسر عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان این حرف
قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم نمایم تا چه رسد از مخلوقی ضعیف
و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم یکنفر زن صحابیه هم مکنی بام حسان میباشد ام حکیم
البیضاء دختر عبد المطلب و عمه حضرت رسالت پناهی صلعم میباشد بواسطه نعومت بدن
او را بیضا و قبة الدیباج میگفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیه پدرش انشا کرده

الا یا عین جودی واستهلی	وبکی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی	بدمع من دموع هاطلات
وبکی خیر من رکب المطایا	اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی	کریم الخیم محمود المحیات
وصولا للقرابة هبرزیا	وغیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی	تروق له عیون الناظرات

عقیل بنی کنانة والمرجی	اذا ما الدهر اقبل بالهنات
ومفزعها اذا ما هاج هیج	بداهیة وخصم المعضلات
فبکیه ولا تسمی بحزن	وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای بنی قریش بوده جسیری که بقنطرهٔ ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقعست منسوب بشار الیها میباشد ام حکیم المخزومیه ابتدا در مزاوجت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکه معظمه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلعم امان گرفت اما عکرمه از انجا که عداوتی سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت داد و بحضور حضرت نبوی صلعم مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردید و عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و در آن اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد منکوحهٔ خود را همراه برداشته و زفاف را بعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراگنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در این جنگ مقتول میشوم بنابراین ام حکیم موافقت رای خالد نمود و در همانجا در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدین جهت جسر مذکور معروف بقنطرهٔ ام حکیم گردید بالجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنابر مسطورات صاحب آغانی ام حکیم الواصله زوجه عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را با هم وصل کرده معروف بواصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصلة بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبد العزیز در حیات و حضور جد او عبد الملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع بر حسب دعوت حضور

بهم رسانیدند و شعرها در تهنیت و تبریک انجزاوجت بنظم آوردند و ده هزار درهم صله گرفتند و نیز صاحب
اغانی گوید امّ حکیم الواصلیه بشرب خمر معتاد بوده و قدح گرانبهائی داشت که با آن شراب می آشامید
و کاس امّ حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب یافته و اشعاری درباب این کاس گفته اند
که در جلد پانزدهم اغانی مسطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید [illegible] ثبت

علّلانی بعاتقات الکروم	واسقیانی بکاس امّ حکیم
انّها تشرب المدامة صرفا	فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده اند **امّ خارجه** دو نفر زن صحابیه باین اسم
معروف بوده اند و امّ خارجه زنی بوده است از النساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نگارش
حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این امّ خارجه چون بزودی و آسانی
قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر میگردید
میگفته اند اسرع من نکاح امّ خارجه پس مشتبه نماند که امّ خارجه جاهلیه موضوع مثل است لا غیرها **امّ
الخیار** این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو النجم و شعری شعری)
چون در حق زوجه خود گفته است شعر

قد اصبحت امّ الخیار تدّعی	علیّ ذنبا کلّه لم اصنع

و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم
بود از امّ الخیار ذکر شود **امّ الخیر البغدادیه** از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که تبحری کامل داشته اند
و با فاضت و تدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغذی و شجاع الحربی را دیده و بطور
استماع اخذ علم حدیث نموده بعدها بانتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و قاضی
تقی الدین سلیمان و ابن سعده و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین از مشار الیها
اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده
در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است **امّ الخیر بنت الحریش** زنی است تابعیه از
اهل کوفه معروف بذکاوت و در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را ننموده
ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری

میکرده در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی ازین ام الخیر نقل مینمایند و آن
اینست که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باینمضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا
از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خیر گوید تو را اجر دهم و اگر شر بجزا رسانم چون
مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه
خارج نشده ام و براه خلافی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی
معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه
همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد توجه
در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد
نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با آسایش و راحت طی مسافت نمود
تا بدار خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که ندما و
اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
ورحمة الله وبرکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده
بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی باین ساحت عزت رسیدم معاویه گفت
ای ام الخیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافته ام حالا باید حرفهائی که در وقعه صفین و قتل عمار
بن یاسر میگفتی باز گوئی ام الخیر گفت چون بعد از آنروز آن گفته ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته آ
و آنروز هم بعلت صدمه و ضجرتی که بدان دچار بودم آن حرفها بر زبان آوردم اکنون گفتن انها بی ثمر است
اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام
حرفهای آنروز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را
بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت
و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکار
نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل وانگذاشته و عقل را بر شما دیده به
آن گماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید
یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید خدا تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم

المجاهدین منکم والصابرین بعد از ان سر بمیان بلند کرده گفت اللهم قد عیل الصبر وضعف الیقین وبیدك
یا رب ازمة القلوب فاجمع اللهم بها الکلمة علی التقوی والف بین قلوب علی الهدی
پس از اینجا ام الخیر بکلماتی چند عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریص میکرد معاویه بعد از استماع
اینکلمات گفت یا ام الخیر از اینحرف قصدی نداشته جز اینکه خواسته مرا بکشتن دهی پس اگر من ترا بقتل
رسانم بر من ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست وکسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من
بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام الخیر گفت من در حق عثمان
چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از ان با وی میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان
همینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت شهد الله که من باینحرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان
سابق الخیرات و در روز جزا رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول ص
او را ببهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول ص چه توانم
گفت او را هم بآنحضرت بجنت مژده داده اند آنگاه ام الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای متعال قسم
میدهم که مرا ازین سؤالها معاف دار قریش از حلم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و بخشیدم
بعد از ان باو جوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت نماید ام الخیر بنت صخر مادر ابوبکر صدیق
واز صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و ابوبکر میراث برده گویند چون ابوبکر متولد
شد ام الخیر او را در آغوش گرفته ببیت عتیق که خانه کعبه باشد برده دعا کرده گفت یا رب اعتق هذا
من الموت وطول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمد
این ارجوزه را خواند یا امة الرحمن بالتحقیق فرحت بحمل الولد العتیق
یعرف فی التوراة بالصدیق اشخاصی که در آنجا حضور داشتند این ارجوزه را
شنیدند و یکی از وجوهی که ملقب بودن ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است ام الدرداء زنی
بوده است صحابیه مسماة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از زهاد اصحاب بشمار میاید ام الدرداء احادیث
کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر
میباشد و حضرت رسول ص فرموده اند عویمر حکیم امت منست چون شام فتح شد ابتدا قضاوت انجا را

باو داد ند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
بعضی گفته اند ابو الدرداء بمدینهٔ طیبه بازگشته و قبری که در اسکدار است و مرقد ابو الدرداء میگویند منسوب به
ابو الدرداء دیگر است یا اصلا قبر ابو الدرداء نام نیست و غیر از این قبر قبور دیگر در اسلامبول هست که منسوب
بصحابه میدانند لکن جز مرقد ابو ایوب باقی بثبوت نپیوسته ابو الدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز مکناة
بام الدرداء بوده ولی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول ص درحبالهٔ نکاح در آورده و درک شرف
حضور حضرت رسول ص ننموده است ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الأ
سلمی بوده و ام الدرداء که بعدها بمناکحت ابو الدرداء رسیده معروف بصغری میباشد و هجیمه نام
داشته است ام رعلة القشیریة زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان
فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی ص
آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدود
ومحال ازر البعول و مربیات الاولاد و ممهدات المهاد ولاحظ لنا فی الجیش فعلمنا شیئاً
یقربنا الی الله عز و جل این عبارت رعلهٔ شلبیه ببیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت
رسول ص معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء انگاشته ایم و معنی آن اینست که ما زنان پرده نشین میباشیم
و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از اجر
و ثواب جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیلهٔ تقرب ما بحضرت پروردگار گردد سید انبیاء فرمودند
شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را
بشنود ماجور و مثاب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلهٔ
القشیریه حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه می گشت و اشک میریخت چون بدر خانه حضرت
فاطمه ع رسید با اسف تمام این بیت انشا نمود

یا دار فاطمة المعمور ساحتها
هیجت لی حزناً حییت من دار

ام رومان زوجهٔ خلیفهٔ اول ابوبکر میباشد
و عایشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای این زن
شرف بزرگی داشته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید دختر عصام
حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده چون اسمش سعدونه بوده در حرف سین

ترجمهٔ حال او بیاید و امّ سعد کنیه هفت نفر از صحابیاتست که یکی از آنها مادر سعد ابن معاذ است و او
برای پسر خود نوحه کرده و گفته است ویل امّ سعد سعدا صرامة وجدا
سلّ بد مسدّا و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرموده اند کل نائحة تکذب الّا امّ سعد و مناوی
در تیسیر گوید و من خصایص المصطفی ان یخصّ من شاء بما شاء امّ سلمه از زوجات مطهّرات
حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و دختر ابی امیّة ابن المغیرة المخزومیّه میباشد امّ سلمه را ابتدا ابو سلمة بن
عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا امّ سلمه باین کنیه مکنّاة
گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بود و بعد از آنکه بشرف مناکحت سیّد
انام علیه الصّلوة والسّلام مشرّف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ
و روایت نمود در فترت خلافت عثمان امّ سلمه بعبارت مسطوره در ذیل او را پند داده و نصیحت
کرده یا بنیّ مالی اری رعیّتك عنك نافرین وعن جناحك ناقرین لا تعف
طریقا کان رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم یحبّها ولا تقتدح بزند کان علیه السّلام اکباه وتوخ
حیث توخّی صاحباك فانّهما ثکما الامر ثکما ولم یظلما هذا حقّ امومتی قضیته الیك وانّ علیك حقّ الطاعة

یعنی ای پسرك من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفّر و از زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت
رسول صم می پیمودند محو مکن و آتشی را که نیفروخته بود نیز روشن منما و بهمان طور که یاران تو ابو بکر و عمر رفتار کردند
رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از راه نگردیدند این حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم
و حق تو اینست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باینکلمات داد در ضمن مثل معروف هو کابی الزّند و
صلود الزّند در مجمع الامثال مسطور است چون امّ سلمه عمزادهٔ ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده
در مرثیهٔ او این اشعار را انشاد نموده است

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیرة
قد کان غیثا فی السّنین و رحمة فینا و میره
ضخم الدسیعة ماجد یسمو الی طلب الوتیره
مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیره

امّ سلیم دختر ملحان ابن خالد و از قبیلهٔ بنی خزرج
و مادر انس بن مالك است این زن از قانتات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده
شوهر اوّل او مالك ابن النّضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکدّر شده بشام رفته در آنجا در گذشت
و امّ سلیم مدّتی بی شوهر زیست بعد از آنکه بشرف اسلام مشرّف شده بود از اهل قبیلهٔ او و ابطال

انصار ابو طلحهٔ انصاری او را خواستگار شد و ابو طلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود امّا چون هنوز قبول
اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد ام سلیم وصلت متعذر مینمود بنا بر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو تبرّا نمایم امّا مانعی که در پیش است اینست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت
نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری این سخن
در ابو طلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و امّ سلیم را تزویج نمود هنگامیکه سیّد انبیاء ص بمدینهٔ منوّره
هجرت فرمودند و در منزل ابو ایّوب جای گرفتند هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت
تقدیم کردند و در آنزمان امّ سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیهٔ آنجناب نماید ناچار پسر خود انس را
که دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمت
گذاری شما آورده ام قال آنحضرت منیت انا خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او بفرمائید حضرت
نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس
یکصد و سه سال زندگانی کرد و هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو
دختر و اموال و مکنت انس نیز از اندازهٔ حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر ببصره رفت
که بمردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت امّ سلیم خواهری داشت
ملقّب بامّ حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلّی الله علیه و آله
بعضی اوقات بخانهٔ آنمخدّره تشریف میبردند و در اوان گرمی هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت
مینمودند و حضرت بخواب قیلوله معتاد بودند روزی در خانهٔ امّ حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسّم
و اهتزازی فرمودند و بامّ حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امّتانم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند امّ حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
الله دعا کنید که منهم با آنجماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از آنها خواهی
بود و این مژدهٔ فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریص
و ترغیب معاویه برای فتح جزیرهٔ قبرس حرکت کردند و امّ حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت
با آن اردو همراه شد چون بآنجزیره داخل شدند امّ حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت و امّ
سلیم بنت سحیم نیز زنی صحابیّه بوده است امّ عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر ارباب سیر ابن ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق الذکر دانند که نوادهٔ عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام عاصم حفیدهٔ قریبهٔ عمر است گویند عمر در ایام خلافت خود شبی در کوچه های مدینهٔ منوره میگشت از درون خانهٔ شنید مادری بدختری میگفت در شیر آب داخل کن عمر درست گوش داد دید دختر بمادر میگوید تقلب کار زشتی است و عمر ما را از این قبیل کارها منع کرده حاصل انکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و گفت عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن در نداده جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خوشنود شده او را در حبالهٔ نکاح پسر خود عاصم در آورد و ازا و ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصه من الرجال ام عاصم گوید ام عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام عاصم درگذشت عبد العزیز اموی خواهر او حفصه را بزنی بگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود کسان عبد العزیز چندان از او خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصه من رجال ام عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق ام عاصم میبود

ام عباس مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از خلفای مصر رسیده مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار این زن میباشد و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی میگوید ام عباس زنی بود مغربیه مسماة به بلاده و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل بن سالار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله قایل آمد بعد از عباس پسر مشار الیها او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس ام الوزیر گردیده ام عقیل فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمهٔ حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو در باب کان ذکر و ایراد مینمایند از مشار الیها میباشد این است

اذا تهب شمال بدیل	انت تکون مساجد نبیل

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل میخوانده است ام العلا دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات مقارن سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میزیسته و بفطانت و فصاحت اشتهار داشته در نفح الطیب اشعار مسطور در ذیل را باسم ام العلا نوشته و او باین ابیات خاندانی را مدح گفته است

۲ مدنی

کلّ ما یصدر عنکم حسن	وبعلیاکم تحلی الزمن
تعطف العین علی منظرکم	وبذکراکم تلذ الأذن
من یعیش دونکم فی عمره	فهو فی نیل الأمانی یغبن

ابن اثیر گوید امّ العلا نام دو نفر از زن صحابیه بوده است **امّ علی** زنی است عارفه که او را دارای
مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجهٔ احمد خضرویه که از اتقیا است
بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده اند که گفته است تا روزی که امّ علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده
بودم چنین زنان را حقیر میشمردم و گفتار ایشان را انکار میکردم و میدانستم چون با ایشان ملاقات کردم دانستم باری تعالی
نعمت معروف را بهر کس خواهد عطا میفرماید و ترجمهٔ حال امّ علی تقیّة الارمنازیه در حرف تا نگاشته
خواهد شد **امّ علیسی** کنیهٔ سه نفر از نساء معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفه عباسی
که مامون او را تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را مهارتی و صاحب
فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و ایشان در سال سیصد و بیست و هشت هجری درگذشته است
امّ الفتی مادر جوانیست که در جنگ جمل از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی ؑ قرآن کریم را بمیدان
جدال برد و چون اینکار کرد دستی که دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ
او را نیز از بدن جدا کردند آنوقت با سینه بحفظ قرآن کوشید تا جان بداد و مادر او امّ الفتی این ارجوزه بخواند

لاهمّ انّ مسلما دعاهم	یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامّهم قائمة تراهم	تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم	

امّ الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن
شجرة بن منظور الشجری البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده است که او را ابنة السلام میگفته اند عمری طولانی کرده
و دیرگاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده **امّ الفضل**
اسمش لبابه است و پیش در ترجمهٔ حال اسماء بنت عمیس ذکری از او شده مشار الیها زوجهٔ جناب عباس
عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهرهٔ نبی اکرم صلی الله
علیه و آله میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوده امّ
فضل و عبدالله و معبد و قثم و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر ایشان فضل بوده لبابه معظمه بکنیهٔ

بام الفضل شده و جناب عبّاس را هم بمناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب تفسیر معروف بتفسیر ابن عبّاس است و اورا ابو الخلفاء و ابن سیّد الناس خطاب کرده اند و امّ الفضل بنا برانیکه از صلب شخصی مثل جناب عبّاس دارای شش نفر فرزند نجیب گردید اورا نجیبه شمرده و ابیات مسطور را در حق مشارالیها بنظم درآورده اند

ما ولدت نجیبة من فحل
کستّة من بطن امّ الفضل
اکرم بها من کهلة و کهل
عمّ النبیّ المصطفی ذی الفضل
وخاتم الرسل وخیر الرسل

جناب عبّاس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند و بنا براین عدد فرزندان عبّاس بده نفر رسیده گویند تمّام که کهترین این چهار پسر بود وقتیکه اورا میگردانیدند این سه مصرع را میخواندند

یارب فجعلهم کرادا بردة
نموه انصادوا عشرة
واجعل لهم ذکرا وانم الثمرة

ام الفضل دختر مامون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل اورا بامام محمد تقی جواد سلام الله علیه بزنی داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الاکبر گوید اینسال را سنة العرس گویند چه در اینسال مامون دختر خود ام الفضل را بامام محمد تقی جواد ابن امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و مقدمهٔ منظوره از کشف الغمه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام دهد عباسیان از اینمعنی باخبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و اورا منع ازاین اراده کردند و گفتند ایخلیفه اگر این کار کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو میدانی که میانهٔ ما و اینخانواده دشمنی قدیم است و خلفاء راشدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و استیصال آنها میکوشیدند و ما بهزار دعا و مناجات شر رضا ع را از خود دفع کردیم اینزمان باز خلیفه را داعیه پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را بیکی از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون انجماعت آرای خود را اظهار داشتند مامون در جواب گفت اما انچه میانهٔ شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیدهٔ انصاف

در آن بہ بینید داینکہ حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکہ جماعتی قبل از من در ہلاک و استیصال آنها
سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال قبیحہ و ارتکاب آن اعمال شنیعہ خصوصا از قطع
رحم وقسم بذات واجب الوجود کہ خالق جمیع خلایق است کہ من از ولیعهد ساختن علی بن موسی
الرضا علیہ السلام پشیمان نبودم بلکہ خدا داناست کہ میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکہ حالا من محمد جواد را جہت تزویج
دختر خود ام الفضل کہ او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است کہ او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اہل عالم فایق میباشد چون الجماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند الخلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
داعیه هست بهتر آنکہ چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من باحوال
آن کودک از شما داناترم او از اہل بیتی است کہ علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و ابنا در کسب
علم از رعایای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را
امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد الخلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علما
قرار میدهیم کہ در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما را متابعت
تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی مامون گفت قرار چنین است
و همین بس الجماعت باتفاق از نزد مامون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم کہ از فضلاء مناظرین آن
زمان بود و مامون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی القضاتی تمام
ممالک مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند کہ از محمد تقی جواد علیه السلام در
مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مامون را در حق آنجناب ظاهر
نماید و مامون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند کہ در مقابل اینکار مال بسیار بیحیی دادند
روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و هواخواهان ایشان منتظر بودند
کہ یحیی هم آلان امام نه ساله را چنان ملزم سازد کہ نتواند سخن گوید مامون یکی را بطلب امام محمد تقی ع
فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام در آن مجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان

بایکدیگر حرفها میزدند و چیزها می‌گفتند از جمله حرف انها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست
این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی
یحیی بن اکثم روی بمامون کرد گفت الخلیفه رخصت است که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مامون گفت از خود
آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن میدهی مسئله از
مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هرچه خواهی بپرس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
درحق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولا تفصیل
آن را گوش کن بعد از ان هر شقی که مراد تو باشد جواب ان گفته میشود و ان تفصیل این است آیا آن صید
را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب شده یا سهواً
و خطاء و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر اینکار
کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیران و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل ان مصر بوده یا پشیمان
و این قتل در شب واقع شد یا در روز و احرام او عمره بود یا حج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت
گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و هویدا دیدند مامون از روی بشاشت
و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مامون ام الفضل را بعقد امام ع
در آورد و بعضی از مورخین را عقیده اینست که مامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف
التحیة والثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس مزبور در فوق
را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مامون از امام محمد تقی ع احکام مسئله مذکوره
در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت آنرا بیان فرمایند و حضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند
و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ع رو بیحیی بن اکثم
آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یابن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا مستفید
میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و نظر کردنش بروی حرام بود
بعد از یکساعت دیدن وی براو حلال شد و چون ظهر در رسید باز آنعورت بروی حرام شد و چون
وقت عصر شد مجدداً براو حلال گشت و هنگام مغرب باز بروی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب
این مسئله نمیدانم شما خود یابن رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آنعورت علی الصباح کنیز

مردی

مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آمد دوی را خرید نظر او بران کنیز حلال شد
بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال
شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد ام کحه بزوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است
و اوس از صحابه و ام کحه صحابیه بوده چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و این زن با سه دختر از او ماند
بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
های او را محروم دارند چه رسم جاهلیتین این بود که بزن و فرزند اناث میراث نمیداده اند و آیه شریفه
و تاکلون التراث اکلا لما ناظر باینمطلب است بنا برین مورد کریمهٔ و للنساء نصیب
نازل شد و سید انام علیه الصلوة و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
اندازی ننمایند بعد از ان آیه یوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
و با ام کحه ثمن و بدختران ثلثان و باقی ببنی اعمام اوس داده شد و اینقول بر مذهب اهل تعصیب
که زائد از فرایض را بمنسوبان ابی میدهند و امامیه باقی را نیز رد باصحاب فریضه میرسانند ام کلثوم
دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگترین دختر های آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب
فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و ام کلثوم را دختران
وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بمزاوجت عثمان بن عفان داده اند و پس از وفات او ام کلثوم بهمان
سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه ام کلثوم بعد از انکه شش سال زوجه عثمان
بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از انمزاوجت فرزندی حاصل ننمود و جماعتی از علمای اسلام
غیر فاطمه علیها السلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند ام کلثوم دختر حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهرهٔ سیدهٔ نساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را
ام کلثوم الکبری میگفتند و لاعمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از انمزاوجت بوجود آمده
پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جد او ذو الهلالین میگفتند ام کلثوم بموجبی
که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب تحفة السعاده فی تحفة الشهاده شرح داده
در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه ارسال فرمود و اهل
قیصر نیز عقدی مرصع برای آن معظمه اهدا نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشته

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را بانجناب معرفی نمود یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امیر اطریس ملکه ما بود باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجه اشتهار است و علماء شیعه در باطن منکر تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی

امّ کلثوم نیز دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و معروف بامّ کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را عبد الله الاصغر ابن عقیل تزویج نموده

امّ کلثوم کنیه پنجنفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها امّ کلثوم دختر ابی بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکناة باین کنیه بوده است

امّ کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کریز زوجه یزید ابن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نمود و شرح آن از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویة بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان بن عوف بمحاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و بعد از آن خبر ابتلای آن جیش به بعضی امراض و فقدان آذوقه و قوت برسید و یزید اظهار بیغمی از محنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود

دما ابالی بما لاقت جموعهم	بالفدقدونة من حمی و من موم
اذا اتکات علی الانماط مرتفقا	بدیر مرّان عندی امّ کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بجهاد قسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله امّ کلثوم که درین نظم یزید مشاهده میشود زن یزید بوده و بعقیده برخی اسم او هند میباشد و همین زن مسماة بهند و مکناة بام کلثوم است که در ورود خبر شهادت امام حسین ع با یزید پرخاش کرد و استیحاش نمود

ام معبد دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی و اسمش عاتکه الخزاعیه صحابیه است مشهور وقتی که حضرت رسول ص از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و روغن از آن عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنا براین آن گوسفند در یکطرف جا در ایستاده بود نبی اکرم ص در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود در سالی خشک سالی سختی شد

وحیوانات علف و گیاهی نداشتند که بخورند مع ذالک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن
منتفع میشدیم در مواهب لدنیه مسطور است که چون حضرت رسول صلعم از منزل ام معبد نهضت فرمودند شوهر
بر وند ابو معبد بخیمه خود آمده بر خلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انی لک هذا والشاة
عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل شده گوسفندها در چراگاه دور
و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت
حال را حکایت کرد ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت رجلا
ظاهر الوضاءة ابلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة ولم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه دعج و
فی اشفاره وطف وفی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع
وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکان منطقه خرزات
نظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجمله من بعید واحلاه واحسنه
من قریب ربعة لا تشناه من طول لا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر
الثلاثة منظرا واحسنهم قدرا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله واذا امر تبادروا
الی امره محفود محشود لا عابس ولا مفند یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و گشاده
رو بود و شمایلی نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه
با فراخی و مژگانش انبوه صوتش صوت گلو گرفتگان از شرم سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی
او پیوسته و دنباله ان باریک مویش مشکین در درجه سیاهی گردنش بلند و ریشش زیاد وقت سکوت
با سکینه و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی او اشکار کلمات او چون در منظوم از دهن او
سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش
آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش اینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید
نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن دو زیاد
تر و قدر او افزون تر همراهان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
میکرد در انجام ان میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بفایده نمینمود چون
ابو معبد اوصاف مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را امید یدم همراه به بیعت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و ام معبد بشرف
اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد
که گفته نخالی بود فیما بین دو نخال دیگر مقصود از اینده و نخال ابوبکر و آزاد کرده او و عامر بن فهیره است
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و ام معبد اسم سه نفر از صحابیات است

ام النساء دختر عبد المؤمن تاجر فارسی است از نسوان عرب که طبعی موزون داشته
و اشعار آبدار نظم و انشاد کرده در مسامرات محیی الدین قصیده از او مسطور است که ابیات ذیل از آن میباشد

جاء البشير بوعد كان ينتظر	فاصبح الحق ما في صفوه كدر
من خير دار غدا بالهدى يأمرنا	دنيّ وامره التسديد والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و ظن
غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را بشجاعت و دلیری ستوده گوید

ليث اذا اقتحم الابطال حومته	يفني الكتائب لا يبقي ولا يذر

ام مروان در طبقات شعرانی در ترجمه حال او چنین مسطور است که دارای مقام ولایت
و از خائفین و عابدین بوده و از خوردن بعضا نان قناعت مینموده بسر و سامان اعتنائی نداشته
بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میآمده گویند
در صحرا با شیر بسر میبرده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر رو از او گردانیده
بطرف دیگر میرفت **ام هاشم** یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسری از یزید بهم رسانید و
او را خالد نام نهادند ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت
او قوام گیرد و از شان خالد بکاهد بعد از چندی یکروز مروان پسر او خالد را دشنام داد و گفت یا بن
الرطبة الاست خالد این واقعه را بمادرش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
شده وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند
تا بمرد **ام هانی** دختر ابوطالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام بوده و او صحابیه ایست مشهوره که در معراج حضرت رسول صلعم ذکر او شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بهر حال زوجه هبیرة بن عمر والمخزومی
بوده و پسری از هبیره آورده که او را هانی نام نهاده اند و بدینجهة او را ام هانی گفتند و هبیره از مشرکین
و اشجع اصحاب است که روز فتح مکه معظمه فرار کرده و در اعتذار فرار خود گفت لعمرک ما ولیت ظهری محمدا

واصحابه جبنا ولا خیفة القتل ... ولکننی قلبت امری فلم اجد
لسیفی غناء ان ضربت ولا نبلی ... وقفت فلما خفت ضیعة موقفی
رجعت لعود کالهزبر الی شبل

ما ام هانی هم از روز ایمان آورده بشرف
اسلام مشرف گردید گویند چهل و هشت حدیث ام هانی از حضرت رسول صلعم روایت کرده است
در میان ادبا چنین معروفست که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی هبیره
و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن هشام است و در فرار
از غزوه بدر انشاد نموده است شعر

الله یعلم ما ترکت قتالهم ... حتی علوا فرسی باشقر مزبد
و وجدت ریح الموت من تلقائهم ... فی مازق والخیل لم تتبدد
وعلمت انی ان اقاتل واحدا ... اقتل ولا یضرر عدوی مشهدی
فصددت عنهم والاحبة فیهم ... طمعا لهم بعقاب یوم مرصد

ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را
بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی را عقیده آنکه از هرچه در باب اعتذار از فرار گفته
و انشاد کرده اند نظم حارث رشیقتر و بهتر است محمد ذهنی گوید حارث در بیت اول اشعاری که در فوق
نگاشته شد اظهار جلادت و پردلی نموده چه تلویحا میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا
فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست که خوف و هراس حال انها را نگرفته
و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت
اطبا گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون او منجمد
گردد ام هانی بنت فهد دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز
پنجشنبه هیجدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی
از او استفاده کرده و از اساتید مشار الیه بشمار میاید ام هانی مریم دختر شیخ نور الدین

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر علامه سیف
الدین الحنفی و محدثه ایست مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان هشتصد و هشتاد و دو متولد
شده قرآن کریم و کتاب ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است
حفظ کرده فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بوده تفخیم او نموده از سن هشت سالگی بتحصیل پرداخته
و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و
یک بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت
ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده در باب
ام هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی مینماید و میگوید شعر مسطور در ذیل را
اینزن بچند شعر مذیل ساخته است شعر

اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر ۔ اذا کنت لا تدری وغیرک لا یدری

و اشعار ام هانی که ذیل بیت مزبوره قرار داده اینست

فکن حامد الله شاکر فضله ۔ علی سائر الاحوال فی السر والجهر
وکن ساجد الله مادمت قادرا ۔ لعلک تحظی بالسیادة والفخر
فیا ایها الانسان لا تک جاهلا ۔ واعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم ۔ ورازقهم من غیر مل ولا ضجر
وصل علی المختار اشرف خلقه ۔ علیه سلام الله فی اللیل والفجر

ام الهناء دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیهٔ اندلسی است اینزن طبعی بدیهه داشته و در ادبیات
ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریه مامور گردیده و چون این ماموریت اسباب دور
شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام الهنا این حال بدید و این بیت بگفت

یا عین صار الدمع عندک عادة ۔ تبکین فی فرح و فی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام الهنا
نسبت میدهد ام الهیثم امام سیوطی در اواخر مزهر از امالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزی
بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان بشمار میاید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت
کنت وحمی بالدکة فتهدت مادبة فاکلت جبجبة من صفیف هلعة فاعترتنی زلخة گفتند این چه قسم

کفتند

گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح باشما سخن گفتم پوشیده نباشد که
جبجبه بضم سر دو جیم شکنبهٔ گوسفند است که عربهای بدوی از آن پاک کرده از گوشت قاورمه شده پر مینمایند
و صفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند و هلغه بکسر ها و فتح لام مشدد
بزغالهٔ ماده است و زلخه بضم زاء و فتح لام مشدد وجعی است که به پشت انسان عارض میشود و در وقت
شدت مرضی که باینوجع مبتلا شده نمیتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام ام الهیثم اینست که من درد
که آش میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم و شکنبهٔ بزغالهٔ ماده که پر از گوشت قاورمه بود خوردم
و مبتلا بدرد پشت شدم **ام الهیثم** ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده و
شعر را نیکو میسروده وقتی که مغیره بن نوفل شوهر دویم امامهٔ بنت ابی العاص که ترجمهٔ حال آن
پیش نگاشته شد درگذشت این دو بیت ام الهیثم نظم کرده

امامة حين فارقت القرينا ... اشاب ذوابتي واذل ركني
ولما استيأسن رفعت رنينا ... تطيف به لحاجتها الية

و این ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه است و چند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی
با بوالاسود الدوئلی نسبت میدهند بعضی از این ام هیثم دانسته اند و آن اشعار اینست اگرچه پیش هم نگاشتیم

الا يا عين ويحك اسعدينا ... الا تبكي امير المؤمنينا
تبكي ام كلثوم عليه ... بعبرتها وقد رات اليقينا
الا قل للخوارج حيث كانوا ... فلا قرت عيون الشامتينا
افي الشهر الحرام فجعتمونا ... بخير الناس طرا اجمعينا
قتلتم خير من ركب المطايا ... فذللها ومن ركب السفينا
ومن لبس النعال ومن حذاها ... ومن قرء المثاني والمبينا
وكل مناقب الخيرات فيه ... وحب رسول رب العالمينا
لقد علمت قريش حيث كانوا ... بانك خيرها حسبا ودينا
اذا استقبلت وجه ابي الحسين ... رايت البدر راق الناظرينا
وكنا قبل مقتله بخير ... نرى مولى رسول الله فينا

يقيم الحق لا يرتاب فيه … ويعدل في العدا والاقربينا
وليس بكاتم علما لديه … ولم يخلق من المتجبرينا
كأن الناس اذ فقدوا عليا … نعام حار في بلد سنينا
فلا تشمت معاوية بن حرب … فان بقية الخلفاء فينا

امهات المؤمنين مقصود از امهات المؤمنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم اند وانها یازده نفر بوده اند خدیجه وعایشه وحفصه دختر عمر وام حبیبه وام سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه که آخرین انهاست اسرائیلیه واز اهالی خیبر بوده خدیجه وزینب هلالیه در حیات سید انبیاء صلعم از دار فنا رحلت کردند ودر حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

توفي رسول الله عن تسع نسوة … اليهن تعزى المكرمات وتنسب
فعايشة ميمونة وصفية … وحفصة تتلوهن هند وزينب
جويرية مع رملة ثم سودة … ثلاث وست ذكرهن مهذب

مقصود از هند ام سلمه ومراد از رمله ام حبیبه است

وترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد واما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را امهات المؤمنین نامیدن بنا بر نص قران کریم است وچون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول انکاح انها حرام اما مسئلهٔ حجاب بحال خود باقی بود واز عموم مسلمین روی خود را می پوشیدند وعلامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است **امیمه بنت عبد المطلب** ابن هاشم وعمهٔ حضرت رسول صلعم وخواهر اروی وام حکیم البیضاست که ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته وصورت آن از اینقرار است

الا هلك الراعي العشيرة ذو الفقد … وساقي الحجيج والمحامي عن المجد
ومن يألف الضيف الغريب بيوته … اذا ما سماء الناس تبخل بالرعد
كسبت وليدا خير ما يكسب الفتى … فلم تنفكك تزداد يا شيبة الحمد
ابو الحارث الفياض خلى مكانه … ولا يبعدن فكل حي الى بعد

فانی لباک ما بقیت و موجع	وکان له اهلا لما کان من وجدی
سقاک ولیّ الناس فی القبر ممطرا	وسوف ابکیه وان کان فی اللحد
فقد کان زینا للعشیرة کلها	وکان حمیدا حیثما کان من حمد

و سیزده نفر زن صحابیه مسماة بامیمه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرف
راء بیاید و آمنه زوجه ابن الدمینه که ترجمهٔ حال او سابقاً مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم اغانی
و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی اسم او را
آمنه مینویسند امیة الغفاریه صحابیه بوده است از قبیلهٔ ابوذر غفاری وقتی که حضرت رسول
عزیمت غزوهٔ خیبر فرمودند امیه با بعضی از نسوان قبیلهٔ خود بحضور پرنور آنحضرت آمده عرض کرد انا
نرید ان نخرج معک فی وجهک هذا فنداوی الجرحی و نعین المسلمین بما
استطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ
استطاعت خود باعانت مسلمین بپردازیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده رخصت دادند
اما بعدها جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیه امین الدوله دامت شوکتها)
عقیلهٔ معظمهٔ مشارالیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشان حرم جلالت ست
در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی اعلیحضرت همایون ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و دولته
حظوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری شمارد
اصل اصیلش از دارالخلافه طهران و شغل منیفش حمایت ضعفای بیسامان عقل و کفایت و کاردانیش
ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة الفی و اعقل منکر اعتسافست و مؤید درستی و انصاف و توان گفت
درحق این ستر عظیم القدر است که سروده اند ولو کان النساء کمثل هذی
لفضلت النساء علی الرجال و مدحی بسزا نموده اند مختصر خدو تقوی و پرده
عفافش بآثار خیریه مطرّز و مزین و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه در روضات عرش درجات مشهود
و معیّن است و از آنوقت که مرحومهٔ مغفورهٔ ستر کبری مهد علیا طاب ثراه والدهٔ اعلیحضرت
شاهنشاه صاحبقران ناصرالدین شاه دام ملکه رخت بهشت برین کشید و در غرفات فردوس
جای گزید پذیرائی نساء محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهده قدردانی و منزلت شناسی نواب علیه فخیمه و ام اجلالها موکوت
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترتیبات مشهور و منقول و نشان تمثال بی
مثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابد آیت علیه است و نشان شفقت دولت
فخیمه عثمانی درجه احترام و بلندی رتبه و مقام مجلله مشار الیها را ظاهر میسازد و شرح آثار خیریه او
از این قرار است (جقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) ضریح
نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) پرده مروارید تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه السلام
نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلاکوب مسجد گوهرشاد) ده باب دکان وقف
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و گنبد شاهزاده حسین
در امامه) بنای پل در ناصر آباد سمت لواسان) طبع و تقسیم مجانی تاریخ حضرت صدیقه طاهره ع
از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ **آغا بیگم** شاعره بوده هرویه که بنا بر جلالت حسب و نسب
و توانائی بشعرا موزونان بذل توجه و احسان مینمود و این شعر از وست شعر

اه از آن دامی که دارد رشته جان تاب ازو	م	وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب ازو

آغا بیگم دختر مهتر قرای خراسانی مهتر رکیب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از وست

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد	م	دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته و این شعر از اوست

هر کجا آن مه باین زلف پریشان بگذرد	م	هر که بیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند مسماة باین اسم **ام عبد الله**
دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر ع میباشد معظم
مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در وی
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارای
این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم
اجمعین و بنا بر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر
قبیله بنی تیم که ابوبکر از آن قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبد الله را ام فروه بنت

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابیطالب
در حق این امّ عبدالله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که روزی
ان مخدرهٔ عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقا آن دیوار در همان
حین مشرف بانهدام گردید مشارالیها ملتفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او درگذشت انگاه فرو ریخت و امّ عبدالله کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید الشهداء ع بوده. **امّ فروه** بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات
حضرت امام محمد باقر ع میباشد و حضرت امام جعفر صادق ع و عبدالله از بطن او بوجود
آمده اند و آنچه بعضی گفته اند امّ فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و امّ
عبدالله مادر آنحضرت دختر امّ فروه است قولی ضعیف اختیار کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری کنّاة بامّ فروه بوده است **امّ کلثوم** کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید سجاد ع میباشد نیز امّ کلثوم کنیهٔ یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر کنّاة بامّ کلثوم صغری داشته اند **آرزوی**
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد

شدیم خاک رهت گر بدرد ما نرسی / چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی
ماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو / آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

آقائی نامش آقا بیکه دختر مهتر قرائی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت
داشتی خود را همسر شعراء نامی انگاشتی این بیت از اوست

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد / زهشیاران عالم هر کرا دیدم غمی دارد

آقا دوست دختر درویش قیام سبزواری در علم عروض مستثنی بود این ابیات از وی

هر کجا آن مه بان زلف پریشان بگذرد / هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد
ای محبان بو العجب دردیست در عاشقی / هر که دامن گیر این دردش ز درمان بگذرد
هر که عاشق شد از و دیگر سر و سامان مجو / زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد
در فراقش دوستی گرید چو ابر نوبهار / گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد

حرف الباء

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند
اینزن معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و سه هجری بکشت وجای او بگرفت و هشت
سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوی چین زوجه سیورغتمش بالشکری بر
پادشاه خاتون تاخت و براو غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتونست	درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه من است
مسافران هوا را گذر بدشواریست	همیشه باد سر زن بزیر مقنعهٔ
که تار و پود وی از عصمت نکو کاریست	بثینه بنت الحیاء از قبیله عذره معشوقهٔ

جمیل شاعر عاشق مشهور عربست و قبیلهٔ عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنا بر معاشقهٔ
که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده از آنجمله

وان سلوی عن جمیل لساعة	من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سوٴ علینا یا جمیل بن معمر	اذا مت بأساء الحیاة ولینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را بنت
یحیی نوشته و گوید وقتی این دو بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را با و داده بودند و
پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی میافتد بثینه بلبنت معتمد دختر معتمد بن
عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و
این دختر و مادر و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او
رشید و مأمون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند
وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعهٔ
اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسرا
متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر
عزیز خود خبری بهمرسانند در الحال مکتوبی منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
اسیر کرده بشخصی فروختند مالک من خواست مرا بپسر خود دهد که بمنزلهٔ زوجه او باشم چون آن پسر

منش آدمیت و صفات حسنه دارد من با و حریت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار موقوف برضای پدر من و اجرای صیغه نکاح است و بنابراین مقدمه رضای پدر و دعای خیر ما در اجرای اینمزاوجت مستدعی میباشیم و صورت ان مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع کلامی واستمع لمقالتی * فهی السلوک بدت من الاجیاد

لا تنکروا انّی سبیت واننی * بنت لملک من بنی عباد

ملک عظیم قد تولی عصره * وکذا الزمان یؤول للافساد

لمّا اراد الله فرقة شملنا * واذاقنا طعم الاسی من زاد

قام النفاق علی ابی فی ملکه * فدنی الفراق ولم یکن بمراد

فخرجت هاربة فحازنی امرء * لم یأت فی اعجاله بسداد

اذ باعنی بیع العبید فضمنی * من صاننی الّا من الانکاد

واراد نی لنکاح نجل طاهر * حسن الخلایق من بنی الانجاد

ومضی الیک یسوم رایک فی الرضا * ولانت تنظر فی طریق رشاد

فسالک یا ابتی لتعرفنی به * ان کان ممن یرتجی لوداد

وعسی رمیکیة الملوک بفضلها * تدعو لنا بالیمن والاسعاد

معتمد واعتماد از مضمون این مکتوب نهایت مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آوردند و جواب نامهٔ بثینه را نوشته اظهار رضا در تزویج ان نمودند و معتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت بیت

بنیتی کونی به برة * فقد قضی الدهر باسعافه

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت سیده نام و او را بزنی بالفنس پادشاه قشتاله داد و جهة این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد الفنس شد با او وصلت نمود که از معاونت او بهره مند گردد و سیده پس از زندگی براه ارتداد رفته اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار مورخین مشار الیهم چنین برمی آید که اسم دختر معتمد را نمیدانسته چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از حلیهٔ صحت عاطل است و سایر مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان انها بماند

نیز صحیح نیست **بحیة المدنیه** از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام درین شهر شریف زندگانی کرده و بکمال اشتهار داشته گویند از او پرسیدند جراحتی که التیام پذیر نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف کدام گفت ذل آنست که شخصی با شأن و شرافتی بدر خانه سفله رود و بار نیابد و شرف آنست که شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنا برین هرگز از کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید **بدر الدجی** محیی الدین در مسامرات گوید بدر الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی در روشنی شمع در حالت مواقعه بود در انحال نظر بسایهٔ خود کرد و تحرکت در نظر او ناپسند آمد بعد ازان شب دیگر اقدام بالفعل ننمود **بدویه** محبوبه و زوجهٔ آمر باحکام الله از خلفاء فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود و بدویت بدویه مشهور شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعاً بامکنه تنزه و جاهای باوسعت و صحرا مانند مایل و در عمارات بلدیه دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش برای او در کنار رود نیل بساخت و از آن هودج نامید و این قصر و قتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل یکی از بنی اعمام خود که ابن میاح نام داشت مفتون گردیده انجمله در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که آمر باحکام الله باو داشت وقعی نمیداد و وقتی از قصر هودج این ابیات را با بن میاح نوشت

مالك من بعد كم قد ملكا	يا ابن مياح اليك المشتكى
نائلاً ما شئت منكم مدركا	كنت في حيي طليقاً امراً
لا ارى الا خبيثاً ممسكا	فانا الان بقصر موصد

ابن میاح در جواب او مسطور داشت

بنت عمي و التي غذيتها	بالهوى حتى علا و احتبكا
بحت بالشكوى و عندي ضعفها	لو غدا ينفع منا المشتكى
مالك الامر اليه يشتكى	مالك و هو الذي قد هلكا

بذل از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و خواننده
خوش آواز و نیک آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و اکثر اوقات
مأمون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینمود علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
موصلی و امثال اینها تحصیل کرده و مانند ذنابیر که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات
موسیقی تألیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام میشد این بذل را بذل کبیره نامیده اند و
شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است برکة الست الجلیله ام السلطان مادر ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از و نموده ایم این زن اصلا جاریه ام ولد بود
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شأنی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرد و در سال
هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را
نگارندگان آن اقطار در اوراق خود ثبت کردند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در
خوان ام السلطان حاضر باشد صندوقها و گلدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته
همراه داشتند و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارکات سفر نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و ایاب
ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید
سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه‌ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله این زن
منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصاً سالهای دراز مردم از سفر مکه
او سخن میکردند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز در جه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای
الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره اسباب اعتلای شان و رتبت او گردیده است • وفات
ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذیقعدهٔ سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشار الیها بنا کرده و عجب نیست که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد
بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشا نموده

کانت صبیحة موت ام الاشرف	فی ثامن العشرین من ذی قعدة
ویکون فی العاشور موت الیوسفی	فالله یرحمها و یعظم اجره

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز
عاشورا در آب غرق شد و درگذشت گویند چون ام السلطان درگذشت پسرش سلطان شعبان

زیاده از حد مهموم و متاسف گردید برّه بنت عبد المطلب بن هاشم جدّ حضرت رسول صلعم
و خواهر اروی و امّ حکیم البیضا و امیمه میباشد و شرح حال این سه خواهرش ذکر شده و برّه این ابیات
را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشا دنمود

علی طیّب الخیم و المعتصر	اعینی جودا بدمع درر
جمیل المحیّا عظیم الخطر	علی ماجد الجدّ واری الزناد
وذی المجد و العزّ و المفتخر	علی شیبة الحمد ذی المکرمات
کثیر المکارم جمّ الفجر	وذی الحلم و الفضل فی الثائبات
مغیر یلوح کضوء القمر	له فضل مجد علی قومه
بصرف اللیالی و ریب القدر	اتته المنایا فلم تشوه

پرتو پیاله والدهٔ مرحوم سلطان عبد العزیز
که عمّ اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب
آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق انرا
نابود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامع شریف و کتابخانه کوچک
و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و موذنین برای الجا بعین فرمود نیز معبرهٔ عالی
در همانجا برای خود بساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود
که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت وان کشتی را باسم والدهٔ معظمهٔ خود پرتو پیاله نامیده
بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الاخری
از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان
عبد العزیز خان باقایق مخصوص بان سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد بریره جاریه
صحابیه که عایشه انرا ازاد نموده و قبل از ازادی او را بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بازادی
نایل شد حضرت رسول صلعم او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور باند یا خارج شود بنا براین در کتب
فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئلهٔ خیار العتاقه ذکری ازاو شده
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد و بعد ازاد شود و بخواهد فسخ
آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها برانیند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین

کویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت
بوده بدلیل نصایحی کاشف از اتیه که بعبد الملک بن مروان مینمود توضیح انکه عبد الملک قبل از انکه بخلافت
و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد پیوسته بتلاوت قران مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت
و بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد انهمه اورا از یاد برفت و حالات او دیگرگون کردید
خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم میگفت
ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست کیری
اکر انتقام حاصل نمودی زنهار از سفک دم بپرهیز و خون مردم مریز چه شنیدم رسول اکرم ص میفرمودند
شخص اکر بدر بهشت رسد و در خلد نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد اورا
طرد مینمایند عبد الملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندکان خدا مسلط کرد همانا بریره
همین فقره را منظور داشته که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده **پریجان خانم** دختر شاه طهماسب
اول پادشاه صفوی و زنی بزرک و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حرم این
پادشاه دو دسته شدند دسته هواخواه حیدر میرزا پسر شاه طهماسب کردیده و دسته دیکر اسمعیل میرزا برادر
حیدر میرزا را که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود میخواستند بسلطنت بردارند و پریجان خانم طالب پاد
شاهی این برادر بود و بسعی او اسمعیل میرزا شهریاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعهٔ قهقهه
بیرون و بقزوین آوردند زمام مهام سلطنت بدست پریجان خانم بود همینکه پادشاهی بر اسمعیل میرزا
مقرر شد برخلاف مامول دست پریجان خانم را کوتاه کرد و دیکر این زن بکارهای دولت مداخله
نداشت تا اسمعیل میرزا بمرد و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرک را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
پریجان خانم در این ایام فرصت و غیبت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون به
قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریجان خانم را اسباب فتور خود دانسته اورا مقتول ساخت
بریکه از جواری ازاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی داشت
و در خانه شخصی از اجواد و اسخیاء قریش بزنی میزیست و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که وارد
و مسافرین در انجا نزول اختیار میکردند و از نزول وی بهره میبردند قیس بن ذریح که از عشاق مشهور عرب است
بقصد دیدار معشوقه خود لبنی به مهمانخانه این بریکه وارد کردیده و قرین اکرام و احترام شده است

وتفصیل این قصه در جلد ششم اغانی بشرح آمده برزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر
سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی واز خیرات النساء بوده وکارهای خیر نموده وچند
مسجد وسقاخانه ومکتب ساخته امّا بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت ینکی باغچه اسلامبول
واقع است وهمیشه یکصد وپنجاه نفر مریض دران مداوا میشود واز موقوفه که برای المریضخانه قرار
داده دوا وغذا وسایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب
لطافت هوای ان میشود ودر بنای ان سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهة مناسبت وامتیاز
دارد بصبص مغنیهٔ مشهوره واز جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده ومهدی خلیفه او را بقیمتی
گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده ودر نواختن عود وخواندن آواز کمالی
یافته ودر وصف او سروده اند

فان تبدلت فانت الهلال
فیما مضى كان يكون الجمال
وعاونت يمنى يديها الشمال
حذقا وزان الحذق منها الدلال

بصبص انت الشمس مزدانة
سبحانك اللهم ما هكذا
اذا دعت بالعود فى مشهد
غنت غناء يستفز الفتى

بغداد خاتون دختر امیر چوپان مشهور
است که در زمان سلطان ابو سعید بهادر خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت
وچوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند وانها از فروع سلاطین چنگیزیه واز احفاد چنگیز محسوب
میشوند بغداد خاتون بصباحت وملاحت معروف ودر حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان
انزمان بشمار میاید بود چون سلطان ابو سعید باو میل وعشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق
داد وسلطان ابو سعید تزویج نمود وانیز رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار
گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هرکس میل ورغبت مینمودند شوهر اوزن را طلاق
میداد وپادشاه بزنی می گرفت خلاصه سلطان ابو سعید از فرط میلی که ببغداد خاتون داشت
زمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین ان زن را خنکار میگفتند بعد از فوت سلطان
ابو سعید ارپاخان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابو سعید
متهم ومعدوم ساخت بنان ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان وفضل الشاعره

خنکار یعنی خداوندگار است

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریحه بکمال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته
این بیت بخواند **تعلمت اسباب الرضا خوف سخطه   و علمه حبی له کیف یغضب**
پس از انشاد این شعر به بنان و فضل گفت هر یک بیتی بنظم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بدیهه گفت	یصد و ادنو بالمودة جاهدا
ویبعد عنی بالوصال و اقرب	بنان بیت بی تأمل سرود
وعندی له العتبی علی کل حالة	فما منه لی بد و لا عنه مذهب

در ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع این دو زن را برهانی باهر است
احتیاج بدلیلی دیگر نیست **بنت الجودی** دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی وقتی از جانب قیاصره روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال
مشهور بود وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را دیده و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد ها در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد
الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را
بقوم و قبیله خود اعاده داد **بنت خداویردی** از مسطورات اشخاصی که وقایع
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداویردی در سال ششصد و بیست و چهار
در اسکندریه ظاهر شده و خلقتاً بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود برمیآمد یکی از وزرای مصر
او را احضار کرده و بنزد او معاینه نموده و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشار الیها هنوز در
اسکندریه هست و موقوفه دارد **بوران** دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه مأمون
خلیفه عباسی است پدرش بجوانمردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات
عروسی او و پیشکشها که در اینموقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور
است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری
در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مأمون آن حصیر بدید
گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است **کأن صغری و کبری من فواقعها**

حصباء دُرٍّ علی ارضٍ من الذّهب ‌ ‌ و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیّه میگوید و بلقیس بعرشها و بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران عادت زنان عارض شد چون مأمون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه

مأمون طیبت شده این شعر انشا کرد	فارس ماضٍ بحربته حاذق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم	از جملهٔ اشعار طرب انگیز که درین سور باسیر و نظم
کرده بودند ابیات شعر محمد بن حازم باهلی است که باکویه	بارک الله للحسن و لبوران فی الختن
یا ابن هرون و قد ظفرت و لکن ببنت من	مأمون چون این بیت شنید گفت بخدا که نمی

دانم ابن حازم مرا مدح نموده است یا قدح بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شده و در سنه دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مأمون خلیفه در دویست و دو و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مأمون در دویست و هجده وفات کرد بعد از زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائیست معروف و اعراب آنرا البورانیه میگویند منسوب ببوران میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است **بهروزه خانم** زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران فایز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند و صاحب صحایف الاخبار تاجلی خانم را محبوبه شاه اسمعیل دانسته نه منکوحه و در هر حال برعایت مودّت دولتین اسلامیتین ما سرگذشت ملال انگیز این زن را یاد آوری ننمائیم **بهیّة البکریّه** دختر عبدالله و از قبیلهٔ بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است این زن با پدر و اهل قبیله خود بحضور حضرت رسالت پناهی ص آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت مصافحه با رسول ص بود در مردان اما در زنان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه سید انام در حق بهیه و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در آنها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد او بشصت رسید و از این شصت نفر چهل نفر ذکور بود و بیست نفر اناث از آنها در جهاد شهید شدند ابن اثیر باین فقره تصریح کرده است **بیگم دهلوی** شاعره بوده است از شاه جهان آبادی و این شعر ازوست

گر منتشر شود ان روی چو خورشید مرا | پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدرجهان
خانم دختر قادرخان بسطامی که ترجمهٔ حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را حاجی بیگم میگفته اند و بمرحوم
محمد قاسم خان امیر تومانی داده شد و خاقان مغفور مبرور علاقهٔ تامه با این دختر داشته و سفراً حضراً او را همراه
و بمصاحبت قرار میداده اند و این زن بجود و بخشش معروف و بطریقت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا رضای
همدانی که از مشایخ المعاصر شمار میآید بوده و هر سال مبلغی خطیر بحضر شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر
او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع دامادهای آن پادشاه مشار الیه و محمد ابراهیم خان
ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفرهٔ پادشاهی
و در مجالس حاضر میشدند بدور بروزن قصور از جواریهٔ مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد
بوده و بجاریهٔ بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر مسعود بن حسن

البیاضی شیفتهٔ مشار الیها گردیده و درحق او گفته | شکی القلب ظلمته فی الحشا
الی فاسکنت فیه بدورا | بکارهٔ الهلالیه تابعیه الست بفصاحت
معروف و اینده بیت از نتایج افکار اوست | یا زید دونک فاحتفر من دارنا
سیفا حساما فی التراب دفینا | قد کنت ادخره لیوم کریهه
فالیوم ابرزه الزمان مصونا | اتری ابن هند للخلافة مالکا
هیهات ذاک وان اراد بعید | منتک نفسک فی الخلا ضلاله
اغرک عمرو للشقا و سعید | قد کنت اطمع ان اموت ولا اری
فوق المنابر من امیة خاطبا | فالله اخر مدتی فتطاولت
حتی رایت من الزمان عجائبا | فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین الجمیع لال احمد عائبا | صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه

با آنکه درین ابیات از معاویه بدگفته بود وقتی استیماج او را بران داشت که بمجلس معاویه رود
و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون
بکاره را بدیدند گفتند این همانست که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یکشعر از آن اشعار

مسطور در فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک معاوده متعرض نشده گفت ایخاله هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس ازین چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود بلقیس دختر محمد بن بدر الدین بن سراج الدین البلقینی است وجد او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و بانکه خانواده مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود اینزن اسباب افتخار و اشتهار انها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است در ماه ذیقعدهٔ سال هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در ان وقت زیاده از شصت سال داشته ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و اورا از مشایخ طریقت شمرده اند قال ابن حجر بی بی دست همان بنت محمد او یزدی است که در حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکرهٔ خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و مواقع خطوط از مان چند خط را خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن تغری در نجوم ظاهرهٔ خود باینمطلب تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبد الله دیوانه بوده و بیدلی حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته و گاهی بیتی بنظم میاورده اینشعر از وست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم	که تا نظارهٔ آن سرو خوشخرام کنم

حرف الثاء

تحفهٔ عربیه عارفه بوده است و اورا دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنا بر مسطورات همان کتاب تحفه جاریه سازنده و نوازندهٔ عود و مملوکهٔ شخصی بوده عشق حقیقت او را بیخود مینماید و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد اهل خانه بستوه آمده او را بمرضخانه مجانین میبرند سری سقطی او را از مرضخانه بیرون میاورد و بولی بمالک او میدهد و او را آزاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله اشعار مسطور را در مرضخانه گفته است

معشر الناس ما جننت و لیکن	
اغللتم یدی و لم ات ذنبا	انا سکرانة و قلبی صباح
انا مفتونة بحب حبیبا	غیر جهدی فی حبه و افتضاحی

لست ابغی عن بابه من براح وفسادی الذی زعمتم صلاحی وارتضاد لنفسه من جناح	فصل فی الذی زعمتم فسادی ما علی من احب مولی الموالی

تذکارپای خاتون چنانکه پیش در
عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه
مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده واین رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکارپای خاتون
رباط البغدادیه را در سال ششصد وهشتاد وچهار باسم بنت البغدادیه ساخته واین زن با جمعی
دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند وازانجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان
بوده همیشه زنی از اهل علم وصلاح در انجا اعتکاف مینموده ونسوان را نصیحت ووعظ میکرده
وعلم وادب میاموخته مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم
فقه با مهارت وتفقه وبقلیلی از لوازم معاش قناعت مینمود ازنصایح سودمند مردم را منتفع
ومتذکر میساخت وخود بعبادت ولعی تمام داشت وبسا زنان مصری ودمشقی که از او استفاده
واستفاضه کرده مستفید ومستفیض شده اند وبنابر فضایل وصفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او
مایل بودند ودر هر حال رعایت شان واحترام او مینمودند وفی الحقیقه مباهی از او وهمکنان را مشهود
میشد واو بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد وچهارده هجری درگذشت وبعد از او انهائی
که بجای او مسند برتری وتقدم بر نسوان معتکفات رباط البغدادیه داشتند بغدادیه مشهور شدند گویند
چون رباط البغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت وجای تادیب وتربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق
میگرفتند وعده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند وهمچنین نسوانی که شوهرهای انها از ایشان دوری
وتبری مینمودند تا زمانی که باز بمیل ومسالمت آیند در انخانقاه اقامت داشتند وزنی که خدمت
آن خانقاه میکرد بهر گونه حرکتی خارج از آداب معینه ممدوحه نکیر کرد واین اصول در انمحل تا مدتی
منضبط بود از سال هشتصد وشش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام انخانقاه
ازهم گسست ترخان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان
عثمانی ومادر سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است شارالیها صاحب ینکی جامع اسلامبول
بوده وموقوفه آنمسجد را داد وقف ومقرر کرده بنای ینکی جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف

به کوسم والدهٔ سلطان ابراهیمخان بود وچون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت و علاوه براین بنا آثار خیریه از قبیل مکتب وسقاخانه واحداث قنات وغیره دارد ومقبرهٔ عالی برای خود ساخته است خیرات ومبرات اینزن در السنه وافواه مذکور واورا تالی رابعهٔ دانسته اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز مادر بزرگ سلطان یا مادر سلطان ابراهیمخان زنده بود خدیجه سلطانرا والدهٔ کوچک گفتند ووالدهٔ کوچک درسال هزار ونود وچهار هجری وفات نمود تقیّة الارمنازیه دختر ابوالفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری ومادر تاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که مکناة به ام علی بوده وپیش ترجمهٔ حال اورا وعده دادیم بنابراین کوئیم ام علی تقیّه در علم وفضل وشعر وفصاحت جهانی شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت ابو طاهر السّلفی را اختیار کرد وابوطاهر از مشاهیر حفّاظ اخبار وآثار است ودر تعلیقات خود از تقیّه ذکری نموده کویند روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود ودر حجرهٔ که ساکن بودم پایم بیچی کرفته زخم شد دختر کوچک مقنعهٔ خود را پاره کرده بپای من بست تقیّه آن نوشته را دیده ایند وبیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدتُ السّبیل جدتُ بخدّی	عوضاً عن خمار تلك الولیدهْ
کیف لی ان اقبّل الیوم رجلاً	سلکت دهرها الطریق الحمیدهْ

قاضی شمس الدّین بن خلّکان کوید تقیّه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجّم اقتباس کرده که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل	منه مقیماً فی کل خطب جسیم
او ترقی الاذی الی قدمٍ لم	تخط الّا الی مقام کریم

تقیّه قصاید وقطعات بسیار دارد که همه فصیح وآبدار است حافظ زکی الدّین ابو محمّد عبد العظیم المنذری کوید تقیّه قصیدهٔ خمریه باسم مظفّر تقی الدّین عمر برادرزادهٔ سلطان صلاح الدّین ایوبی انشاد نمود ودر آرایش بزم نشاط وبساط انبساط واقداح راح ولهو وارتیاح مبالغت کرد تقی الدّین گفت تقیّه در عهد صبی این اطوار واحوال فرا کرفته است تقیّه ازین حرف بشنید قصیدهٔ در رزم بنظم آورد که دقایق امور حربیه را حاوی بود ودر عصمت وطهارت ذیل خود اقامهٔ دلیل نمود ومدلّل ساخت که در کلیهٔ فنون شعر ماهر ودر سخن سرائی مبسوط الید وقادر است تقیّه در ماه محرّم سال پانصد وپنج

هجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشته
فوت پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه
نهم ربیع الآخر سنه چهارصد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
صفر ششصد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرائت یدی طولی داشت
و آنچه را مینگاشت همت بر ضبط آن میگماشت پدر ابو الحسن علی که شوهر تقیه باشد بفاضل معروف
بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و هشت
در اسکندریه بدار بقا رفته و ارمناز قریه بوده در بر شام و تقیة الارمنازیه منسوب بآن دهکده میباشد
ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی
بود پوشیده نباشد که سلطانشاه برادری داشت موسوم به تکش خان که با او از یک مادر نبود و
در ولایت جند حکومت مینمود و چون ایل ارسلان درگذشت سلطانشاه در خوارزم بجای پدر نشست
و اعتنائی ببرادر بزرگتر ننمود لهذا جنگ در میانه گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطانشاه مغلوب تکش
خان شد کار بمصالحه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطانشاه تعلق گرفت و او در سال پانصد و
هشتاد و پنج هجری بمرد و مملکت او را نیز تکش خان ببرد و چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم بحکم تکش خان
مقتول گردید **ترکان خاتون** دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال
ششصد و پنجاه و هفت هجری که هلاکو خان عزم تسخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل بواسطه
کبر سن از همسفر معاف داشت و پسرش ملک صالح را با عساکر موصل باردوی خود ملحق ساخت
و بنابر حالت اطاعتی که از موصلیان مشهود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
جلال الدین بملک صالح ولد بدر الدین لؤلؤ تزویج نمود **تماضر بنت منظور بن زبان**
دختر عبد الله بن زبیر است و نوار منکوحه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود تماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستخلاص
او اقبال و اقدام نماید و فرزدق بپسر ابن زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت تماضر بر فرزدق
غالب آمد این حال فرزدق به حضور عبد الله آمده این بیت را برخواند بیت

مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا	لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا

وازانوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمهٔ حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابوجعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل واعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم که به پسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام واحسانی باو بفرمائید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل شود و چون آثار حب از و ظهور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدید میکرد دچه مودت مودت میاورد و ممکن است که اندک اندک رو بازدیاد نهد و بدرجهٔ مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشاء آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ بنی خثعم عریان نزد طایفهٔ آمده خبر داد که قبیلهٔ او را غارت کردند و از آنوقت رسم شد که هر کس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بنهب آنها میایند عریان شده میآمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد تتوسه کنیزک مغنیه بوده از علیه یا عباسیه دختر مهدی عباسی و در حق تتوسه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تتوسه
غنت بصوت طلقت عبرة	کانت بسجن الصبر محبوسه
وکیف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاوسه
وجنت ان شبهتها بانه	فی جنة الفردوس مغروسه

وموقع وداستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است تمیمه بنت وهب زوجهٔ رفاعة القرظی الضجابی بود و مشار الیه او را بسه طلاق مطلقه نمود و عبد الرحمن الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت از او مفارقت کرد و از حضرت رسول ص جویا شد که آیا همینقدر محلل برای تجدید مزاوجت با رفاعه کافی است فرمودند لا حتی تذوقی عسیلته و تذوق عسیلتک زبیر بفتح زاء است توران آغا این نام نامی بچند نفر دختران سلاطین عظیم الشان داده شده و در عصر زمان یکی از بنات سلطنت عظمی مسماة باین اسم و ملقب بفخر الدوله میباشد تقیة دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام

الا ومنازی است که پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد تتمیم آن ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت
محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی بسر میبرد و ابو الحجاج صاحب کتاب الف باء پسر مشار الیها
که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است همدرس بوده و در نزد ابو طاهر السلفی تحصیل مینموده و
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج از لقیه اجازه گرفته و ابو الحجاج بمناسبتی
میگوید لقیه بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت
و روایت نمایم و برخی از اشعار از یک قصیده طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعواننا قد اشرقت ایّامها ... وعلا علی ظهر السماک خیامها
والرّوض متبسم بنور اقاحة ... لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه ... ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمّرة ... الخجل من فرط الحیاء لثامها
وشقائق النّعمان فی وجناته ... خالات مسک خالها رقّامها

وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السّلفی کرده

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت ... وتنبهت بعد الکری نوّامها
واجمع خواطرنا الخجلی فکرنا ... لما تجرّد للقریض حسامها
مدح الامام علی الانام فریضة ... فخر الائمّة شیخها وهمامها
الحافظ الحبر الذی شهدت له ... ارض العراق بفضله وشآمها

و آخر قصیده را طوری خوب گفته که حُسن
لطافت در شاقت اوایل آن را فراموش مینماید شد و دختر حسین بن اویس از ایلخانی
ترکمان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر برقوق از ملوک چراکسه مصر
او را تزویج کرد و بعدها طلاق داد عمزاده او شاه ولد بن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت
چون ببغداد بازگشتند عم او احمد درگذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست
اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف باو حمله کرده
یکسال بغداد را در بند محاصره داشتند و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و تستر را متصرف
شد اهالی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند و محمود را نیز هلاک ساختند

در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده و جزیره وسط بتصرف مشار الیها در آمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند اخر الامر در سال هشتصد و بیست و دو در گذشت در انباء ابن حجر ذکر تند و شده است **توتی اتون** زوجه ملا بقائی که مصاحب میر نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج مبارک داشت با شوهر و زن اکثر مشاعره و با هم ظرافت مزاح دست میداد نوبتی ملا این رباعی گفت

کاواک شده چونی از او پشت مرا
بیدار کند بضرب انگشت مرا
هم خوابگی سست رگی کشت مرا
قوت نه چنانکه پا تواند برداشت

و بجای این رباعی در جواهر العجائب این رباعی بنظر آمده

شبها همه پشت سوی من خواب کنی
تا چند زنی طعنه بانگشت مرا
یاران ستم پیره زنی کشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم

توتی نیز در جواب رباعی را نوشت

روزی نبود از و بجز پشت مرا
بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا
ملا همه ناز و غمزه ات کشت مرا
بگذار که دل گرفت از پشت مرا

توتی تخلص زنی از مخدرات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرده اند که شوهر توتی با امردی بسر میبرد و از زن ملتفت نمیشد توتی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را بمناسبت انشا نمود

آن شوخ که هست حسن عالمگیرش
یارب چه شود شبی بخوابم زیرش
ای خواجه بیا تا من و تو صلح کنیم
تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدیدن این دو بیت متنبه شد و امرد را وداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش توتی وقعت و با وی انس گرفت و در آفتاب عالمتاب اختر بنظر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز ریش و بروت نداشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بود می رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در انحال از قصص و حکایات شهوت انگیز بعشوه های دلربا و غمزه های بلاخیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآ[ور]د و می آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشناخت که مرد است روزی دختر حاکم در ان حمام آمد و نگین قیمتی از انگشتر او جدا شد دختر در حمام را بست و در جستجوی ان نگین بر آمد

نصوحا

تصوحا لرزه بر اندامش افتاد پریشان و گریان و بحضور قلب سر بسجده گذاشته گفت خدایا
عزتم نگهدار که رسوا نشوم و من توبه میکنم که باز سیه کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که نگین را
از جامه زنی بیرون آوردند تصوحا شکر خدا را بجای آورده فرصت یافته از حمام بیرون آمده
بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و لباس مردان پوشید و پیش مجتهد رفت و بحکم توبوا
الی الله توبة نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبهٔ او در السنه و افواه مشهور گردید تصویر رهندیه
مرشدآبادی از میر جوشش عظیم آبادی شنیدم که نامش ملقبین خانم بود شعر ار دو میگفت و این یک

بیت فارسی بهتر از افکار اوست
فتنه زای منت شناخته ام
به بلای منت شناخته ام

جوشش نقل کرد که روزی تصویر پسر شیرخوار
خود بر دوش گرفته در صحن خانه استاده بود میر عشقی شوهر وی که مرد شاعر بود این مصراع بر خواند

دیدم بدوش آمنه طفلی پری نژادی
تصویر بالبدیهه مصراع دیگر را گفت
چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی

حرف الثاء

ثبیته بنت یعار زوجهٔ ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه
و برادر هند بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه معدود
گردیده بارض حبشه مهاجرت کرد و از آنجا بمدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت
خدمت حضرت رسول صلعم را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزمی
طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم صلعم او را از رفتن بمیدان
منع فرمودند و هند خواهر ابو حذیفه در آن غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار
مینمود و بنا بر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاشكرت ابا ربّا له من صغر
حتى شبت شبابا غير محجون
الأحول الأثغل المشؤم طائره
ابو حذيفة شر الناس في الدين

اما ثبیته زوجهٔ ابو حذیفه صحابیه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده
اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه میباشد ثوبیه جاریهٔ ابولهب عم حضرت

رسول ص بوده و مژده ولادت سید انام را با بولهب او داده و ابولهب او را آزاد کرد و اول زنی
که بشرف دایه گی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی
که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیرخواره داشت مسروح نام و چون ابو سلمة بن عبد الله بن
جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی اینست
که سید عالمیان ابتدا الکیفیه از پستان آمنه شیر خورده اند بهر حال ثویبه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است
مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ص ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت
عباس بخواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم همین قدر در شب ولادت
رسول اکرم بجهت اینکه ثویبه را بمژده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در
اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض دایه گی حضرت رسالت پناهی در این محل ذکر از او نمودیم

ثریا) معشوقه عمر بن ابی ربیعه المخزومی از متقدمین شعرای اسلام و دختر عبد الله بن الحرث بن
امیة الاصغر است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده است
که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده ایست طولانی که بیت اول آن اینست

ایها الطارق الذی قد عنانی — بعدما نام سامر الرکبان
زار من نازح بغیر دلیل — یتخطی الی حتی اتانی
و در این قصیده می گوید شعر
ایها المنکح الثریا سهیلا — عمرک الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا ما استقلت — وسهیل اذا استقل یمان
ولطف این اشعار پوشیده نیست نیز هنگام افتراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه گفته
من رسولی الی الثریا فانی — ضاقنی الهم واعترتنی الهموم
یعلم الله اننی مستهام — بهواکم واننی مرحوم
نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوهی نوشته و از امرین و مطیب ساخته برای ثریا فرستاد
کتبت الیک من بلدی — کتاب موله کمد
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد — یوزقه لهیب الشوق بین النحر والکبد
چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بشدت [illegible]

گریست و بر سبیل تمثیل این شعر بر زبان اورد

ومن هو ان لم یحفظ الله ضایع	بنفسی من لا یستقل بنفسه

بعد از ان این ابیات را نظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

اتانی کتاب لم یر الناس مثله	امد بکافور و مسک و عنبر
وقرطاسه قوهیة و رباطه	بعقد من الیاقوت صاف و جوهر
وفی صدره منی الیک تحیة	لقد طال تهیامی بکم و تذکری
وعنوانه من مستهام فؤاده	الی هائم صب من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است کوید ثریا نواده قتیله بنت النضر میباشد و قتیله زوجه حارث بن امیه جد ثریاست یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی کوید صحیح اینست که دختر اوست (حرف الجیم) جان فدا قادین لفظ قادین بنظر میاید که تصحیف خاتون باشد بهر حال این زن در حرم مراد خان ثالث سلطان عثمانی اعتبار واقتداری بکمال داشته و در معظمات امور دخالت مینموده و وساطت و سبب پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قرار مذکور منشاء اثار خیره کردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات او اینکه اعانت ظالم را بنهایت شنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا قادین مهر خواهری را بر کنار نهاده در حبس و قتل او ساعی کشت جرباء بنت قسامه مادر زن حضرت امام حسن ع و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او انها را نمایش و بهائی نمیماند بنا بر این او را جرباء میکفتند و جرباء ان کسی است که بنا خوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از ان مرض مسری ایمن مانند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از و جرباء کفته اند و آسمان را هم نظر بکواکب جرباء میکویند ظاهرا عقیل بن علفة المری نیز دختر با پسکری باین اسم داشته است جعده دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت امام حسن ع که انحضرت را باغوای معاویه بایزید مسموم ساخت که بوصال یکی از آن پدر و پسر

رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه خارج است **جانان بیگم** از زنهای مملکت هندوستان
و پدرش عبدالرحیم خان بن بیرامخان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته
و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته جهانگیر پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صوری و فضایل معنوی او را
شنیده بخواستگاری او فرستاد او دندانهای خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته
نزد پادشاه فرستاد پادشاه این حرکت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد مشار الیها سال هزار و
هفتاد در گذشت این شعر از وست

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند
پیداست از دو چشم ترش خون گریستن

الجلیلة السلطانیة دختر ملک عادل
ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است مونسه نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این
لقب یافته است **جمال النساء** ام الخیر البغدادیه است که پیش ذکری از ان نمودیم مشار الیها
مقارن سال ششصد و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نسوان
دانسته اند او را جمال النساء گفته محدثه بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخوئی و قاضی
تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبدالله الدائم و ابن سعده و ابن شحنه از مشار الیها اجازه گرفته اند
جمیله دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته
اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رفت و
خیرات بسیار از و بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکه ده هزار دینار بذل کرد
و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن
سفر جمیله چندان بعطا و اعطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فراموش
کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میگردید آن سال را عام
جمیله میگفتند دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از انجمله است جمیله بنت ثابت
که بام عاصم معروف و پیش ذکری از و شده است و جمیله بنت عبدالله زوجه ابن ابی ثابت
ابن قیس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده چنانکه در کشاف در
سوره مبارکه بقره مسطور است **جمیله اصفهانی** زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان
بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نموده است این شعر از وست

جز خار غم نرست ز گلزار بخت ما	الهم خلید در جگر لخت لخت ما

جنان محبوبه ابونواس شاعر و جاریه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بخانواده عبد الوهاب الثقفی محدث که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت مینموده ابو نواس باو مفتون شده و اشعار زیادی برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابونواس نیز به امید وصال او عزم بیت الله کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم ترانني افنيت عمري	بمطلبها ومطلبها عسير
فلما لم اجد سببًا اليها	يقربني واعيتني الامور
حججت وقلت قد حجت جنان	فيجمعني واياها المسير

وابونواس در این قطعه در تلبیه بنظم کرده که نقادان بابصیرت تمجید نموده اند حسب المناسبه آن قطعه درین محل مسطور میشود

	الهنا ما اعدلك	مليك كل من ملك
لبيك قد لبيت لك	لبيك ان الحمد لك	والملك لا شريك لك
والليل لما ان حلك	والسابحات في الفلك	على مجاري المنسلك
ما خاب عبد املك	انت له حيث سلك	لولاك يارب هلك
كل نبي وملك	وكل من اهل لك	سبح او لبى فلك
يا مخطئا ما اغفلك	عجل وبادر اجلك	واختم بخير عملك
لبيك ان الملك لك	والحمد والنعمة لك	والعز لا شريك لك

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده. جودہ بائے زوجه جهانگیر شاه پادشاه هندوستان دختر راجه اودی سنگه والی جودپور بوده و در لطیفه گوئی و حاضرجوابی مشهور گردیده است و در حرف حاء در ترجمه حال حیات النساء بیگم ذکری از حاضرجوابی این زن خواهد شد جوهره دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانواده معتبره دارای علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابوالنجیب و ابوالفتح تحصیل و استماع حدیث کرده عبدالرحیم ابن ابوالنجیب او را بزنی گرفت و سیده بنت عبدالرحیم از و

بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یکشب در حالتی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز بود ارتحال
نمود و جوهره جاریهٔ ست نفیسه است و جوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که برا و تحکم و تسلطی
داشته است جویریه چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از ازواج ات
طاهرات حضرت فخر کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیرهٔ بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد
در غزوهٔ بنی المصطلق اینزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصهٔ ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک
خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانه بحضور حضرت
رسالت پناهی صلعم آمده عرض کرد یا رسول الله انا جُوَیرِیَه بنتُ الحارِث سید قومه وَقَد اَصابَنی مِن
البَلاءِ مالم یخفَ علَیکَ وَقد کاتبتُ علی نفسی فاعنّی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم
تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف ازدواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که این
بدیدند از قوم و قبیله جویریه هرکه را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بود
آزاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بدرجهٔ جویریه خیر باشد در مرات
محی الدین مذکور است که اینزن هفت حدیث شریف از سید انام صلعم روایت کرده است
دو نفر صحابیه نیز مسمّاة باین اسم بوده و یکی ازان دو نفر دختر ابوجهل و زوجه عتّاب بن اسید است
که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید جهان خانم طیّب الله مضجعها مهین بانوی
کریم الاصل معظم و بهین خاتون عظیم الشان مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزندهٔ مهر کرامت
و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه
تاجدار و لینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکهٔ بود که ممالک
را بحسن تدبیر بی همتا رو مشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و با صالت رای و متانت فکر و حصافت
عقل هر آن بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود بیت

بنان و کلکش اندر قلمرو تحریر — دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامهٔ او بر بیاض صفحهٔ عدل — بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطابات مفخمهٔ معظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیه و عطای وظیفه
و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری ازان را از عقد مروارید گرامی تر دارند و وسیلهٔ افتخار دودمان خود میشمارند و همین کلک و بنان و تقریر و بیان و رای صایب و هوش ثاقب بود که پس از ارتحال شهریار سبرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت ایران برداشت و حکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال و عمال اقطار را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دار السلطنه تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مزین نمود و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط میشاید که مورخین ابد دولت ابد آیت نگاشته اند و برای طالبین خبیر و حافظین سیر گذاشته و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب وضع این دفتر خارج گردد و مثنوی هفتاد من کاغذ شود پس همینقدر گوئیم این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرقاب جنان مبتهج و شادان باد دختر زادهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه فرزند امیر کبیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان اعتضاد الدوله قوانلوی قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسنعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه است

در سال یکهزار و دویست و چهار هجری با
که شاهی مه باهی بکرد دارا دست
محمدشه آن شاه درویش دوست
مزیّت فزا و جبت حاصل نمود و در مهام

ملکی با مر اعلی بر نفوذ او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون اعلیحضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان آرایش داد و در تمام عصر شهریار سبرور در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو منصور ان معظمه ملکی را به مهربانی با در بلکه خلقی را بکفالت پدر بود از صنایع عالیه در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت و تفنن را گاهی گل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد افسوس که در سال هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب مسعود خسروانی در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر همایونی را بکشف دقایق مشغول سیاحت ملکه معظمه روح الله روحها لوای عزیمت بهشت افراخت طایر روحش در خلد برین سدره نشین شد اگر تفقد اعلیحضرت

شاهنشاه جمجاه که دوام عمر همایونش اسباب رفاه است مایه تسلیت بنود کروبی انبوه بخاک سیاه
می نشستند اما وزیر مرحومه ستر کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزاده معظم علیقلی میرزا ابن
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تجرد و بصیرت و بزرگ
منشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن باصقاع و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی عامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حذقی مفرط داشت و بر دانشمندان و کارآگاهان مملکت و فنی کامل میگذاشت طبقات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیهٔ امور بینا مآثر خیریه اش زیاده از آنکه بشمار
آید و هوشمند عدادان را تعداد نماید نثرها نوشته که بلالی منثور ماند و نظمها که جوهر بجای قلائد

بر نحور نشاند از آن جمله است بیت	از مرد و زن آنکه هوشمند است
اندر همه حال سربلند است	بیدانشش اگر زن است اگر مرد
باشد به مثل چو خار بی ورد	مضجع پاک ملکه معظمه ستر کبری مهد علیا جهان

خانم روضهٔ مقدسهٔ معصومهٔ قم و زاویهٔ منورهٔ بضعهٔ امام هفتم سیناست آن تربت ریحان نکهت
بمیاه رحمت سیراب باد بنبی الرحمة و آله الامجاد جهان آرا بیگم دختر شاه جهان
از سلاطین هندوستان و از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که ترجمهٔ حال آن نگاشته بوجود آمده
و جمیله بوده با طبع موزون و با ادب و شعر از یاده ببذل و بخشش مینمود مقبره او در شهر دهلی در بقعه شاه
نظام الدین اولیا معروف به زرزری بخش رحمة الله علیه و وفات او در هزار و نود و دو هجری بر روی

لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشار الیها نگاشته شده	بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است	جهان خاتون شاعرهٔ بوده است

شیرازیه و مالدار معاصر عبید زاکانی شعرا و ظرفا غالبا در مجلس او حاضر میشده و بکمال احترام را با او

می نموده اند این شعر رشیق از وست	مصور نیست که صورت ز آب بسازد
ز ذره ذرهٔ خاک آفتاب میسازد	جهان اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر
یک بیت که باو نسبت داده اند در حرف حاء در ترجمهٔ حال حیات بیاید جهان شاعرهٔ دهلویه

یکی از امراه بود واین بیت از اوست	گل باغ ورخ آن غنچه دهن هردو یکی است
قدرعنای وی وسرو چمن هردو یکی است	

حرف الحاء

حاجی قادین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان ومسماة بحاجی مهرشاه خانم است صاحب حدیقة الجوامع گوید در نزدیکی قبرقوجه مصطفی پاشا جامع وتکیه ودر صماتیه محله دارد اما محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را رد کرده می‌نویسد از دویست سال قبل آبا واجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده اند وهم اکنون ما در همان محله متمکن ومستقیم ومیدانیم که حاجی قادین مشار الیها در انجا جز حمام چیزی نداشته وجامع شریف از مرحوم خضر بک چلبی از اجلهٔ العلماء است که یکوقتی قاضی اول اسلامبول بوده ومحله را نیز باسم او منسوب داشته بودند حاجی قادین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود وجامع شریف ومحله باسم او منسوب شد قبر حاجی قادین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع ومقبرهٔ خضر بک قریب بنزدیک درحول بوستان قره گز میباشد حبی زنی مدنیه است که مکرر شوهر کرده وبه شبق معروف شده در حق او گفته اند اشبق من حبی صاحب مجمع الامثال درشرح همین مثل گوید در وقتی که مروان بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبی که سی چهل سال داشت بمروان عرض وشکایت کرد که مادرم بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار واز و استفسار نمود ازن درکمال بیشرمی بعضی سخنان بپسر خود گفت که بر فرط شبق ودلالت داشت لهذا باین صفت ضرب المثل شد وگفتند اشبق من حبی وهدیة الحشرم العذری گوید

ولا وجد حبی بابن ام کلاب	فما وجدت وجدی بها ام واحد
کما ابنعثت من قوة وشباب	رأته طویل الساعدین عنطنطا

هدبه در بیت ثانی از اینده وبیت بعضی الفاظ حبی را که در حضور مروان گفته وشوهر خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد واستعمال نموده وعبارت حبی اینست یابوذعة الحمار امارأیت ذلك الشاب المقدود العنطنط والله لیصرعن امك بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولتخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضبث وانی ضبثه وقد وجدنا خلاً رنهای مدینه حبی را خواهینا میدند یعنی او را بمنزله ام البشر میدانستند چه بانها اقسام مواقعه را باسم قبع وغربله وتخیر ورمز بیاموخت

و این حبی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفه بنی بکر بن عنود بوده حبابه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلامه که
نیز مغنیه ایست معروف به قینتی یزید میباشد چه یزید بن عبد الملک اموی با این هر دو عشق داشته
و طوری مهر انید و کنیزک او را مشهور نموده بود که گویا آنها مالکند و یزید مملوک است و در حق بعضی
مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
مدینه از شخصی معروف بابن رمانه یا ابن مینا و او را عالیه میگفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
او نموده چنانکه از مهره موسیقی دانان العصر که ابن سریج و ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزة المیلاء
بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجه کمال رسید بیزید فروخته شد و مسماه بحبابه گردید در اغانی مسطور
است که یزید مزبور در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بکابین بیست هزار دینار سعده بنت
عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته و همینقدر نیز مهریه داد ربیحه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را
در حباله نکاح خود در آورد بعد از آن عالیه را بچهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او
بدید در عتاب او گفت من ما یملک یزید را خواهم سپرد که نتواند در آن دخل کند و دیگر باره مداخله
نخواهم داد یزید این حرف را شنید و بترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت باو رسید زوجه او سعده میدانست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت مشارالیها
را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را مسماه بحبابه ساخت و اندک اندک میل او
بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز باو بشرب خمر مشغول گشت و جز تعیش و صحبت باو بکاری نمی
پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود گویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دستهای خود را
بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را
بکه وامیگذاری یزید گفت بتو وامیگذارم جار الله زمخشری از فضلای الکبار خود در شرح مقامه
زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچوقت بی کدورتی
نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسباب تکذیب این حرف باشد آنگاه در باغی باصفا بزم
عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و با آواز حبابه اهتزازی حاصل
کرده میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت
و آنچه کردند بیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان بداد و روح یزید گوئی پرواز کرد و خرمی

المجموعة حبابه

او مبدل بعمی شد بشد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت مسرت بسر برد بعد از هفت روز که با همی جانکاه و جگر سوز زندگانی مینمود راه آخرت پیمود و زمخشری که در مقامات زهدیه میگوید اذکر
المرفأنی ومامنی به من خطة علی راسه مصبوبه حین عضت بحبة الرمان
اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین یزید است صاحب صحایف الاخبار گوید یزید سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود ابن اثیر در کامل و فیروزآبادی در قاموس حبابه را بتخفیف با ضبط کرده و در اوقیانوس بتشدید باء مضبوط است حبابه محدثه ایست با فضل و علم که ابو سلمة التبوذکی شاگرد او بوده است و حبابه الوالبیه و ام حبابه از تابعیات هستند و از حبابه والبیه علماء اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمه اطهار شرح مبسوط نقل می کنند حبیبه دختر عبد العزی العوراء بوده و طبعی قادر داشته و در دیوان حماسه درباب مدایح پنج شعر از او ثبت کرده و آن ابیات

فکسا مناسمها النجیع الاسود	الی الفتی بن تلکاه ناقتی
بجنوب مکة هدیهن مقلد	انی ورب الراقصات الی منی
ابدا ولکنی ابین وانشد	اولی علی هلک الطعام الیة
نفض الوعاء وکل زاد ینفد	وصی بها جدی وعلمنی ابی
لا تخرقنه فارة او جد جد	فاحفظ حمیتک لا ابا لک واحتر

حبیبه بنت عبد الرحمن دختر زین الدین عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی محدثه بوده است مشهور به ام عبد الرحمن حبیبه در اسناد حدیث و تعداد روات ان یدی طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم الیلدانی و خطیب مردا استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد باو اجازت داده و عموماً نیز او را بعفت و صلاح ستوده اند و فات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده

جبلیه خانم شاعره ایست دراد بیات ماهر پدرش علی پاشا اهل هرسک میباشد محمد ذهنی
افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من واین زن هر دو در سال هزار و دویست وشصت و
دو متولد شده ایم ومشار الیها اکنون در اسلامبول در تحت مزاوجت محمد افندی کاتب است

وغزل مسطور در ذیل ازو میباشد | جگرده تیغ غمزک زخمی وارکن اتمه پیکانک
تیراى قاشى ياى ارتق تیر دیرتمه مژکانک | نگاه مستکه جانا که شایان کوردک اغیاری
بینه نو پاره لر اچدی درونه تیغ هجرانک | او غافل بیخبر نادان عدوبه همدم ومشتبین
وصالکدن بزی دور ایلدک وار اولسون ای جانانک | امید مرحمت قلمق عبث درسندن ایکافر
سنی بیدین ایمشادی ازلدن یوقدر ایمانک | حبیبه بیدواد ردن خلاص اولمقده مشکلدر
امیدا تیمز اسیر درد اولانلر غیری درمانک | حجابی دختر هلالی از اهالی استرآباد بوده وبعضی
اورا دختر خواجه حاجی دانسته اند طبع خوشی داشته شعر ازوست | مران بخواریم ای باغبان زگلشن خویش
که پنجر وزد کر کل بخاک یکسان است | حجابی از نسوان گلپایگان وشاعره
صبیح المنظر خوش طبعی بوده این بیت ازوست | حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من
ورنه مجنون تو رسواتر ازین میبایست | حجناء دختر نصیب است ودر نظم اشعار

مانند پدرش دستی داشته واین هردو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده
ودر یمامه نشو ونما نموده بعدها اورا بمهدی عباسی فروختند ومهدی چون اشعار اورا بشنید اورا
آزاد وتمجید ومکنی به ابو الحجناء کرد وکنیه در عرب چون مخصوص بطبقه عالی است این معنی اسباب مفاخرت
نصیب گشت وحجناء دخترش را مشتهر ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیسی آباد مشغول تفرج
بود حجناء وپدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بیت

ربّ عیش ولذّة ونعیم وبها بمشرق المیدان بسط الله فیه ابهی بساط
من بهار وزاهر الحوذان ثم من ناضر من العشب الاخضر یزهی شقایق النعمان
مدّه الله بالتحاسین حتّی قصرت دون طوله العینان حففت حافتاه حیث تناهی
بخیام فی العین کالظلمان زیّنوا وسطها بطارمة مثل الثریّا یحفّها النّسران
ثم حشو الخیام بیض کامثال المهی فی صرائم الکثبان یتجارین فی غناء شجیّ

اسعدانی یا نخلتی حلوان فبقصر السلام من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوارد الغزلان یا لمنظر او یوسر ود
شهدت لذتیه کل حصان خلیفه را بسیار خوش آمد وتحسین کرد وهر بیت از پدر دختر هزار درهم
عطا نمود پس از زمانی حجناء بحضور عباسه بنت المهدی رفت واشعار ذیل را در شکایت از قحط وغلاء تجارت خواند

ایدنا الیک یا عباسة الخیر لے حمی	وقد عجفت ام المهاری وکلت
وما ترکت منا السنون بقیة	سوی رمة منا من الجهد رمت
فقال لنا من ینصح الرای نفسه	وقد ولت الاموال عنا فقلت
علیك ابنة المهدی عوذی بنابها	فان محل الخیر فی حیث حلت

عباسه یکدست لباس وبعضی عطریات با سه هزار درهم باو داد حجناء ادای تشکر را این ابیات بنظم آورد

من ضرب تسع وتسعین محککه	مثل المصابیح فی الظلمات تلق
اما الحسود فقد امسی تغیظه	غما وکاد برجع التریق یختنق
وذو الصداقة مسرور لنا فرح	بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذام عربیه ایست از عشیره عنزه دارای رای صائب وگفتار متین ودر حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدقوها	فان القول ما قالت حذام

واین شعر بدرجهٔ اشتهار رسیده وضرب المثل گردیده است ابو الفضل میدانی گوید این شعر را
لجیم شوهر حذام در وقتی که مابین حذام وصفیه که آن نیز زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشده می
خوانده ومقصود او این بوده که هرچه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته اند
یعنی فانصتوا لها مثل واذا کالوهم که بمعنی واذا کالوا لهم میباشد وحذام مبنی بر کسر است حرّه
زینب ام المؤید است که از نسوان مائه پنجم وششم هجری ودارای فضل وعلم بوده وازینب الشعریه
نیز گفته اند حسانة التمیمیه دختر شاعر مشهور ابو الحسین الاندلسی است که در ادبیات مدتی
طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او ازجهة معاش درمانده دبی کفیل ماند چه هنوز کسی
او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را به نظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس
رسانید عنایت ومرحمتی باو نمود

انی الیك ابا العاصی موجعة	

انی الیک اباالعاصی موجعة	ابوالحسین سقته واکف الدیم
قد کنت اربع فی نعماه عاکفة	فالیوم اوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الانام له	وملکته مقالید النهی الامم
لاشئ اخشی اذا ماکنت لی کنفا	اوی الیه ولا یعر و لی العدم
لازلت بالعزة القعساء مرتدیا	حتی تذل الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی بصره که مشارالیها ازاهالی ان ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی اورا ترتیب دهد حسن المغنیه مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور میشود اشاره باوست

وسوف یروونه فی بیت حسن	مقیما للشراب وللسماع

حسنه یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم باو داشته و اکثر مورخین مشارالیها را سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلوده بدختری داد که نزد آن زن برد و باو بخوراند خلیفه بین راه بآن دختر برخورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت حسنه در نواقعه فریاد میکرد و میگفت وا امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب هلاک تو شدم **حفصه** از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان امهات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سلک ازدواج خنیس ابن حذافة السهمی الصحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست بزنی بابی بکر دهد ابوبکر جوابی در ینباب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمد و باو تکلیف کرد عثمان نیز بجهة آنکه زوجه اش رقیه که دختر یا ربیبهٔ حضرت رسول صلعم بود تازه وفات نموده گفت من حالا میلی بتاهل ندارم عمر بنهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی صلعم آمده و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند و دختر یا ربیبهٔ خود ام کلثوم را بعثمان دادند در آنوقت ابوبکر بتهنیت عمر آمده گفت ای عمر از من مکدر مباش من میدانستم که نبی اکرم قصد گرفتن دختر ترا دارند وقتی که بمن تکلیف کردی از اینجهة سکوت

کردم که نخواهیم سرّ رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند هر آینه من حفصه را میگرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول صلعم روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه اینزن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بی مانند و مثال بوده و در ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنابرین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این القب معلوم مینماید که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته اند اینزن برتر است و از اشعار حفصه یک بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهةً بنظم آورده است

یا سیّد النّاس یا من	یؤمّل النّاس رفده	امنن علیّ بطرس
یکون للدّهر عدّه	تخطّ یمناك فیه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه درین اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور وظیفه در حق او برقرار گردد که ما دام العمر آسوده باشد دو بیت ذیل را نیز حفصه بیکی از زنهای صاحب حسن بالرم غرناطه نوشته و باو سرمشق خط داده

یا ربّة الحسن بل یا ربّة الکرم
غضّی جفونك عمّا خطّه قلمی
تصفحیه بلحظ الودّ منعمة
لا تحفلی بردیء الخطّ والکلم

این دو بیت را نیز ببعضی بحفصه نسبت داده اند

اغار علیك من عینی رقیبی
ولو انّی خبأتك فی عیونی
ومنك ومن زمانك والمکان
الی یوم القیامة ما کفانی

نیز اینچهار شعر را وقتی بیکی از آشنایان خود نوشته

ازورك ام تزور فانّ قلبی
الی ما تشتهی ابداً یمیل
فثغری مورد عذب زلال
وفرع ذوائبی ظلّ ظلیل
وقد امّلت ان تظمأ وتضحی
اذا وافی الیك بی المقیل
فعجّل بالجواب فما جمیل
اباؤك عن بثینة یا جمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره ایست اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجارة بوده خود او از نساء

مشهورهٔ قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته

یا ربّ انی من عبیدک علی	جمر الغضا ما فیهم من نجیب
اما جهول ابله متعب	او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از مشار الیها میباشد

واذا ماترکته زاد تیها	لی حبیب لا ینثنی لعتاب
قلت ایضا وهل تری لی شبیها	قال لی هل رأیت لی من شبیه

حکیمهٔ دمشقیه عارفه بوده است از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید سمت شاگردی اینزن داشته در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه بتلاوت قران مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بد و بغیر زن مشغول سازد بعد از آن شرح تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب دایهٔ حضرت فخر کائنات علیه اکمل الصلوة و از صحابیات است و او را حلیمهٔ سعدیه نیز گویند چه از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر است اینزن از آن ساعتی که بارضاع حضرت رسالت پناهی پرداخت سعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیلهٔ او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة	مقاما علی فی ذروة العز والمجد
وزادت مواشیها واخصب ربعها	وقد عمّ هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست این بزرگوار زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این مصراع را میخواند

یا رب اذا اعطیته فابقه	واعله الی العلا وارقه	وادحض اباطیل العدی بحقه

حمده بنت واثق او را حمدة الهیتیته نیز گویند و از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغداد ایست بوعظ مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوصی منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از وا خذ فقه و حدیث کرده است **حلیمه بیکی آغا** زوجهٔ سلطان

حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قویلو و مادر شاه اسمعیل اوّل پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل روز شنبه
بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن اینزن بوجود آمده و بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان
حیدر بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیاربکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیاربکر خدیجه نام دختر خود را
بسلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیک دانسته
اند و بعقیده برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیگم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را به
سلطان حیدر داد حمدونه شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و
مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد
بعضی حمدونه را حمده گفته اند در هر حال اینزن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع
او ازین اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ومالهم عندی وعندك من ثار
وقلّ حماتی عند ذاك وانصاری
ومن نفسی بالسّیف والسّیل والنار

درجه لطف طبع او اینها میباید ثبت

سقّاه مضاعف الغیث العمیم
حنوّ المرضعات علی الفطیم
الذّ من المدامة للنّدیم
فیحجبها ویاذن للنّسیم
فتلمس جانب العقد النّظیم

ولمّا ابی الواشون الّا فراقنا
وشنّوا علی اسماعنا کلّ غارة
غزوتهم من مقلتیك وادمعی

این ابیات نیز از حمدونه است و از

وقانا لفحة الرّمضاء واد
حللنا دوحه فحنا علینا
وارشفنا علی ظمأ زلالا
یصدّ الشّمس انّی واجهتنا
یروع حصاه حالیة العذاری

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت
یافته امّا بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند
که منازی در بلاد شرقیهٔ عرب هنوز قدم در مهد وجود نگذاشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر
معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت
بهنگامیکه منازی مصرع اوّل را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسیدند بمصرع دویم از شعر
دویم معری چنانکه مسطور شد خواند حنوّ المرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم نگفته علی

خودرا

التیم کفته ام عمری کفت لالا با سیاق سخن علی العظیم مناسب و نظرش بلفظ مرضعات بوده مبارزی
تجمل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب کفته که مثل مبارزی شخص صاحب
طبعی میل بانتحال آن نموده است حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون
در وادی آش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بودند عربیات نکفته حمدونه
و خواهرش زینب را اشهر عربیات کفته اند قاله فی نفح الطیب حمنة المعذبة یعنی حمنه که در راه
خدا عذاب و شکنجه دیده ازین از صحابیاست در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف
شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب
مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمنه بنت جحش و حمنه بنت ابی سفیان
دو نفر صحابیه دیکر میباشند و ازین دو حمنه بنت جحش از عصبه ایست که قصه افک را جعل کردند و
آنها حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش میباشند و حمنه بنت سفیان
بن امیه ابن عبدشمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
الصحابی است و دارای جربزه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث
بن خالد المخزومی یا مهاجر بن عبدالله بن خالد او را بزنی کرفت مشار الیها باین ابیات شوهر خود را هجو کرد

احب الیّ من الجالیه	کهول دمشق وشبّانها

صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسک والغالیه
وقیل یدبّ دبیب الجراد اعیا علی الفال والفالیه

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او کردید بعد ازان روح بن زنباع الجزامی که ندیم عبدالملک
اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز باین دو شعر مسطور در ذیل هجو نموده برخواند

وعجت عجیجا من جذام المطارف	بکی الخز من روح وانکر جلده
واکسیة کردیة وقطائف	وقال العبا بل نحن کنا ثیابهم

روح هم او را طلاق داده کفت خدا شوهری ترا نصیب کناد که شراب خورده و در
آغوشش قی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را
در سلک ازدواج درآورده و هر وقت این مرد شراب میخورد و مست میشد در آغوش

زن وی میگردد حمیده گفت این اثر آفرین روح است و فیض را هم بہ این شعر ہجو گفت شعر

سمیت فیضا وما شئ تفیض بہ
الا بسلحك بین الباب والدار

و گویند دو شعر مسطور را نیز در حق شوہر خود فیض گفته

وهل نا الا مهرة عربیة
سلیلة افراس تحللها بغل

فان نتجت مهرا کریما فبالحری
وان کان اقرافا فمن قبل الفحل

اما انچه شایع است اینده وبیت از مالک بن اسماء میباشد و در دمشق گفته که حجاج ہند خواہر حمیده را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمیده در ہجو شوہر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چہار دہم اغانی نقل از دیوان حماسه از صدر باب الملح نموده و بطور مسطور در ذیل نگاشته است

وذلك من بغض اقوالیه
ففقدت الشیوخ واشیاعهم

ویمشی لصحبته قالیه
تری زوجة الشیخ مغمومة

ولا فی غصون استه البالیه
فلا بارك الله فی عرده

احب الی من الجالیه
لعمری دمشق وفتیانها

فیالك من نکهة غالیه
نکحت المدینی اذ جائنی

علی المسك والغالیه
له ذفر كصنان التیوس اعیا

حمیده بانو بیگم زوجۂ نصیر الدین

محمد ہمایون پادشاه ابن ظہیر الدین محمد بابر شاه سلطان ہندوستان بوده و محمد ہمایون منکوحۂ دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم و این ہر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد ہمایون حاجی بیگم مقبره و بار کاهی مربع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بیاد شوہر خود بنا نمود و پانزده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و پنجہزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانید و آن بقعه اکنون در شہر دہلی بمقبرۂ ہمایون مشہور میباشد چند کاهی ہرکس از خانواده سلاطین دہلی وفات میکرد در ان مقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و دارا شکوه در ہمینجا مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم درین بقعه بخاک رفته اند حمیرا لقبی است که حضرت رسول صلعم بعایشه داده بودند و گاه گاه میفرمودند کلمینی یا حمیرا و حمیرا مصغر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضاء است حلیفه بنت القمنی دختر عبد الرحمن بن احمد

ابن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای دیگر مشارالیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحهٔ دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی

جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد
که پادشاه جهان را جهان بکار آید
ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند
حیات خانم در جواب این مصراع خواند
تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده
حیات خانم حاضر بود شنید و این بیت را بعرض رسانید
هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد
تو پادشاه جهانی ترا جهان باید
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمهٔ شعری را بحیات النساء بیگم و مهر النساء بیگم ملقب بنور جهان که هر دو زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء بیگم زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته مسماة به مهر النساء بیگم ملقب بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمهٔ مسطورهٔ در فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مؤلفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمهٔ فوق را با شهر جی نسبت با نها داده چون طائلی در تحت آن نبود بنگارش آن نپرداختیم بعقیدهٔ گویم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود میل مفرطی بنور جهان بیگم پیدا کرده وجه تعشق ابتدا این شد که روزی مشارالیها در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون اینجا رسید خواست آنرا بدید دست او را گرفته در گلستانی بباده مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقاً یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و در وقت شاهزاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و در رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت اینطور پرواز کرد این حرکت خوش آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت معذلک اینزن بحبتی اینده العلیقلی خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی نور جهان

بجهان

بجهان کیرشاه کفت دهن شما خوشبو نیست جهان کیرشاه از زوجهٔ دیکر خود که مسماه بجوده بائی بود استفسار نمود او در جواب کفت من بوی دهن مرد دیکر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبو است یا نیست نورجهان از ینجواب جوده بائی زیاده منفعل کردید **حیاتی** زوجه نورعلی شاه مشهور ومسماة به بی بی جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته تقریبا ده هزار شعر بنظم آورده که غالبا مشتمل بر کلمات عرفاست بعد از نورعلی شاه بملا محمد نام خراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست		منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را	ولها	چارهٔ درد من بیچاره را
داند و عمدا تغافل می کند	ولها	ایا طایر قدس عرش آشیان
مجو دانه از دام این خاکدان	ولها	قفس بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و کلزار پرواز کن		**حاجیه** از زوجات خاقان مغفور

فتحعلی شاه طاب ثراه است واز طرف پدر بشیخعلی خان زند میرسد و شاهزاده شیخعلی میرزا ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی بکمال داشته

وخط وربطی بقدر کفایت شعر را بد نمیکفته اینشعر از اوست		طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
خدا زیارت اهل دلی نصیب کند		**حذام** پیش شرحی از حذام وشعری که در

حق او کفته اند ومثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال کوید حذام این بیت بکفت

الا یا قومنا ارتحلوا وسیروا		فلو ترك القطا لیلا لناما

ومقصود او این بود که قوم خود را آکاه کند که دشمن بقصد شبیخون حرکت کرده چه میکوید القوم ردنه شوید زیرا که مرغان قطا در پرواز ند و آنها را اکر بحال خود میکذاشتند شب درجای خود میخوابیدند اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی بهضت نموده و مانع سکون وخواب انها شده پس بر ویم که دو چار مقهور الجماعت نشویم قوم وشیاه حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمد و آنها را

غارت نمود بعد از ان دیسم بن طارق که از ان قبیله بود کفته		اذا قالت حذام فصدقوها
فان القول ما قالت حذام		در حیوة الحیوان هم همین طور کفته است

حلیمه بنت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است ودر تذکرة الخطاطین ذکر او

شده پدر مشار الیها پیشوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تعلیم
از سید محمد حلی تعلیم خط گرفته و بسعی و جد این فن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز
شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین آن زمان
در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است

نمقت مخلة وعطية من كريم مبين وصدقت بكلمات ربها وكانت من القانتين
زهيرا زمانها وحميراء اوانها ذات اثنتي عشر سنة تلك القطعة المليحة سميتة
السعدية اعني حليمة ابنة من انبته الله نباتا حسنا فتقبلها ربها وزينها
سرا وعلنا فلا غرو والنسوة اللاتي قطعن اقلامهن وكتبن والنساء
نصيب مما اكتسبن غطاها الستار بجلابيب القانتات العابدات السائحات
ماثليت بالعشي والابكار في الكتاب الاكرم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل
مريم قرره وحرره العبد الاثم كاتب السراي الخاصة محمد راسم عفا العفو عنهم والديه
بحبيبه ابا القاسم في السنة التاسعة والستين بعد المائة والالف من هجرة من عليه وعلى آله الصلوة

حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر
جمال الدین عبدالله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
باین اسم دختر داشته و بهمه مکنی با بوحنیفه معروف با مام اعظم که این کنیه داشت نه از جهت است
که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و اکثر اصحاب مناقب ابوحنیفه غیر
از حماد ذکوراً و اناثاً فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق بمعنی دوات است و ابوحنیفه
خطوط وقت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن مسائلی که می
شنید همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم
زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه جی نقل کرده و از نوادر شمرده است

حرف الخاء

خدیجة الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه
اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن
قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائد الاصم از اولاد عامر بن لوی

میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهره میگفتند حضرت رسول صلعم بان مخدره کبری لقب
دادند واین اشعار بر بزرگی وتقدم او بر سایر زوجات طاهرات مینماید وخلافی در مزیت و
برتری اینزن بر سایر زوجات مطهره نبویه نیست وقبل از بعثت اینزن سعادتمند بشرف
مزاوجت نبی اکرم صلعم مشرف گردیده وحضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها
وقاسم وطیب وطاهر از آن بطن شریف بوجود آمده اند وخدیجة الکبری پیش از همه زنان
قبول اسلام وایمان نموده وبیست وچهار سال وچند ماه با نیر آسمان رسالت در یک
برج بوده بعد از آن راه بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری پیشرفت کار نبوت
مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول صلعم دایما
خدیجه را وصف وثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده رشک بردم وگفتم
خدیجه بیش از پیرزنی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت
رسول دلتنگ شده فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر
بودند او مومن بود در زمانی که خلایق مرا تکذیب مینمودند او مرا تصدیق میکرد در اوانی که هیچ کس
بمعاونت من نمیپرداخت او بمال خود با من مواسات نمود وخداوند از بطن او چند فرزند بمن
عطا فرمود عایشه گوید چون من اینکلمات را از حضرت نبوی استماع نمودم بر خود مخمر کردم که من
بعد از خدیجه بد نگویم جناب خدیجه ۳ سال قبل از هجرت در سن شصت وپنجسالگی در مکه معظمه بدار البقا
ارتحال فرمود بنا براین مزاوجت او با حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیست وهفت سال و
چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجة الکبری زنی عاقل با تمکین ومالدار بوده وحضرت رسول صلعم
در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در مسامرات محیی الدین مسطور است که خدیجه یک حدیث
از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر وجلالت خدیجه بدرجه اشتهار دارد وهمراهی
او با حضرت فخر کاینات ومیل آنحضرت با و بقدری معروف است که زیاده برین حاجت بشرح وبیان نیست
خدیجه شعرها را در مدح حضرت رسول صلعم گفته

بذکرکم یطفی الفؤاد من الوقد ورؤیتکم فیها شفاء اعین الرمد
ومن قال انی اشتفی من هواکم فقد کذبوا لومت فیه من الوجد ومالی لا املی سرورا بقربکم
وقد کنت مشتاقا الیکم علی البعد تشابه سری فی هواکم وخاطری فابدی الذی اخفی واخفی الذی ابدی

خاتون زنهای بزرگ را کلیتهً خاتون میگویند امّا از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسلهٔ سلطان
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطان
ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متموّل بوده اند و مدرسهٔ خاتونیّه در دمشق شام از آثار خیریه
خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والدهٔ سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه
هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه
که در فندقلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پریزاد خاتون زوجهٔ
احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده **خدیجه السّت** دختر مستعصم
بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ستّ خدیجه میگویند مستعصم بالله آخرین خلیفه
است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید امّا دختر خلیفه
ستّ خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و بکمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند جسد او را با دیدهٔ گریان
برداشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند **خدیجه
السلجوقیه** دختر داود بن میکائیل بن سلجوقی برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقه
ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و
هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی دادند و القائم
صد هزار دینار مهریه داد در جهاز مشار الیها اوانی مرصّع و ظروف بسیار و اسباب تجمّل بشمار بوده و
ارباب سیر و تواریخ حتّی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح انیرا وحبت را
نگاشته **خدیجه بنت بدران** معروف بامّ سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
خلف بن عبد العزیز بن بدران الحسینی است او از زنان محدّثه و از اشیاخ امام سیوطی میباشد در
سال هفتصد و نود و دو متولّد شده و در دو سالگی وی را بمجلس جوهری و منصفی که هر دو محدّثین معتبر
بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتنابه بود و اطفال کوچک خود را
خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدّثین کرام حاضر میکردند و بعد این فقره اسباب مفاخرت

آن طفل بود و از تلامذه آن شخص شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و فیض
و سعادتی از اینراه شامل و عاید او میگردید خلاصه امام سیوطی از اینزن اجازه گرفته و در کتاب
المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است **خدیجه بنت القیم** معروف بامة العزیز البغدادیه
بوده و بیش ذکری ازاو ننموده ایم پدر مشار الیها حمام فیتی ناطوری نام بوده چون دختر خود را دارای استعداد
علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی
حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود بعد بترک
موعظه گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد و هشت هجری و وفاتش در
ششصد و نود و نه در سن نود و یکسالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد بمجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه
و سایر مشاهیر آن شهر شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الخمیزی کسب علم کرده و در دمشق و تبوک
بتعلیم حدیث پرداخته در ادبیات متفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را باحسن وجوه تدریس
مینموده و بسیاری از معاریف آن عصر کتاب مزبور را نزد او درس خواندند اگرچه علم تجوید را نیز از اساتید
انفس اخذ کرده ولی در آن تبحری حاصل ننموده است **خدیجه بنت المأمون** دختر مأمون
خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه مسماة بشاریه ابیات ذیل را که از نتایج
افکار مشار الیهاست در مجالس متوکل عباسی خواند

یا لله قولوا لی لمن ذا الرشا
المثقل الردف الهضیم الحشا
اظرف ما کان اذا ما صحا
واملح الناس اذا ما انتشی
وقد بنی برج حمام له
ارسل فیه طائرا مرعشا
یا لیتنی کنت حماما له
او باشقا یفعل بی ما یشاء
لو لبس القوهی من رقة
اوجعه القوهی او خدشا

خلیفه را نهایت خوش آمد و زیاده از حد تحسین
کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و امثال این قسم اشعار از و مناسب
نمینمود شاریه خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات تمام
خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخری از اشعار مسطوره خدیجه را شاعره ترک معروفه فطنت اقتباس کرده میگوید

آزرده ایلر ای پری نازک تنک سنک
بوی ممندا ولسه دو پیر آهنک حسنک

حاضر

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن بن عبد الله النوری از محدثه های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی مینموده پدرش در سال ۶۱۸ هجری در جنگ دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم به جزولی معروف بوده و پدر قاسم را که حسین باشد ابن الحارثیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه اشتهار داشت و این خانواده کلیه دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده (ن و ر) انها را تعداد و شرح حال از هر یک بیان نموده **خدیجه بنت عبد الوهاب بن عبد الله** الصوفی زنی بوده است وارد بتیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در مسامرات خود روایتها از او دارد **خرقاء** اسمش میه میباشد که او را مخفف کرده میگفته اند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را بنظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا	علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلان مُی می گفته اند در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان بن عقبه مُی میه را با بعضی کنیزکان که همتن او بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت آنرا بهانه کرده نزد میه آمده گفت این مشک را بینه کن میه ملتفت مطلب شده گفت من خرقاء میباشم یعنی کاری از دستم بر نمیآید غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه و میلی باو ندارد مایوس شده وقصد رفتن کرد و ریسمان پوسیده هم بدست او بود میه برای آنکه محبت او یاس حاصل ننماید غیلان را آواز کرده گفت یا ذا الرمه ان کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من بیکار ... هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کششی هست و از آن روز غیلان معروف بذو الرمه و میه خرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقت الکمال حج وصول بمحبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه میباشد و بعضی آن شعر را این طور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا	علی لیلی وتبلغها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام **خرقاء الضحیانیه** زنی زنگباری بوده است در عصر سعادت

یعنی

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آن زن دایما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بوده و خرقاء
لقب ریطه بنت سعد است که بحمق و بلاهت معروف بوده ریسمان رشتی بعد ازان پاره پاره کردی بنابرین
درحق حمقا بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکثة غزلها وبجای ناکثه ناقضه هم دیده شده است
و هروقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است ؛
خرقاء ذات نیقه) و (خرقاء عیابه) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران مینماید
وشخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد درحق او میگویند لاتعدم الخرقاء علة یعنی عذرتراشیدن
کار مشکلی نیست خلیدة المکیة مغنیه ایست که در کتاب آغانی ذکری ازان شده
وانیزن و دو زن مغنیه دیگر که ربیحه و عقیله نام داشته اند و مملوک ابن شماسه بوده به
شماسیات معروف میباشند (خنساء) شاعره ایست بنهایت معروف و مشهور که هم
درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده پس وی
مخضرمیه است و اسم خنساء تماضر بوده و شعرا و اشخاصی که در علم نقد شعر تبحر کامل دارند ورا
بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه که جریر معروف باشد پرسیدند
اشعر شعرا کیست گفت انا لولا هذه الفاضله یعنی اگر این قحبه نبود من اشعر بودم گویند وقتی
بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی
زنانه ظاهر است گفتند آیا خنسا هم اینطور است گفت نه او چهار خصیه دارد و بعضی در تصدیق برابرا
گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنسا از ادب دور است چه مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول صلعم و قبول
دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه اظهار حمیتی نموده
وکسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شکی نیست که از عبارت
مزبوره جریر قصدی جز مدح نداشته است بنا بر مسطورات ابن اثیر حضرت رسول اکرم صلعم بشنیدن اشعار
خنسا مایل بودند و او شخصا در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخوانده حضرت تحسین میفرمودند می
گفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنسا در مرثیه برادران اوست ابن اثیر گوید خنسا ابتدا طبع غرائی نداشت
و نادرة شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند از فرط رقت و تاثری که ورا حاصل آمد طبعش
روان شد و مرثیه های طولانی برای آنها بنظم آورد و پوشیده نباشد که خنسا دو برادر داشته یکی

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک پدر بودند بحلم و جوانمردی معروفست معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح گردیده بعد از انکه قریب یکسال ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمل عیادتی	وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تاسف و هم و غم شدید خنسا گردید گویند عمر در چهره خنسا بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنسا گفت از گریه بسیار که بر برادران خود کرده ام این زخمها در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خنسا گفت بر حزن و اندوه من افزود تا حال بجهة اخذ ثار آنها میگریستم من بعد برای اینکه در آتش میباشند گریه میکنم از غیاثه روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود و گفتم پیراهن را چون فقط پوشش سینه است صدار میگفتند گفتم ای خنسا صدار میپوشی و حال انکه حضرت رسول ص نهی فرموده اند خنساء گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام علت را پرسیده گفت مرا پدرم بشخصی مسرف بزنی داد و او اموال خود را تلف کرده تهی دست ماند در انحال بمن گفت ای خنساء نزد که رویم و طلب گشایش نمائیم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون بنزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم اموال خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک از این دو قسمت را میخواهید بردارید زوجه برادرم با و گفت مال خود را با ایشان مناصفه قسمت میکنی بس نیست که انها را در قبول یکی از دو قسمت مختار و مخیر مینمائی صخر گفت

والله لا امنحها شرارها	وهی حصان قد کفتنی عارها
ولو اموت مزقت خمارها	وجعلت من شعرها صدارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای انکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدار را از بدن خود دور نخواهم کرد اشعار مراثی خنساء در حق صخر و معاویه در جلد سیم آغانی مسطور است محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنساء گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر السنة الغبراء و ذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا الجدب اذا نزل و قری الضیف اذا حل نیز روزی از خنسا پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر تو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر فسقام الجسد و اما معویة فحمرة الکمد انگاه این دو بیت انشاد نمود

اسدان محمرّ المخالب نجدة | غيثان في الزمن الغضوب الاعسر
قمران في النادي رفيعا محتد | في المجد فرعا سودد متخير

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که آنرا سوق عکاظ میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی افتتاح میشد شعرا و شجعان عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغهٔ ذبیانی خیمهٔ مخصوصی قرار داده بودند که کلیهٔ فحول شعرا در انجا جمع میشدند در یکی از مواسم شاعر حضرت رسول ص یعنی حسّان بن ثابت انصاری داخل خیمهٔ نابغه شده دید اعشی با خنساء مشغول مشاعره میباشند خنساء مرثیهٔ رائیهٔ خود را که در حق صخر گفته شروع بخواندن نمود مصرع اول آن قصیده اینست

قذى بعينك ام بالعين عوّار

چون این دو شعر بر خواند

وانّ صخرا لتأتمّ الهداة به | كانّه علم في رأسه نار
وانّ صخرا لمولانا وسيّدنا | وانّ صخرا اذا نشتو لنحّار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر ابتدا انشاد شعر نکرده بود و من او را اشعر ناس نخوانده بودم ترا ای خنساء اشعر از همه میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من كل ذات ثديين یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنساء گفت ای والله ومن كل ذي خصيين یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنابغه گفت من هم از تو اشعرم هم از خنساء و برای اثبات مدعای خود بر خواند

لنا الجفنات الغرّ يلمعن بالضحى | واسيافنا يقطرن من نجدة دما
متى ما تزرنا من معدّ عصابة | وغسّان نمنع حوضنا ان يهدّما
ابى فعلنا المعروف ان ننطق الخنا | وقائلنا بالعرف ان لا تكلّما
ولدنا بني العنقاء وابني محرّق | فاكرم بنا خالا واكرم بنا عمّا

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد اما تصرفات نابغه فقط بر اغراق مضامین اشعار حسان میافزود و دیوان کعب مشرب حسان در شعر عبد الملیتر بود چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت

وانّما الشعر لبّ المرء يعرضه | على المجالس ان كيسا وان حمقا
وانّ اشعر بيت انت قائله | بيت يقال اذا انشدته صدقا

واز اشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است بیت

یذکّرنی طلوع الشمس صخرًا ... وابکیه لکلّ غروب شمس

واز نتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که درباب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه ... بورک هذا هادیا من دلیل

تحسبه غضبان من عزّة ... ذلک منه خلق ما یحول

ویله مسعر حرب اذا ... القی فیها وعلیه الشلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته ومنشا این تمثیل آنست که مشار الیها

وقتی از سوق عکاظ بر میگشت وسید مجلی که در آن جمعی دور هند بنت عتبة بن ربیعه را گرفته بودند وا دبرای

انها شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مرائی گذشتگان خود را میخوانم خنسا گفت

آن مرائی درحق چه کسان است هند خواند

ابکی عمود الأبطحین کلیهما ... ومانعها من کل باغ یریدها

ابو عتبة الفیّاض ویحک فاعلمی ... وشیبة والحامی الذمار ولیدها

اولئک اهل العز من آل غالب ... وللمجد یوم حین عدّ عدیدها

خنساء بعنوان ستایش ومدح گفت مرعی ولا

کالسعدان وغرض او این بود که درمیان آل غالب نظیر مذکورین بدین اشعار نیست ومرعی یعنی چراگاه

وسعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از آن یافت نمیشود وتقدیر مثل مذکور اینست که هذا مرعی

جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوبیست اما نه بخوبی چراگاهی که دارای

گیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را درمرثیه برادران خود بنظم آورد وانشاد کرد

ابکی اباعمرو بعین غزیرة ... قلیل اذا نقی العیون وقودها

وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا ... بساحته الابطال قبا یقودها

ومثل دیگر نیز شبیه بمرعی ولا کالسعدان هست وآن ماء ولا کالصداء میباشد وگوینده آن نیز زنی بوده لیکن

سرگذشت خنساء درجنگ قادسیه اینست که مشار الیها با چهار پسر خود درآن وقعه حاضر بود

روزی محض تحریص آنها بر قتال بایشان خطاب نموده گفت یا بنیّ انکم اسلمتم طائعین

وهاجرتم مختارین ووالله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحدة

ما خنت باکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین
من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیه خیر من الدار الفانیه
یقول الله عزّ وجلّ یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا الی قتال عدوکم مستبصرین وبالله
علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی
علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها
عند احتدام خمیسها تظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران من شما طوعا و رغبة مسلمان شدید و باختیار هجرت نکر دید قسم بآن خدا که جز او خدائی
نیست شما فرزندان یکمرد میباشید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد نیاوردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید
که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عزّ وجلّ در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و
ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و رستگاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا
سلامت صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن مبادرت نمائید و از خدا یاری جسته بر خصمان غلبه
کنید چون نایره قتال را مشتعل ببینید خود را بر آن آتش زنید و با سرداران در آویزید بغنیمت و
کرامت فایز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد ابن اثیر گوید پسران خنسا
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در میدان حرب نهادند و داد دلیری دادند و
چهار یکدفعه شهید شدند چون خنسا خبر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
وارجو من ربی ان یجعلنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت داد و فی فرمود
و امیدوارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرارا می گرفت و از اشعار خنساء که ادبا پسند
تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرّفنی الدهر قرعا وغمزا

واوجعنی الدهر نهشا وخزا ... وافنی رجالی فبادوا جمیعا

واصبح قلبی لهم مستفزّا
من الناس اذ ذاك من عزّ بزّا
وزین العشیرة مجداً وعزّا
والکائنون من الباس حرزا
فبالبیض ضرباً وبالسّمر وخزا
وتحت العجاجة یمجون جمزا
وکانوا یظنون ان لا تجزّا
بان لایصاب فقد ظنّ عجزا
وتتخذ الحمد ذخراً وکنزا
وفی السّلم تلبس خزّاً وقزّا

کان لم یکونوا حمی یتّقی
وکانوا سراة بنی مالك
وهم فی القدیم ضخام الادیم
بسُمّ الرّماح وبیض الصّفاح
وخیل تکردس بالدّارعین
جززنا نواصی فرسانها
ومن ظنّ ممّن یلاقی الحروب
تعف وتعرف حقّ القری
وتلبس فی الحرب نسج الحدید

خازن الدوله مسماة بگل بدن باجی از زوجات محترمه خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار الیها از جواری والدهٔ معظمهٔ خاقان مغفور خلد آشیان فتحعلی شاه بود چون والدهٔ خاقان را در روضهٔ رضوان کرد حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در حرمخانه داشته باشد وانچه از نقد وجنس ومقرری بتوسط والدهٔ خاقان بهر یک از شما میرسیده بعد ها بواسطهٔ او برسد خدام حرم بعد از شورت گفتند محض احترام مرحومهٔ معظمهٔ والدهٔ خاقان یکی از جواری ایشان باید بریاست منتخب شود بنابرین گل بدن باجی باین سمت انتخاب وشغل صندوقداری برقرار شد ومقامی منیع یافت واین شعر را سجع مهر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان) وفی الحقیقة اعتبار مهر او باعلی درجهٔ کمال بود واگر کرورها تجار حواله مینمود همین که قبض مید با کمال اطمینان میدادند مختصر چون از فرط کفایت اقتداری فوق العاده در حرمخانهٔ خاقانی بهم رسانید وکارها را بر طبق میل خاقانی منظم کردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک وملقب بخازن الدوله گردید ودو شاهزاده معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر ومیرزا وچند نفر محرر داشت که همه زن ودارای لیاقت وکفایت بودند وانچه بذل واعطا میشد ثبت مینمودند ودر حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خوله دختر ثعلبه از صحابیات است

وبعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصهٔ این ظهار تشریع حکمی و شان نزول آیتی
گردیده خلاصهٔ آن داستان اینست که مشار الیها زوجهٔ اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبتی
بروی خشم گرفت و صیغهٔ ظهار بر زبان راند و گفت انت علی کظهر امی و ایقاع این صیغه در آن وقت
موجب بینونت منجز و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغهٔ طلاق در این زمان چون خوله این عبارت
از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف
شخصی خود سؤال نمود و از آنجا که بیکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر بود ناله ها میکرد و تالمی شدید داشت
چرا که اگر طفلکان را میگذاشت و میرفت از بی پرستاری بهلاک میرسیدند و اگر با خویشتن میبرد
از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم بر حسب حکم مزبور که صیغهٔ ظهار را در آن اوان مقرر بود
فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی بران ضعیفه تفضل و ترحم آورده آیتی فرو فرستاد
و حکم ظهار بظهور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله
الآیه مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس از آنهنگام ظهار از طلاق جدا شد باینکه
تفریق و بینونت و حرمتی را که طلاق موجب میگردد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق یعنی
که مظاهر چون خواهد زوجهٔ خود را حلال نماید میباید کفارهٔ شرعیه بپردازد پس حرمت مس آن بر
شوهرش مادامی است که کفاره بجای نیاورده است برخلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع
آن حکم حرمت بطور تنجیز و تائید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار همینکه زوج یکی از کفارات ثلث
مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و غدغن برداشته میشود و کفارهٔ ظهار عبارتست
از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدایتعالی در واقعهٔ ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون
لما نهوا عنه فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم
یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیهٔ مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و این مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه شرح
داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد مدتی متمادی

ایستاده با مشار الیها گفتگو کرده و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان بعمر گفت بجهة پیرزنی جمعی را معطل نمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم و جز برای نماز سخن او را قطع میکردم و نمیرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت مینمودم خوله خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مفخمه با جلالت و شان بوده است و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خرابست وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه ایست که مطلعش اینست

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایة بهما عن اشرف النسب

وحسن این مطلع بر ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرك ان تسمی مؤبنة	ومن یصفك فقد سماك للعرب

و در این شعر میگوید شان تو اجل از این است که تصریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

كان فعلة لم تملأ مواكبها	دیار بكر ولم تخلع ولم تهب

در این شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله در ناحیه دیار بکر بوده بمردم احسانها نموده و خلعتها میداده میگوید خوله گذشت و حالا مثل اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر نکرده و بمردم بذل خلاع و اموال ننموده و ابیات مسطور در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعار بست که در مدح زنان گفته شده

فان تكن خلقت انثی لقد خلقت	كریمة غیر انثی العقل والحسب
وان تكن تغلب الغلباء عنصرها	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة	ولیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاكبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته است خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع

حسن

حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در مهد گریه و بیقراری مینمود حضرت امّ سلمه پستان در دهان او گذاشته ویرا ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع حسن از برکات آن شیر و پستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دو زن محدثه بوده اند خیزران جاریهٔ مشهوره سمیّهٔ خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریهٔ هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی منادمت مینموده و مطایبات کثیره فیمابین آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و رخسارهٔ خود را مانند برگ لاله دید که ژاله بر آن باشد این مصرع بر دیوار نوشت

انا التفاحة الحمراء علیها الطل مرشوش
وفی عرضها شبر علیه العنبر منقوش

این شعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده اند و در شعر

کفی للفضل الا ان افضل جثة

خلیفه آن مصرع را دید و در زیر آن نوشت

در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در

اصبح الفضل والخلیفة هرون رضیعی لبان خیر النساء

غذتك بثدی والخلیفة واحد

مداهنه میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده و استاد ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون خیزران در زمان خلافت هادی بسمت مجلس عالی در امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل شده بود پسرش هادی از این وضع دلتنگ شده خواست دست مداخلهٔ او را کوتاه کند بلکه او را میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بحکم خیزران خود خدمه هارون را مقتول ساختند گویند بشارت بر دو بیت مسطور در ذیل را در تهنیت مهدی خلیفه و موسی الهادی بسبب او گفته است

خلیفة یزنی بعماته
ابدلنا الله به غیره

یلعب بالدبوق والصولجان
ودس موسی فی حر الخیزران

خان زاده دختر میر بادکار ترشیزی بوده طبعی بدیع و طبعی موزون داشته این شعر از وست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه
امیش خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا محمد شاه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال این زن را در عالم تاریخ وقعی و

و عظمی است چه یکی از اسباب عمدهٔ سلطنت سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه میتوان او را دانست توضیح آنکه
سالها کریمخان مبتلا بناخوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری اینمرض شدت نمود
خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی
وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و مستعد کار باش مرحوم معظم طیب الله
مضجعه بعزم شکار مهارلو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید
دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از انحال انها و اعلام
نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را که شرحی
که در تاریخ ضبط است بساخت **خدیجه** دختر احمد بن الطنبا بوده و مشار الیها فاضلهٔ متبحر
و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت ابن الحنبلیه زنی محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید
ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشار الیها در ماه رجب هفتصد و هفتاد و نه هجری
درگذشته است **خدیجه بنت الملک** دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین
ترک مصر است مشار الیها زوجهٔ قاسم البشتکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکری از او نموده گوید این زن
بعد از همهٔ فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار و ادارهٔ
امور شهرتی داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری درگذشته است یکی از لطایف مسطوره در اوقیا
نوس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک اشرف پدر خدیجهٔ مشار الیها حاضر بود سعد الله
نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمهٔ او کسی مهمان باشد سعد الاخبیه و اگر بمعالجه
یکی از مسلمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است و بلع بضم با و فتح
لام بمعنی بلع کننده است **خرنق بنت قحافه** شاعرهٔ عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی	فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
فلا و ابیک آسی بعد بشر	علی حی یموت و لا صدیق

خزانه در فتوح واقدی مسطور است که خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرطه در فتوحات عراق با سعد بن
ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیهٔ اشخاصی که در اول محاربه بدرجهٔ شهادت رسیدند سرود

فیا عین جودی بالدموع السواجم — فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وحزنا علی سعد وعمرو ومالك — وسعد مبید الجیش مثل الغمائم
هم فتیة الغر الوجوه اعزة — لیوث لدی الهیجاء شعث الجماجم

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور زنی صحابیه وشاعره بوده است دارای فصاحت وشجاعت ودر فتوح واقدی مآثر او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر وشام حاضر بوده وکارها کرده واین ابیات ذیل از نتایج افکار اوست ودر وقتی که برادرا وضرار در جنگ انطاکیه اسیر شده گفته است

الا مخبر بعد الفراق یخبرنا — فمن ذا الذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادری انه آخر اللقا — لکنا وقفنا للوداع وودعنا
الا یا غراب البین هل انت مخبری — فهل بقدوم الغائبین تبشرنا
لقد کانت الایام تزهو لقربهم — وکنا بهم نزهو وکانوا کما کنا
الا قاتل الله النوی ما امره — واقبحه ماذا یرید النوی منا
ذکرت لیالی الجمع کنا سویة — ففرقنا ریب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا یوما الی دار عزهم — لثمنا خفافا للمطایا وقبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقید — ترکناه فی دار العدو ویممنا
فما هذه الایام الا معارة — وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی
اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم — اذا ما ذکرهم ذاکر قلبی المضنی
سلام علی الاحباب فی کل ساعة — وان ابعدوا عنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در همان باب گفته است

ابعد اخی یلذ الغمض عینی — فکیف ینام مقروح الجفون
سابکی ما حییت علی شقیقی — اعز علی من عینی الیمین
فلو انی لحقت به قتیلا — لهان علی اذ غیر المهین
وکنت الی السلو اری طریقا — واعلق منه بالحبل المتین
وانا معشر من مات منا — فلیس یموت موت المستکین
وانی ان یقال مضی ضرار

وکم فی الحرب یقصم للغبون

وقالوا کم بکاؤک قلت مهلا — امنا ابکی وقد قطعوا وتینی

مزروعه بنت عملوق که از نساء با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ایا ولدی قد زاد قلبی تلهبا — وقد احرقت منی الخدود المدامع

وقد اضرمت نار المصیبة شعلة — وقد حمیت منا الحشا والاضالع

واسال عنك الرکب کی یخبرونی — بحالك کیما تستکن المدامع

فلم یك فیهم مخبر عنك صادقا — ولا منهم من قال انك راجع

فیا ولدی مذ غبت کدرت عیشتی — فقلبی مصدوع وطرفی دامع

وفکری مقسوم وعقلی موله — ودمعی مسفوح وداری بلاقع

فان تك حیا صمت لله حجة — وان تکن الاخری فما العبد صانع

وعفیره بنت غفار وسلمه بنت ذراع ولبنی بنت سوار وسلیمی بنت النعمان وام ابان وهند بنت عمرو دن وزینب الانصاریة زنهای صاحب شان وشجاعت بوده و در وقعه های یرموک واجنادین رشادتها نموده و با ستون خیمه در میدان جنگ مانند مردان رزم کرده وسلیمی بنت سعد که زاهده عابده و دختر زید سیما و پدرش یکی از عشره مبشره میباشد چون اشعار خوله ومزروعه شنید بعبارات بلیغه آنها را نصیحت کرده وتسلی داد

دارمیه الحجونیه صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که منی داشت با چرده سیاه وچون در کوهی که حجون کعبه در آنجا واقع است منزل داشت اورا حجونیه میگفتند معاویه در اثنای حج از دارمیه جویا شده گفتند هنوز زنده است اورا احضار کرد و باو گفت ما جاء بك یا ابنة حام یعنی بچه جهة آمدی و درین سؤال کنایه بسیاه چردگی دارمیه بود مشار الیها در جواب گفت گویا مقصود تو ازین سؤال عیب جوئی ومطایبه باشد بدانکه من زنی از بنی کنانه هستم ونسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بجهة آنکه علی علیه السلام را دوست داری ومرا دشمن با او محبت میورزی وبا من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذ نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه

حرف الدال

گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دشمنم
بجهة اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشتی و با شخصی در آن
باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم
صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستار فقرا و مساکین بود و صاحبان
دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونها ریختی و پیرو هوای نفس خود گردیدی و بعدل
و انصاف حکم نمودی بلکه بظلم و اعتساف متمسک شدی معاویه گفت خصومت تو با من
برای اینست که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو فربه است دارمیه گفت درین اوصاف
هند مادر تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت و لکن مقصود من ذم و عیب تو
نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد طفل تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
کودکی را که شیر میدهد سیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را که می نشیند پر مینماید و مکانی
او را خواهد بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
باو گفت آیا تو علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
گفت والله علی را دیدم که این ملک و سلطنت که ترا مفتون نموده ابدا او را بخود راغب نساخته
بود و این جاه و جلال که ترا مشغول و زبون دارد مطلقا در وی اثری نداشت معاویه گفت
آیا گفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات آنحضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان
و چنانکه روغن زیتون بالخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیر المؤمنین علی ع هم زنگ بی بصیرتی
را از دلها میزدود معاویه بر طبق معنی این شعر

شهدت لحسن صفاتها ضراتها
والفضل ما شهدت به الأعداء

گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت
مرتضی ع و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت
در اینحال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته
باشی انرا برمیآورم دارمیه گفت یکصد شتر ماده میخواهم که پشم آنها مایل بقرمزی باشد و شتربانان
آنها هم باشتران باشند معاویه گفت آنچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت
سبحان الله مگر تو از علی پست تر و کمتری معاویه برخواند

اذا لم اعد بالحلم منی علیکم

فمن ذا الذی بعدی یؤمّل للحلم — خذیها هنیئا واذکری فعل ماجد

جزاك علی حرب العداوة بالسلم — بعد از ان بدارمیه گفت قسم بخدا که اگر علی زنده

وبجای من بود یک شتر هم بتو نمیداد دارمیه گفت والله علی از مال مسلمین پشم یک شتر هم بکسی نمیداد و
اعتبار این خبر آنست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه آمده و هر کس شرح احوال و ترجمه مفصله این
مصنف و کتاب او را بخواهد بعبقات الانوار از تصانیف علامة الوقت و حافظ العصر غیاث
الحق والملّة والدّین مروّج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین مدّ الله ظلاله و اناله فی الدارین ماله رجوع
نماید دلاشوب مصاحبه سلطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلائل سلطان
ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دویم
محرّم سال هزار و نود و نه هجری بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم انجلاء صبح دو — یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دوازده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یکسال از عمر او
دختر کوینده زنی متخلص باین تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را باو نسبت میدهند

گر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد — که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

دعد زوجهٔ نمر بن تولب العکلی و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عرب است و ابن ربیعه

اهیم بدعد ما حییت وان امت — أوكل بدعد من يهيم بها بعدی

و از شعر در جه میل و مهر نمر بدعد معلوم میشود پوشیده نباشد که دعد و هند شبیه علم جنس است برای
نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف
بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف
استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده دفاق کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده
در ادبیات مهارتی داشته ابتدا با یحیی بن ربیع همخواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمده
و احمد را با ضافت اسم مشار الیها ابن دفاق گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت
و ید طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دفاق نمود و او چند شوهر بدفعات اختیار
کرد و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

قلت لما رأیت دار دفاق — حسنها قد اضر بالعشاق
حذروا الرابع الشقی دفاقا — لا یکونن نجمه فی محاق
الم عن بضعها فان دفاقا — شؤم حرها قد سار فی الآفاق
لم تضاجع بعلا فهب سلیما — بل جریحا وجرحه غیر راقی

آخر الامر دفاق در سلک ملازمان حمدونه دختر هرون الرشید منسلک گردید و حکایات و فراجهای غریب از ایشان معروفست چون از دایرهٔ ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوئیم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است **دفره** از ثقات تابعیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشار الیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان حضرت رسول صلعم را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دقره بقاف نوشته است **دلشاد خاتون** دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین ساوجی بوده چنانکه قصیدهٔ غرا در جلوس او نظم نموده که مادهٔ تاریخ آن چهار بیت مسطور در ذیلست

مبشران سعادت برین بلند رواق — همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب — باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس — پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق — فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بعمزادهٔ خود اشرف بن تمرتاش مفتون دیده لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون بود و غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

طبع موزونی داشته اند و مطلع از افکار اوست

اشکی که سر ز گوشهٔ چشمم برون کند — بر روی من نشیند و دعوی خون کند

حل شد از غمزه همه مشکل که مرا در دل بود — جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

دلشاد شاعره بوده است که از بلغا شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه مسماة باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را باو نسبت داده اند

طاعات منکران محبت قبول نیست — صد بار اگر به چشمهٔ زمزم وضو کنند

دنانیر جاریهٔ مغنیه بوده است که یحیی بن خالد برمکی اورا آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بذل که در حرف باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده ابو الفرج در اغانی مینویسد اسحق موصلی گفته است پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی خواستم در نغمهٔ ایرادی بر دنانیر وارد آورم او را امر بخواندن آن نغمه وادار نمودم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که اظهار نمایم موجب سطوت ارباب سیر هرون الرشید میلی مفرط بساز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانهٔ یحیی برمکی میرفته او را احضار بخواندن و نواختن امر میکرده و انعامی وافر باو میداده و عقیل آزاد کرده صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر آشفته و مفتون ساخته و در باب وعده و مطال او گفته

یا دنانیر قد تنکر عقلی — وتحیرت بین وعد ومطل

شغفی شافعی الیک والا — فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بوده چون صفای گلها و نزهت آن گلستان را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد

الورد احسن منظرا — فتمتعوا باللحظ منه

و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر توام سازد گفت

فاذا انقضت ایامه — ورد الخدود ینوب عنه

انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که همه اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده نگاشته شده است دنانیر جاریهٔ ابن کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای

شعرا میباشد و او جاریهٔ شاعره و مغنیه داشته مسماة بدنانیر که ارباب فضل و ادب مخصوصا رفته با مشار الیها مفاوضه و مشاعره مینموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم و وی غایب بود با جاریهٔ او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین تو را محزون و مغموم می بینم گفتم برادری داشتم از قریش درگذشت اینک از دفن او بازمیگردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت را برخواند

بکیت علی اخ لك من قریش	فابکانا بکاؤك یا علی
فمات وما خبرناه ولکن	طهارة صحبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از ذکاوت و فهم و فراست دنانیر را بتو معلوم کنم آنگاه بمشار الیها نوشت انك امة ضعیفة لکعاء فاذا جاءك کتابی هذا فعجلی بجوابی والسلام دنانیر در جواب نوشت سائنی تهجینك ایای عند ابی الحسین والله من اعیا العی الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم اغانی نگاشته شده و او را بمهارت در ادب و خصال حمیده ستوده اند و بر فوت او ابن کناسه این دو بیت گفته

الحمد لله لا شریك له	یا لیت ما کان منك لم یکن
ان لم یك القول قل فیك فما	افحمنی غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف میباشد و ابراهیم خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه ها دارد

دنیا ابن خلکان گوید دنیا جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیك الجن گویند مشار الیها پسری از دیك الجن بهم رسانید و آن پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیه پسر خود انشا کرد بیت

بابی بنیتك بالعراء المقفر	وسترت وجهك بالتراب الاعفر
بابی بذلتك بعد صون للبلی	ورجعت عنك صبرت ام لم اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی	لترکت وجهك ضاحیا لم یقبر

دیك الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سر و کاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان شد و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید دختری که بدست دیك الجن

مقتول شد مسماة بوردوا بنة النصرانیة بود مشار الیه او را مسلمان و تزویج نمود دنیا
جاریهٔ ابو عیینهٔ بصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیه بفاطمه بنت عمرو
بن حفص هزارمرد تعشقی بهم رسانیده چون فاطمه از نجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش بشجاعت و نبابت
معروف بود هر وقت ابو عیینه میخواست شعری در حق معشوقهٔ خود فاطمه نظم آورد از ذکر اسم او
احتراز کرده بنام جاریهٔ خود دنیا انشاد مینمود ازان جمله

وبحبّي اشدّ من كلّ حبّ … مالقلبي ارقّ من كلّ قلب

اشتهي قربها وتكره قربي … ولدنيا على جنوني بدنيا

والبلايا تكون من كلّ ضرب … نزلت بي بليّة من هواها

دولت بانو بیگم دختر محمد عظیم شاه
ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فصاحت
بکمال داشته و انجمله اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است دهناء
زوجهٔ عجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناة است دهناء طبعی
موزون داشته امّا عجاج را چندان میل و مهری باو نبوده بنابراین دهناء و پدرش بوالی مملکت یمامه
که عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهرمن از من
دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بجهة این بی شرمی که از دهناء بظهور رسید
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر
والی یکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف این مدت بوجه ما زوجهٔ خود را راضی سازد و عجاج ابیات ذیل را نظم نمود

اظنّت الدهنا وظنّ مسحل … انّ الامير بالقضاء يعجل

عن كسلاتي والحصان يكسل … عن السّفاد وهو طرف هيكل

دهناء چون این دو بیت بشنید بیتین مسطوره را انشاد کرد

وخشية الشّرطيّ والمشير … والله لولا خشية لاٴمير

كجولان صعبة عسير … لجلت من شيخ بني الفقير

عجاج که این دو شعر استماع نمود با ستمالت و نوازش
دهناء پرداخت در الحال مشار الیها ابیات ذیل نظم کرد

الّيك والتقبيل بعد الشّم … تالله لاتخدعني بالضّم

الّا بهزهازيسلي همّي

از

حرف الذال

ذات الاذنین لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را حضرت ام کلثوم یا حضرت سکینه بنت الحسین ع بعایشه داده ولی نظر بحکم ولا تنابزوا بالالقاب این حرف بنظر مستبعد میآید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی دو گوش است دو زن که در تحت مزاوجت یکمرد باشند هریک ضره آن دیگر میباشند

ذات الخال از جواری هرون الرشید و مغنیه ایست مشهور که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات مسطور ذیل را هرون الرشید در وصف مشار الیها و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الآنسات عنانی	وحللن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریة کلها	واطیعهن وهن فی عصیان
ماذاك الا ان سلطان الهوی	وبه غلبن اعز من سلطانی

بعقیده بعضی این ابیات از احنف شاعر است و او از قول هرون بنظم آورده است در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالی بسیار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا هرون در دو بیت مسطور تصریح باسم این سه کنیز کرده نموده

هن سحر وضیاء وخنث	ان سحرا وضیاءا وخنث
تلثی قلبی وتربها الثلث	اخذت سحر ولا ذنب لها

وذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میگوید وهم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره بآن محل است **ذات الخمار** لقب هنیده بنت صعصعه است او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت برخود بالیدم که چهار نفر مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجر از سر دور کنم و این خیال را بصورت وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من با و پنجاه نفر شتر می بخشم از آن روز هنیده را ذات الخمار

گفته محمد امین المحبی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستان که غریب
از آن غریب‌تر است حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه‌شان
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و معجر نشسته و ظاهر شود اما آن محارم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و جد مادرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بودند لاکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را درک نکرده است مادر فاطمه عاتکه دختر یزید بن
معاویه بوده است **ذات النطاقین** اسماء دختر ابی بکر است که ترجمهٔ حالش در حرف
الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفرهٔ آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود
و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عز اسمه در بهشت دو نطاق تو عنایت
خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بر وزن کتاب نوعی از جامه است
که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر لیاقت و کفایت دختران او بودند خلافت
باشکال بعمر سید و همه کس میداند که وقعه جمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز پسر خود عبد الله بن
زبیر را در وقتی که در کعبهٔ معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات
تحریض نمود **ذلفاء** از جواری مشهورهٔ عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف
مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده در حق او گفته اند

واِنّما الذلفاء یاقوتة	قد اخرجت من کیس دهقان

ذلفاء در مدینهٔ منوره متولد شده و مردم آن زمان
کلیهٔ مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از بحتری العبادی گفته اند

انّما الذلفاء همّی	فلیدع عنّی من یلوم	احسن الناس جمیعاً
حین تمشی و تقوم	حبّ الذلفاء عندی	منطق منها رخیم
اصل الحبّ لترضی	وهی للحبل صروم	حبّها فی القلب داء

۱۵ مشکل

مستحسن لابریم در مستطرف مسطور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک اموی ذلفاء را بوجهی که تقریبا معادل نیست و پنجهزار تومان حالیه باشد از صاحب اول او خرید بعد ها که خلافت بسلیمان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او در آمد اما محبتی کامل بمالک اولی خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات آن اسباب تسلی او نشد و تعشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده اشکال گفت عباد الله من لی بدواء ما لا یشتکی وعلاج ما لا یسمی طال الحجاب وابطاء الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهة والفؤاد مختلس والنوم محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلدا وماتوا کمدا ولو کان الی الصبر حیلة او الی ترک الغرام سبیل لکان امرا جمیلا گویند شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را برای دوستان خود می خواند بیت

محجوبة سمعت صوتی فارّقها — من آخر اللیل لمّا نبّه السحر

فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها — اوجهها عنده ابهی ام القمر

لم یحجب الصوت احراس ولا غلق — فدمعها لطروق الصوت منحدر

لو مکّنت لمشت نحوی علی قدم — تکاد من لینها فی المشی تنفطر

ذلفاء صدای سنان را شنیده برای استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مسطوره را بشنید و مناسب حال خود دید و بیاد خواجه قدیم و صاحب نخستین که گفتیم مالک روح و تن او هر دو بود منقلب شد بنای گریستن و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریهٔ او بیدار شده علت گریهٔ او را پرسید ذلفاء این دو شعر را بر سبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال وانمود که این اشک ریزی از در غیرتست که چرا صاحب این آوازه تشبیب من دهان باز کرده

الا ربّ صوت رائع من مشوّه — قبیح المحیا واضع الأب والجد

یروعك منه صوته ولعلّه — الی امة یعزی معا والی عبد

صاحب تزیین الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب اغانی نسبت بعوان نام جاریهٔ عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمهٔ حال حمیلهٔ مغنیّه

بمناسبتی مینویسید بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از انوقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان نمیاورد و هم او در این باب گفته ذلفاء جاریهٔ ابن طرخان از مشهورات جواری شواء عصر عباسیان میباشد و ابو نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده که گفته

عجبا من حماقة الذلفاء	تتشهى فياشل الخلفاء
میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر	

خزه سطبر خلفا را آرزو مینماید در شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهة جامع سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور نیز که از ثقلاء آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد انخانه گردید ابن طرخان از بابت ثقیلی و کاهلی مروان حرمتی در حق او بظهور نرسانید و ابو نواس را بالای دست مروان نشانید و امین بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل مکروهات و ناملایمات بر ایشان از رسم تازه نیست

بذل مال و جاه ترک نام و ننگ	در طریق عشق اول منزل است
و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا	در حق خود استنباط نماید باید و ملاحظه این بیت خواند
غیضتن من عبراتهن و قلن لی	ماذا لقیت من الهوی و لقینا
ذلفاء از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده	

از تجاهل این بیت انشاد نمود که مشعر بود بر عدم اتفاق و خلاف میل وی و موهم آنکه تو را شایستگی صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لا غیر و تو از سرودن این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای برانگیختی و آن بیت اینست

حبا به قلبی بالامام دفینا	قد هجت بالبیت الذی انشدتنی

ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار ردّ و بدل شد بلند پروازی ذلفا را تفرس کرد و دانست که او منکر وی نیز هست با آرزوی ذلفا استهزا کرده گفت

عجبا من حماقة الذلفاء	تتشهى فیاشل الخلفاء
و از مفاوضات مشار الیها با شعرای معاصر	

حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب

لا ادری اتعقد فوری ام علی ما بطلاق ذلفا من دار و من یلی فلا تعجل ان ثلاثا ... انک ... بعد ... ثم ... اربعة

خود ذکر کرده و گفته است روزی عبّاس بن احنف شاعر که از ملازمان کربا بن خلفای بنی عباس بود بمنزل ذلفاء ورود نمود و شعر ذیل را برا و انشاد نموده پرسید که آیا بیتی مناسب این مضمون میتوانی

اهدی له اصحابه اترجة ۔۔۔ فبکی واشفق من عیافة زاجر

ذلفاء بدیهة بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند گفت

خاف التلون فی الوداد لانها ۔۔۔ لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت آفرینها کرد و از روی درخواست که این یک بیت را با و واگذار کند و نزد احدی اظهار نماید که از افکار ابکار ادست ذلفاء ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن احنف این دو بیت را با هم انشاد میکرد

حرف الرّاء رابعه مشار الیها غیر از رابعهٔ عدویّه و شامیه و جیلانیّه است که بعد ذکر میشود ابن حجر در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از و نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین النابلسی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین ابن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از و چندی زوجه شهاب الدین مکنون بوده است بطور استطرا د اظهار میدارد که دو شعر ذیل را اکثر برابعهٔ عدویه نسبت داده اند

تعصی الاله وانت تزعم حبّه ۔۔۔ هذا لعمرک فی الصنیع بدیع
لو کان حبّک صادقا لاطعته ۔۔۔ انّ المحبّ لمن یحبّ مطیع

و علی القاری در شرح شفا نیز بهمین طور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود وراق نوشته شده

رامه بنت الحصین النجدیّه است که شاعرهٔ بصریّه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از اوست

یا لیت شعری ولیت اصبحت غصصا ۔۔۔ هل اهبطن قریة لیست بها دور
لقد تبدّلت من نجد وساکنه ۔۔۔ اوضا بها الدیک یزقو والسنانیر

کلمهٔ عند همین حالت را دارد یعنی لیت در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که لفظ آنها اراده شده نه معنی ریا العقیلیّه شاعرهٔ بوده است بصریّه از شعرای حماسه و این بیت از اوست

فما وجد مغلول بتیماء موثق ۔۔۔ بساقیه من ضرب القیود کبول

قليل الموالي مسلم بجريرة — له بعد نومات العيون عويل
يقول له البواب انت معذب — غداة غد او مسلم فقتيل
باكثر مني لوعة يوم بان لي — فراق حبيب ما اليه سبيل
عشية امشي القصد ثم يردني — عن القصد روعات الهوى فاميل

وبعضی این اشعار را بضاحیة الهلالیة نسبت داده اند رابعة العدویه ام الخیر رابعهٔ دختر اسمعیل العدویه از نساء مشهورهٔ مائهٔ اول هجری و از اهالی بصره بوده است در تمسک و ایقان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشار الیها مقامی بلند داشته امام ابو القاسم القشیری در رسالهٔ خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که تو را دوست دارد آیا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا در داد و گفت ظن بد مبر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه اینزن در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت از آنرو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجهٔ در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید و هرزنی را که میخواهند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود میباشد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از وی پرسید و بعد از اختبار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات بنظم آورد

راحتي يا اخوتي في خلوتي — وحبيبي دائما في حضرتي
لم اجد لي عن هواه عوضا — وهواه في البرايا محنتي
حيثما كنت اشاهد حسنه — فهو محرابي اليه قبلتي
ان امت وجدا وما ثم رضا — واعنائي في الورى واشقوتي
يا طبيب القلب يا كل المنى — جد بوصل منك يشفي مهجتي
يا سروري وحياتي دائما — نشأتي منك وايضا نشوتي
قد هجرت الخلق جمعا ارتجي — منك وصلا فهو اقصى منيتي

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و مسائلی که در حقایق داشت از وی

میپرسید و وی حل نمود روزی سفیان برابعه گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق بآنحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد از ان این مناجات را انشاد نمود

احبک حبین حب الهوی	وحبا لانک اهل لذاک
فاما الذی هو حب الهوی	فشغلی بذکراک عمن سواک
واما الذی انت اهل له	فکشفک لی الحجب حتی اراک
فلا الحمد فی ذا ولا ذاک لی	ولکن لک الحمد فی ذا وذاک

مختصر ارباب سلوک رابعه را ارباب کرامات میدانند و حکایات از و مینمایند و وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعة الشامیه بنابر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی ابیات و قرائت مینمود

حبیب لیس یعدله حبیب	وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن بصری وشخصی	ولکن عن فوادی ما یغیب

وبعضی اوقات بیتین ذیل را میخواند

انی جعلتک فی الفواد محدثی	وابحت جسمی من اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس موانس	وحبیب قلبی فی الفواد انیسی

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت آخری را برابعه عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بمزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر العصر میباشد نایل گردد و را از آن میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از اختیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من شیرازتو بخود مشغولم و مقصودم از ازدواجت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیادی بمن رسیده میخواهم تو از ان بصلحاء و فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ تو اولیا و دوستان خدا را

آشنا شوم چون ابن ابی الحواری این شنید از شیخ خود ابو سلیمن الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات طیب میساخت و میگفت نزد زنهای خود برو و از مسطورات روضهٔ یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر مسمّاة باین اسم بوده که از عابدات نساء بشمار میآید و او را رابعه قیسیه میگفته اند رابعهٔ جیلانیه از عارفات معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء وزراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودر اهنگی بگیلان رفته مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیه وی ذوقی در خاطر مستعد آنصالحه بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را همی بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبهٔ ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات صحیح بسر برد و چون آنمقام معلوم و درحضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد مشار الیها را بلقب رابعهٔ ثانیه خواند و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و انحال جمال معرفت را از خط نیز ربطی بکمال بوده و از جملهٔ آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد و صحن و حجرات که بر سر معبرهٔ جمعی از مشایخ فخام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه و الدر النظیم ساخته و فزون از ده هزار تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخارج را شاه مرحوم طاب ثراه داده اند و اینزمان آنمکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقات و صدقات جاریاتش املاکی است در گیلان از قرار تفصیل ششدانگه قریهٔ خواجان من بلوک سوقه از اعمال رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعا و عرفا و سه دانگ از یکباب تیمچهٔ مشهوره باسم شوهرش حاج میر اسمعیل واقعه در رسته بازار شهر رشت محاذی قیساریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین و الحجرات و غیرها و ششدانگ قریه صیقلان و ششدانگ قریه تاریخ کل که هر دو از قرای بلوک ورزست

مع متعلقاتها من الاراضی الرطبة والیابسة والتلنباد والکروم والاشجار وغیر ذلک وقفها
موقفه تولیت این صدقات را بامرحوم حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعده
با اعلم و افضل و اعرف اولاد ذکورش و مع الانقراض باناث نسل ذکورش و مع الانقراض
ذکوراً و اناثاً با اعلم و اعرف و اتقی بلدهٔ رشت بالجمله مشار الیها بعد از انجام مزار مزبور از
کرمان بقم آمده بیست سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و همانجا درگذشت
و مدفون گشت رحمة الله علیها و قبالهٔ اوقاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخطوط و خواتم جمعی از
علما و مجتهدین دارالمرز بنظر رسیده است **رابعهٔ اصفهانی** از زنان زمان سلاطین
سامانی بوده و طبعی موزون داشته اند و این بیت از وست

دعوتم اینست برتو کایزدت عاشق کناد
بر بت سنگین دل نامهربان خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من

رباب دختر امرء القیس بن عدی الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء و دارای فضل و جلالت
میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال
محبت برباب داشته و احترام زیاد باو مینموده چنانکه فرموده اند

لعمرك انني لاحب دارا
تكون بها سكينة والرباب
احبهما وابذل جل مالي
وليس لعاتب عندي عتاب
فلست لهم وان غابوا مضيعا
حياتي او يغيبني التراب

از حضرت سکینه مرویست که
حضرت امام حسن ع اعتراضی ببرادر بزرگوار خود امام حسین ع در باب افراط محبت رباب فرمودند
حضرت امام حسین ع دو شعر مسطور را در آن موقع بنظم آوردند ابو الفرج اصفهانی در کتاب
اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر بحضور
انخلیفه آمده طوعاً قبول اسلام و ایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بمواصلت
با او گردیده او نیز باینمعنی راغب شده سه دختر داشت مسماة به محیات و سلمی و رباب محیات را
بخود حضرت امیر المؤمنین ع و سلمی را بحضرت امام حسن ع و رباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نمود و
ازین سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنابر دیانت و درایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خورسند

میباخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة و السلام شهید شد بعضی خواستند رباب
را تزویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر سر پیوند
کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منهی از مطلب و مرثیهٔ حضرت سید الشهداست انشاد کرد

انّ الذی کان نوراً یستضاء به	بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحة	عنّا وجنّبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلاً صعباً الوذ به	وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن	یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهراً بصهرکم	حتی أغیّب بین الرمل والطین

رباب زوجهٔ اقیشر اقیشر شاعر مشهور اسدی و رباب عمزادهٔ او بود و اقیشر بمزاوجت
رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت
برد و متوسل شد و هیچیک از آنها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان
رفته مطلب خود را اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را با او مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را نظم و ادا کرد

کفانی المجوسیّ مهر الرباب	فدی للمجوسیّ خال وعمّ
شهدت بانّک طیب المشاش	وانّ اباک الجواد الخضم
وانّک سیّد اهل الجحیم	اذا ما تردّیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها	وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیلهٔ خود استعانت کردی و هیچکس
بتو اعانت ننمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من همینست که اینگونه نسبتها دهی
اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست ابوجهل
بنشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابوجهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم میباشد و کنیهٔ ابوجهل بروی
اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذهل
که خداش بن حابس التمیمی باو مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمد
چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برفت و عشق

وهوا خداش را نگذاشت که ترک این تمنا گوید را ه کوی دیگر پوید لهذا بسر منزل رباب معاودت کرده همینکه بانحل نزدیک شد این ابیات سرود

لنا منك نجحا وشفاء فاشتفي	الا لیت شعری یا رباب متی اری
وانت صفيتي دون ما كنت اصطفي	فقد طالما عيّنني وردّدتني
اذا كان ذا فضل به ليس يكتفي	لحى الله ما تسمو الى المال نفسه
وبرك حرّ امثله ليس يصطفي	فينكح ذا مال دميما ملوما

رباب در خیمه این ابیات را استماع کرده بخداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح نزد پدرم بیا ومراد و باره خواستگاری کن بعد ازان بمادر خود گفت هل انكح الّا من اهوى والتحف الّا من ارضى یعنی آیا مرا بغیر انکسی که دوست داشته و باو راضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است تر اچگونه باو دهیم رباب گفت اذا جمع المال سيئ الفعال فقبحا للمال از نظرف رباب والدین خود را الزام واز آنطرف خداش بامداد دکفته رباب بخواستکاری آمد و مقصود او حاصل گردید لهذا خداش ازین معاودت خود خورسند شده گفت العود احمد والمراة ترشد والورد یحمد واز آنروز العود احمد ضرب المثل ومشهور شد در مجمع الامثال مشهور است که انیزن بعد از مزاوجت با خداش با یکنفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت راهی بهمرسانیده شوهر او آگاه شده او را بکشت وچهار نفر از صحابیات مسماة برباب بوده وآن چهار رباب بنت البراء ورباب بنت الحارثه ورباب بنت کعب ورباب بنت النعمان میباشند

ربیحه دو مغنیهٔ مشهوره مسماة باین اسم بوده اندیکی جاریهٔ ابن رامین ودیگری جاریهٔ ابن شماس وهر دو طبع موزون داشته اند وربیحه جاریه ابن شماس ودو جاریه دیگر این شخص را که خلیدة المکیه وعقیله نام داشته شماسیات گویند وهر یک را در گفته منسوب بابن شماس مینامیند وربیحه جاریهٔ ابن رامین نیز باسعده وسلامة الزرقاء از یک مالک بوده اند ودر حق این ربیحه سروده اند

صبا وصبت الى ديم ابن رامين	هل من شفاء لقلب لجّ محزون
	الى ربيحة ان الله فضلها

مجسمها وسماع ذہبی اقانین | وانید و بیت از قصیدهٔ طولیه میباشد ورحجمہ

حال مغنیات مزبوره همه درکتاب آغانی مسطور است ربیحه بنت محمد بن علی بن
عبیدالله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبدالملک بن موی است که اورا در خلافت برادر خود سلیمان
بن عبدالملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبدالله را هم بهمین
مبلغ مهر زنی گرفته بود و ذکری ازین ربیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه نموده ام ربیعهٔ
بنت النضر دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثه بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر
میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلعم عرض کرد یا نبی الله پسرم اگر
دربهشت است خود را تسلی میدهم وصبر میکنم واگر نباشد حکیم حضرت درجواب فرمودند جنت یکی
نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد رجب بنت القلیجی
دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار
میآید درسال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی
اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است رزینه جاریه ایست
که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول صلعم او را آزاد کرده از صحابیات شمرده
میشود و خدمت حضرت رسول صلعم نموده و دختر او امته از راویات حدیث بوده و مخصوصا
سنت بودن روزهٔ عاشورا را از مادر خود روایت کرده است و مذهب جعفری روایت
مشار الیها را الصحیح نمیداند رشحهٔ کاشانی اسمش بیگم دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا
علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته این زن شیوه
و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه و طاب ثراه را
مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر اوست

آن بت گلچهره یار بسته از سنبل نقاب	یا با فسون کرده پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و زخون دیده مارا	پیداست برخ از آن علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز	تیر دلداری بدل نازبرو کمانی میرسد
بقصد صید تو چون رشحه دید مشکل هستم	کسی ندیده شکار مگس کند شهباز

اشکم ز سم حجر تو هر روز تا سماک | آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

رضیه دختر شمس الدین التمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التمش در امور سلطنت دخالت مینمود و التمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت التمش حکمرانی به پسرش رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از هفت ماه امرا و اعیان که اینوضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیمابین مشار الیها و یاغیان جنگ در گرفت و رضیه غالب میشد آخر او را گرفته و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت دهلی نشاندند و این در دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه در سال ششصد و سی و هفت یا سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی آمد و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کردهٔ عبد الرحمن ثالث از ملوک اندلس است مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن ممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است

و رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین قاضی عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون او را عشا منه رضیه داماد ی میگویند رقیقه بنت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند بعضی مشار الیها را از صحابیات دانسته اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان وفات

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را ادراک نکرده و ما ذکر رقیه را بمناسبت صاحبت الرؤیا بودن او مینمائیم اما وجه ملقب شدن او باین لقب انکه وقتی در مکه معظمه قحط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله در انوقت شش یا هفت ساله بود رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای کرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده و اوان ظهور او نزدیک گردیده و مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و می باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژکان انبوه و چهرهٔ طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر بطنی یکنفر او را متابعت کند و همگی ابدان خود را آب شسته تطهیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن بر کوه ابوقبیس صعود کرده آنشخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائلهٔ قحطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است و پس بنا براین متابعت او نمودند و اولاد و نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابوقبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده اینده عا بر خواند

اللهم ساد الخلة وكاشف الكربة انت معلم غير معلم ومسئول غير منجل وهذه عبادك وامائك بعاذات حرمك يشكون اليك سنيهم التى اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علينا مغدقا مرتعا

و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشيبة الحمد اسقى الله بلدتنا … وقد فقدنا الحيا واجلوذ المطر

فجاد بالماء جونى له سبل … سحا فعاشت به الانعام والشجر

منا من الله بالميمون طائره … وخير من بشرت يوما به مضر

مبارك الاسم يستسقى الغمام به … ما فى الأنام له عدل ولا خطر

شیبة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میباشد رقیه کریمهٔ حضرت نبوی ص یا ربیبهٔ آن بزرگوار است و در کتابخانه نگارنده رساله ایست مخصوص در اینمسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهة تزویج آنها ذو النورین گفتند هنگامی که حضرت رسول ص در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج

نمودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعدها از آنجا بمدینه منوره آمدند
وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جناب بدر بمدینه رسید و بسبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول صلعم عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوه بدر نهی فرمودند و در حق شان اینها
و عثمان گفته اند | اعجب بزوجین یری انسان | رقیة و بعلها عثمان |
ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بآنها عطا فرمود و او را عبدالله نام نهادند
و آن پسر پنج شش سال ماند بعد از آن خروس چشم او را دریده صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است ابتدا دو
پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره تبت نازل شد و ابو لهب و زوجه اش
شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند رقیه
دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیده نساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت
بسیده مشار الیها داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف آن معظمه آمده
خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر باسم اید و خواهر علیهما صلواة الله الملک الاکبر
میباشد که زیارتگاه است رقیه دختر محمد بن علی بن وهب القشیریة از محدثه های مصر است
و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
الثعلبی و رقیه بنت التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه
هم مسماة باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریة دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیة و پوشیده
نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر شعرای
بنی امیه بوده و پدر او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته یا آنکه

انجمله صح ۲

چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید

کأنّ اسماء اضحت بعض اسمائی	ادعی باسماء نبزا فی قبائلها

برزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رملة بنت زبیر وزبیر از عشرهٔ مبشره میباشد امشار الیها الشخصی موسوم بعثمان بن عبد الله بزنی گرفت واز وعبد الله بن عثمان بوجود آمد واین عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سکینهٔ بنت الحسین را تزویج کرده بنا براین رملة بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید در آمد وخالد مفتون او گردید واین ابیات را در حق او به نظم آورد ؛

الیس یزید السیر فی کل لیلة	وفی کل یوم من احبتنا قربا
احنّ الی بنت الزبیر وقد علت	بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها	الینا وان کانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وان کان قبلها	ملیحا وجدنا ماءه باردا عذبا
تجول خلاخیل النساء ولا اری	لرملة خلخالا یجول ولا قلبا
اقلوا علی اللوم فیها فانّنی	تخیرتها منهم زبیریة قلبا
احب بنی العوام طرا لحبها	ومن حبها احببت اخوالها کلبا

وبعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

فان تسلمی نسلم وان تتنصری	تخطّ رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده وگفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت حضرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله ومن نحلنیه لعنة الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته وخدا لعنت کند آنکه آنرا بمن نسبت داده کذا فی الاغانی رملة بنت شیبه دختر شیبة بن ربیعه وعمزادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است وچون پدرش در جنگ بدر کشته شد وخود اسلام قبول نمود هند دختر عم او ویرا با بیت پیچید گوید

لحی الرحمن صابئة بوج	

و مکّنة او باطراف المحجون	تدین لمعشر قتلوا اباها
اقتل ابیك جائمك بالیقین	

رمله بنت الحارث صحابیه ایست انصاریه که دختر حارث نجار و زوجه معاذ بن عفرا بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه واله وسلم خانهٔ داشته که آنرا مسافرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدانساحت میآمده و طرف توجه میشدند در انخانه منزل برای آنها معین میکردند

رمیکیه جاریهٔ ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکری ازو شد مشار الیها از نساء اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور و اناث معتمد از بطن او بوجود آمده اند اگرچه مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتمد که از ادبای ملوک الطوایف مسلمین مغاربه محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او بنهایت محظوظ میگردیده و بنابر محبت وافر معتمد با واحترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه برخی اززنان بینوا در پیشگاه سرای سلطنت دید پابرهنه در گل ولای راه میروند و شیر میفروشند او نیز هوس کرد که پابرهنه در گل راه رود و بشغل ایشان تشبه نماید درهمانحال در ایوان اغمات گلی ترتیب داد مرکب با انواع طیبات و بخور و گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد مشکها بردوش افکنده در آن گل راه رفتند و بسان بینوایان بادیهٔ تکلف شیرفروشی کردند و باین آرزو نایل گردیدند گویند وقتی که معتمد بدست امیر المسلمین دوچار ذلت گشت و با رمیکیه در قلعهٔ اغمات مقید و محبوس گردید با آنهمه بذل و مخارج و نفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا یوم الطین و بدینجواب حال آن روز را بخاطر رمیکیه آورده و او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نسوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتمد بعد از انکه از تخت امارت اشبیلیه ازعاج شد در اول عیدی که دررسید و در آن عید خود و دختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فیما مضی کنت بالاعیاد مسرورا	فساءك العید فی اغمات ماسورا
تری بناتك فی الاطمار جائعة	

يغزلن للناس ما يملكن قطميرا
ابصارهن حسيرات مكاسيرا
كانها لم تطأ مسكا و كافورا

برزن نحوك للتسليم خاشعة
يطأن في الطين والاقدام حافية

همانا بيت اخير اشاره است بيوم لطيف كه اشارت

روب متی صاحب صحايف الاخبار در جلد سيم اين كتاب در ضمن وقايعی كه در سال نهصد و
شصت و هشت در هندوستان واقع شده وا ايراد مينمايد ميگويد روب متی مغنيه بود هنديه بكمال
حسن و جمال آراسته و در فن موسيقی و دقايق دلربائی شهرتی عظيم بهم رسانيد جلال الدين محمد
اكبرشاه خواست اورا بچنگ آرد همانا مشار اليها با امير مملكت خود رابطه و علاقه داشت
و معاشقه در ميان بود زهر نوشيد و بمرد كه بچنگ جلال الدين محمد اكبر نيفتد ريا
دختر غطريف سلمی و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بوده چون عاشق
او عتبه در گذشته بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز هرچه تمامتر ابيات مسطور در ذيل را گفته

آخر الامر صيحه كشيده و جان داده است ميگويد

اعلل نفسي انها بك لاحقة
اماملك من دون البرية شايقة
خليلا ولا نفس لنفس موافقة

تصبرت لا اني صبرت وانما
ولو انصفت روحي لكانت الى الردى
فما احد بعدي و بعدك منصف

ريا خواهر و هم پيشه سلامة القس جاريه مغنيه
است كه در حسن و هنر مشهور و قليل النظير بوده و ابن قيس الرقيات الشاعر ريا و سلامه را

بائيد و مبتلی بوده و آنها بهمين دو شعر نعتی نموده

فلم تتركا للنفس عقلا ولا نفسا
سلالا واخرى منهما تشبه الشمسا

لقد فتنت ريا و سلامة القسا
فتاتان اما منهما فشبيهة الهلا

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است

كه بكثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست ريحانه دختر شمعون
بن زيد بن قنامه از طايفه بنی قريظه است ابن اثير گويد اين ريحانه از جواری سعادتمند حضرت
رسول صلعم بوده حضرت بمشار اليها تكليف فرمودند كه او را تزويج نمايند و در سلك زوجات
مطهرات منسلك باشد ريحانه كنيزی آنحضرت را بر همه چيز ترجيح داد حرف الزاء
زبيده خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقی و زوجه هرون الرشيد است ملكه خيره و بانوی

مستعده بوده هرون الرشید با او در امور مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده هارون را دلالت بخیرات کردی و در راهها دوادیه‌ها برکها و چاهها ساخته بتخصیص در راه کعبه در نصیبین شهر تبریز را او بنا کرده و امروز آثار خیرات آن ملکهٔ کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهر است در مرثیهٔ محمد امین پسر خود گفته

ای جان جهان جهان ناخوش بی تو | بغداد پریشان و مشوش بی تو
رفتی تو و من بی تو بماندم فریاد | تو در خاکی و من در آتش بی تو

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج پسر و پنج دختر داشت بهادر شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کام بخش زیب النسا زینت النسا زبدة النسا بدر النسا مهر النسا زیب النسا از بطن دلرس بانو دختر شاه نواز خان در سنه ۱۰۴۸ بوجود آمد حافظ قرآن بود نحو و صرف و فقه را بخوبی آموخته بود خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب مینوشت میل کلی باشعار داشت بسیاری از شعرا و علما نوکر و جیره خوار او بودند و شوهر اختیار نکرده در سنه ۱۱۱۳ وفات یافت و آنچه مشهور است که مخفی تخلص اوست محض غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نوکر بیگم ممدوحه و دیوان مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و یا از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود که بسبب کثرت شرب کوکنار بسیار لاغر اندام بود نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از آنست که مردم اکثر در صدر مکاتیب مینویسند که مخفی مباد ازین دعای بد کاهیده ام و در حقیقت منم که اینقدر رهم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمیماند خان ازین مطایبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا بیگم

رباعی
بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا | بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل | هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

رباعی
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد | کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت | غنچهٔ باغ دل ما زیب دستاری نشد

رباعی
کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد | مشت خاک ما غبار کوچهٔ یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره | مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد

رباعی
ای آبشار نوحه کنان بهر چیستی | چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی

رباعی

دردست چه درد بود که چون من تمام شد / سر را به سنگ میزدی و می گریستی
از تاب و تبم مهر سما را که خبر کرد / وزگریهٔ من ابر و هوا را که خبر کرد
بیرون همه سرسبز و درونم همه پرخون / از حالت من برگ حنا را که خبر کرد

غزلها

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست / سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ / در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در معانی خوبم بظاهر گرچه برگ تازه ام / حال من در من نگر چون برگ سرخ اندر حناست
دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام / زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

درکتابی بنظر گذشت که بیگم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را بنظر استاد و باهم بی باکانه گفتگو دست میداد بیگم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد

عشق تا خام است باشد بستهٔ زنجیر شرم / پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست

وی این بیت را زیران نوشته فرستاد

پاک بازان محبت را بود دایم حیا

بیگم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت

چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست

گویند روزی رازی این شعر را نزد بیگم فرستاد

آن چیز کدام است که چیزی نخورد / استاده شود فی بکند باز بمیرد

بیگم بسبیل ارتجال این بیت را در جواب فرستاد

آن چیز همان است که پیدا شده زان / از مادر خود بپرس که آن چیز کدام است

آورده اند که روزی بیگم در باغ بگلگشت و تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن گذشته برخواند چهار چیز که دل میبرد کدام چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقاً عالمگیر هم عقب دختر آمد بیگم از گوشهٔ چشم نگریست و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده باواز بلند خواند

چهار چیز که دل میبرد کدام چهار / نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار

نقل است که روزی بیگم این مصرع نزد ناصر علی سرهندی فرستاد از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم وی بطور مزاح زیر آن نوشت گویا رسید بر لب زیب النسا لبم بیگم ازین جواب سوخت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت

ناصر علی بنام علی بردهٔ پناه ورنه بذو الفقار علی سر بریدمی

زینت النسا بیگم خواهر زیب النسا بیگم زینت المساجد شاهجهان آباد دهلی بنا کردهٔ اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است

و بر لوح مزارش این بیت از کلام او کنده است

سایهٔ از ابر رحمت قبرپوش ما بس است — مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است

زهره تخلص و نام شاهده ایست زهرهٔ خنیا
در فن رقاصی و علم موسیقی یکتای روزگار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شهر لکهنو
مکان و مسکن داشت و در علم عروض و قافیه گوی سبقت از هم چشمان ربود غزل اردو بفصاحت
میگوید و نستعلیق را خوب مینویسد و گاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد نکاح یکی از دولتمندان
در آمده زندگی بعیش بسر میبرد از تراوشهای اوست

پروانه را ببزم بغل گیر کرد شمع — های های چه بیحیاست که در پیش مردمان

این چراغها که من دارم کهن خواهد شدن — رفته رفته تا بحالم مهربان گردد طبیب

زهره در بزم غزل تازه نوای دارد — خبر از من که برد تا به غلام بابا

غلام باباخان نام رئیس بندر سورت است و این مقطع قولیست که بخدمت نواب مذکور فرستاده

حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش
نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان مسجع گفتی و چنان شیرین و رنگین هم پیوستی که مردمانرا
بشیفتی و فریفته خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلها وقعی انداخت سر به پیغمبری برداشت
و مردم را بسوی خویش دعوت کرد نخستین جماعت بنی تغلب ورا اجابت کردند چه نژاد وی
از بنی تغلب بود پس دینی پدید آورد نیمی از ترسائی و نیمی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خداوند نشوان
گفت چه او روح خدا و بندهٔ خداست و فرمان کرد که در هر شبانروز پنج نماز بگذارید و مسلمانرا
میازارید از زنا کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در
موصل و جزیره از حد عراق تا حدود شام بلند گشت چون این بشنید بیمناک شد و با خود اندیشید
که اگر با او در آویزد و رزم دهد بعید نیست که هزیمت گردد صواب چنان شمرد که با او طریق مدارا سپرد
و نزدیک او رسولان چرب زبان گسیل ساخت و با نفاذ تحف و هدایا پرداخت و خواستار
ملاقات شد چون از هر دو جانب رشتهٔ مهر و صداقت محکم گشت بدیدار یکدیگر شتافتند و از هر
دو سوی خیمها برافراشتند و لشکرگاه کردند و در میان هر دو لشکر خیمهٔ افراخته کردند پس
مسیلمه در آنجا درآمد و سجاح نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از بیگانه بپرداختند مسیلمه زخرفات
خود را براو قرائت کرد و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سجاح نیز بحکم وحی خود سر بشریح

او در آورد پس سه روز با هم بگفتند و آنچه در دل داشتند گفتند اینوقت سجاح بلشکرگاه خود باز شد
و گفت مسیلمه را بر حق یافتم و شجیع او شدم گفتند مهر تو چیست گفت جنبش مهر قصه مهر را از خاطر من
بستر د قوم او را امامت کردند چندانکه ناچار مراجعت کرد و از مسیلمه طلب کابین نمود مسیلمه گفت
هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شبث بن ربعی مؤذن من است مسیلمه او را طلب کرد و گفت
امت سجاح را بگو نماز صبح و خفتن را بکابین سجاح از شما برگرفتم و نصف غلات یمامه را برای او
مسلم داشت لاجرم سجاح مرابع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیمامه فرستاد در
اینوقت خالد با لشکر برسید و عمال سجاح راه نیروی توقف نماند گویند در جزیره خود بماند تا آنگاه
که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سوده بنت زمعه
بن قیس بن عبدود بن نضر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شموس بنت قیس بن عمرو بن زید
بن لبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از و پسری
داشت که عبد الرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد بالجمله سوده در اوایل بعثت
مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفر حبشه نمود و پس از مدتی مراجعت
کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بسوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت
من خواهم مرد و محمد ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بروی
افتاد قصه این خواب را با شوهر نیز بر داشت سکران گفت زود باشد که من وداع جهان گویم
و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و بسرای دیگر تحویل داد سوده بیوه بود تا خدیجه وفات
کرد آنگاه بنمایندگی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه زمعه
رفت و او را بچهارصد درهم کابین بست و در سال هشتم هجری پیغمبر خواست او را طلاق گوید عرض کرد
میخواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی مسئول
او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که کاسه
سوده بسخنان فرخنده رسول خدا را خندان میساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماز گذاشتم
چندان رکوع خود را بدرازا کشیدی که من بینی خود را گرفتم تا مبادا خون برود پیغمبر تبسم فرمود بالجمله

رسول خدای در حجة الوداع زنان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود
وانگردن شما ساقط شد از این پس نشست حصیر را مغتنم دانید و از خانه بدر مشوید و هیچ سفر نکنید ابوهریره
گوید بعد از پیغمبر ص تمامت از ازواج سفر حج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه ما نمیتوانیم
دیگر هیچ دابه سوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای
عامه روایت کرده اند در اواخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اسما بنت عمیس چنانکه
در حبشه دیده بود بفرمود از بهر او ترتیب نعش کردند و بدان نعش بر داشتند و اول کس بود که از بهر
او نعش بساختند عمر چون آن بدید اسما را دعا کرد و گفت سترتها ستر با الله یعنی گویند نخستین برای زینب
بنت جحش نعش بساختند واقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت

سیده بیگم بنت سید ناصر از سادات جرجان و معاصر رشید وطواط بود شعر را چنین موزون میفرمود

دلی دارم به پهلو بیقرار از هجر یار خود — چه گردم پیش بی دردان ز درد بیقرار خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد دل خارا — چو یاد آرم من سرگشته از یاد دیار خود
از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم — که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود — چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
ز استغنا ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه — اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز — سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
ازین سوزی که من دارم ز عشق او پس از مردن — بخواهم سوختن آخر سیده لوح مزار خود

حرف الشین

نواب علیه شاهجهان بیگم دامت شوکتها

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ من طایفه میرازی خیل که یکی از طوایف افاغنه
مشهور آفاقست در ۱۲۵۴ هجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمده بهوپال که محل حکمرانی نواب
علیه مشار الیها است شهریست واقعه در اقلیم دوم طول آنفاصله (۱۱۱) درجه و عرضاً ۲۳
درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله بیست و دو صوبه هند که حکمای فرنگ اورا سنترل انڈیا
مینامند یعنی وسط هند خاتون ممدوحه پشت در پشت فرمانفرما و حکمران آن اند یارست بفضایل صوری
ومعنوی آراسته نواب علیه مشار الیها در سال فرخنده فال ۱۲۸۵ بعد از وفات والدین خود بسریر

حکمرانی قرار گرفت و تمام مملکت خود را که (۷۲۴۴۲) میل مربع مکسرست و در آن هفتصد هزار
نفوس تخمیناً ساکن میباشند سیر نموده و بجریب پیموده در آبادانی ملک و آسایش رعایا سعی
بلیغ دارند از پیشگاه اعلیحضرت ملکهٔ انگلند و قیصرهٔ هند کوئن وکتوریا و نوائینان دولت برطانیه
مورد تحسین و آفرین گردیده و بحصول خطاب (کرون آف اندیا) و رئیس اعظم دلاور طبقه
اعلای ستارهٔ هند سرمایهٔ مباهات در امثال و اقران حاصل کرده و شوهر عالی گوهر ایشان
المؤید بنصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر علامهٔ وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف
و تالیف فرموده اند و بصفات حسنه یکتای روزگار آن همچنان ذات بابرکات خاتون مکرم
بیگم ممدوحه وحید العصرست عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و غدیر شاه جهان وغیره
بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دار الاماره را ذات العماد فرموده و بداد و دهش
و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخه و مدارس عالیه و بیمارستان
و جاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشیید سلسلهٔ تار برقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا برای
مدت دراز گذاشته ورای استعداد علمی و سلیقه خداداد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تهذیب
النسوان و خزینة اللغات ثابت و متحقق است بطریق تفنن طبع گاهی شعر بزبان اردو و فارسی
موزون میفرمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکرهٔ شمع انجمن
و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن وغیره
مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکرة الخواتین بواسطهٔ آئین بند
شهرستان سخندانی میرزا ابو الفضل مولانا عباس الشهیر بالشروانی ملازم و منصبدار قدیم سرکار بیگم
ممدوحه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخنوران شرف بین بحیز تحریر برآمد و هو هذا

رباعی

برخیزم و نگاه بهر چار سو کنم — باشد که رفته رفته ترا روبرو کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنگ ناست — مستی اگر کنم لب شکوه سبو کنم

رباعی

افتاد بگورم گذر آن سرو روان را — من مرده خوشم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی سلیمان و سکندر — گز تو هوس عیش بود شاه جهان را

غزل

هر دم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر — چشمم بود در هر نظر محو تماشای دگر

هر ذرهٔ خاک درش خورشید تابان دربرش
خوبان دنیا کو همه خوب از سر تا بپا
از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان
باور مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو
من میروم سوی حرم دل میکشد سوی صنم
جانم به تنگ آمد از او یارب چسان سازم بدو
ای عشق بی پروا بیا تا وارهم از ماسوا
از شرم رنگ آل او دیگر بود احوال او
ای مونس غمخوار من خلقی پی آزار من
شاه جهانم بیگمان هم تاجور در هندیان

از پرتو مهر رخش دارد تجلای دگر
نام خدا آن دلربا دارد سراپای دگر
بهر نماز عاشقان باشد مصلای دگر
ای محتسب این های و هو دارم ز صهبای دگر
من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر
من میزنم رای دگر او میزند رای دگر
جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دگر
گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر
بس فهر ایزد یار من دارم نه پروای دگر
جز یاد داور در جهان دارم نه سودای دگر

شفا بنت عبدالله بن عبدشمس بن خالد بن صداد و بروایتی صراد بن عبدالله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی خثمیه است و اسمش لیلی است و شفا بر اسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و گاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله میکرده است و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست **شیرین** دختر کی رومی بود که در سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود گاه گاهی بسرای او شتافته با شیرین ساز موودت میکرد و روزی انگشتری خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن جوان شیرین را بگرفت و بر دو خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را در جائی بر آب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین بر آمد و بدیر راهبی پناه جست و معتکف گشت آنگاه که خسرو تخت جای کرد روزی گروهی از لشکریش بران دیر عبور کردند شیرین آن انگشتری بدیشان داد تا بنزدیک خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس بفرستاد تا او را بعظمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرهاد کوهکن که برگزید

نقاشان چین بود شیفته او گشت و طاق بستان را به پیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم
کرد و اینکه مورخین سنگ بریدن کوه بیستون را تمامت صنعت فرهاد دانند بر خطا رفته اند
چه در کوه بیستون تمثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر
دنبال یکدیگرند تمثال آن اسیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنار فرات
و شهر موصل و جزایر خالدات و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و نامهای ایشان بدینگونه
است که هر یک را سطری در کنار آن تمثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
است گئوماتای ماگوشی دوم اترینا سیم نیدینتبیرا چهارم فراوارتیش پنجم ناریتیای ششم چیترانتخمای
هفتم وهیازداد هشتم ارخا نهم فرادای دهم سارقها ساکان انجمله با تمثال داریوش یازده
باشد و آن لوحها که بر سنگ برده اند و بران خطها مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از
فتح بابل و برانداختن خاندان بختنصر بر یازده تن غلبه جسته و ایشانرا اسیر فرمان و عرضه شمشیر
ساخته اکنون با سر قصه شیرین آییم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه ماه از آن
واقعه برگذشت شیرویه کس نزد شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسرای من
درای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو
انجمن نشوند من نزدیک تو حاضر نشوم شیرویه ناچار رضا داد قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد و
از پس پرده بنشست شیرویه گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهر کنی و بانوی
سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان درآرم که هر خواسته و مال که مرا بوده با من
دهی و آن سیصد تن بنده که زرخریدان منند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دخمه خسرو
را گشاده و او را وداع گفته باز آیم پس بکنار تو خواهم بود شیرویه اینجمله را بپذیرفت و شیرین بسرای خویش
باز آمد و آن مال و بندگان را بگرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و بهری [illegible]
بداد تا از بهر خسرو رباطی کنند و آن بندگان را بجملگی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر دخمه خسرو را
برگشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخواسته پشت
بر دیوار نهاد و بمرد مردمان را آنحال سخت شگفت آمد و همچنان سر آن دخمه را استوار کردند و برفتند
و با شیرویه بگفتند شهربانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس

که نام اصلی وی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت
قاسم بعد از انکه اسیر شده او را بمدینه آوردند عمر او را میان امیر المؤمنین و حسنین ع مخیر کرد که هر یک را
خواهد بشوهری اختیار نماید شهربانو از جهة احترام فاطمه ع به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام راضی
نشد بحضرت امام حسن ع هم بسبب انکه طلاق بسیار میداد راضی نشد لهذا قبول مزاوجت حضرت امام حسین ع
را نموده در حبالهٔ نکاح آنسرور درآمده در خدمت آنجناب بود تا روز عاشورا در کربلا آنجناب [illegible]
بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من و برگشتن ذوالجناح بخیمه گاه ذوالجناح را سوار شو و بجای
که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة و الثناء
بنا بوصیت آنحضرت همینکه سوار بر ذوالجناح شد خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت
قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذوالجناح
نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را سیر داد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند
بزمین ری در اندک زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده گردید فرمود ای فاطمه درین
شهر دوستان و محبان پدرت هستند و اخوال و اقربای من از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری
میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدرت که مأمورم باید بروم جایز نیست که از
حکم امام تخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود در آن غار رفته غایب شد
بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قلهٔ آن کوه چیزی که شبیه بود بمقنعه
و ازار و نمیتوانست مرد نزدیک آن مقنعه و ازار بشود بلکه زنیکه آبستن به پسر هم باشد نمیتواند
نزدیک بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در ری دیار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن رابعه
بود چون شنید که دختر سید الشهدا ع بولایت ری وطن ساخته است در خدمت آنمخدره آمده بخدمت
گذاری مشغول بود و چندان در خدمت آنمخدره بماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارد
ملکشاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را بقلعهٔ شمیران برده و او را بسیار
گرامی داشت

حرف الصاد

صفیه زوجه دهم رسول
خدا بنت حیی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر
است مادر او ضره بنت سموال باشد نخست زن سلام بن مشکم بود از او جدا شده و بنکاح کنانة بن

الربیع بن ابی الحقیق درآمده و کنانه در حرب خیبر کشته شد و صفیه اسیر گشت و رسول خدایش خاص خویش ساخت
و تزویج کرد و آزاد ساخت و اعتاق او را صداق او فرمود چون از خیبر کوچ خواستند کرد راحله
پیغمبر را حاضر کردند پای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده سوار شود صفیه ادب کرد و زانوی
خود را بر ران پیغمبر بنهاد و بر نشست آنحضرت با جامهٔ او را پوشیده داشت و بارداء مبارک بر
پشت شترش ببست و خود پیش روی سوار شد و چون شش میل راه طی مسافت کردند در منزل شبار خواست با او
زفاف کند صفیه رضا نداد پیغمبر برنجید و در منزل صهبا با ام سلیم مادر انس فرمود ساختگی صفیه کن که با او زفاف
خواهم کرد و او هنوز هفده سال تمام نکرده بود و نیک زیبا رخسار بود بالجمله ام سلیم او را خوشبوی
کرد و بیاموخت که از رسول خدای سر برنتابد پس در آن منزل زفاف کرد و آنشب ابو ایوب
انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد در گرد خیمهٔ پیغمبر بحراست بود بامداد که پیغمبر از خیمه برآمد
بانگ سلاح ابو ایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابو ایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
پدر او را مقتول ساخته اید بیم کردم که مبادا ناشایستی از او پدید آید فرمود اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَیُّوبَ
کَمَا حَفِظَ نَبِیَّكَ بالجمله ام سلیم گوید صبحگاه صفیه را بسکوی لشکرگاه بردم و پرده برکشیدم
تا غسل کند و گفتم پیغمبر را با خود چگونه یافتی گفت آنشب تا صباح با من سخن کرد و فرمود چرا در منزل
پیش بزفاف رضا ندادی عرض کردم چهودان نزدیک بودند بیم کردم که ترا آسیبی زنند پیغمبر را
این سخن خوش آمد بالجمله رسول خدای در صباح زفاف قروت و روغن و خرما و سویق طلب
کرد و چنکالی کرده و لیمه بداد و صفیه خرما در آب گذاشته صبحگاه از آن نبید مردم را بداد و بعد از
ورود بمدینه رسول خدای صفیه را در خانهٔ حارث بن النعمان فرود آورد و زنان انصار چون وصف
جمال او را شنیده بودند بدیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقابی بناشناخت خود را بمیان
انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون میشد از قفا چادر او را بکشید و گفت ای شقیرا صفیه را
چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
ام سنان اسلمیه گوید از زنان پیغمبر چهار تن بلباس دیگرگون بدیدار صفیه شدند عایشه و زینب
بنت جحش و حفصه و جویریه پس حفصه با جویریه همی گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
جویریه گفت او از قومیست که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه مانده شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دہی تا او را بمنزل رساند عرض کرد من باین یہودیه چیزی ندہم پیغمبر برنجید و دو ماه یا سه ماه ترک او بگفت زینب چنان از آمدن پیغمبر مایوس شد که سریری که از بهرا او بود بر داشت از پس آن مدت یکروز رسول خدای بخانه او در آمد و آشتی کرد گویند در مرض موت رسول خدای زنان در کرد او انجمن بودند صفیه گفت یارسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با یکدیگر غمز کردند پیغمبر بدانست و مکروه داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و نیز گفته اند یکروز پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت بپرسید گفت عایشه و حفصه میگویند ما بهتریم از تو چه مارا شرف قرابت است و هم زنان او ئیم فرمود چرا میگوئی پدر من هرون و عم من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت اتقی الله یا حفصه و یکروز عایشه در تشنیع صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت راخشم آمده گفت لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَ بِهَا الْبَحْرُ لَمَزَجَتْهُ یعنی کلمه گفتی که اگر لونی داشت و در بحر افتاد دریا را دیگرگون ساخت در سال سی و شش هجری و بروایتی در زمان حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اہل سنت جماعت ده حدیث از او آورده اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص نواب صدر محل یکی از شاهدان بزم واجد علی شاه است شاعری است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات بزبان اردو از اشعار اوست بیت

مین ہون جدا الگ لوگ جدا الگ الگ	جوش جنان ہین رات دن سب سے رہا الگ الگ
منہ کو پھرا کی یار نی مجھسے کہا الگ الگ	مینی بلائین لینی کو ہاتہہ بڑہایا جب ادہر
چلیو خدا کیواسطی باد فنا الگ الگ	شمع جلائی آئی ہین آج وہ میری قبر پر
مین ہون دواسی دور دور مجہسی دوا الگ الگ	خاک ہو زندگی بہلا تیری مریض عشق کی
نالی گئی الگ الگ آہ رسا الگ الگ	ہجر مین خوب خاک اوڑی انکو ہوا نہ کچہہ اثر
سب کا ہی لطف الگ الگ سب کا مزا الگ الگ	حسرت و آرزوی وصل اور مصیبت فرقت

حرف الضاد

ضبیعه بنت جزمیه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین خواہر ام عطیه الانصاری از جمله

صواحبات پیغمبرست در مرثیه پدر خود گوید — عین جودی علی حزینة بالدمع

قتیل الاحزاب یوم الفرات — قتلوا ذا الشهادتین عتوا — ادرك الله منهم بالترات

قتلوه فی فتیة غیر عزل — یسرعون الرکوب للدعوات — نصروا احمد الموفق ذا العدل

ودانوا بذلك حتی الممات — لعن الله معشرا قتلوه — ورماهم بالخزی والآفات

ضعیفی معاصر حکیم آذری بود این مطلع از او — در دلم بود آرزو بیش از همه آرزو

دیدم آن روی و فزون شد آرزو بر آرزو — آورده اند که شوهر پیری داشت آنهم شاعر

بود گاهی باهم کلمات مطایبه بر زبان میاوردند روزی ضعیفی این رباعی گفته بر زبان راند

ای مرد ترا به مهر من انگیزی نیست — هم پیر و ضعیفی و ترا چیزی نیست

با این همه میدهی نهیبم ز زدن — خود قوت آن ترا که برخیزی نیست

شوهرش نیز این رباعی در جواب گفت — ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست

کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست — دارم همه عیب را که گفتی اما

عیبی بتر از بلای بی چیزی نیست

حرف الطا

طلیحه بنت عبدالله در سرای رشید ثقفی بود و او را طلاق گفت پدر او را عبیدالله دانند
در باب ظای معجمه نامی در صواحبات دیده نشد

حرف العین

عایشه زوجه رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود هو عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب
بن سعد بن تیم بن مرة بن لؤی است و نسب او با پیغمبر در مره پیوسته شود و کنیت او ام عبدالله
است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زنان را همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام
خواهرزاده خود مکنی باش که عبدالله بن زبیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عویمر بن
عبد شمس بن عتاب بن اذینة بن سمیع بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالك بن کنانه است
و کابین او چهار صد درهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد بست
عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر بشوال افتاد و نه سال و ده ماه در سرای پیغمبر بود و هنگام
وفات رسول الله هیجده ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده — لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد

لواحی زلیخا لو راین جبینه	لاثرن بالقطع القلوب علی الابد

عمره دختر سعد بن عبد الله بن غدار بن ثعلبه الاغادیه است چندان حریص بود بشوهر کردن که چون خواستار در آمدی **فیقول خطب فتقول نکح ویقول انزلی وتقول انخ**
یعنی خواهنده میگفت خواستارم بی توانی پاسخ میداد من زن توام چون میگفت فرود آی پاسخ میداد که شتر را نخوابان بالجمله چهل و اند شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین زن مردی از قبیله ایاد شد و از پس یشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان او را بگرفت و خارجه را براد و مکنی بام خارجه گشت و از خارجه قبیله بزرگ پدید آمد انگاه عمرو بن ربیعه بن حارثه بن عمرو مزیقیا او را بسرای آورد و سعد را براد که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است و ایشان اند از خزاعه بعد از و در سرای بکر بن عبد مناة بن کنانه در آمد و لیث و دئل و عریج را براد که پدران قبایل بزرگند انگاه زوجه مالک بن ثعلبه بن اسد شد و غاضره و عمر را براد پس جشم بن مالک بن کعب بن القین بن جسر از قضاعه او را بگرفت و عرابیه که پدر بطن بزرگی است براد انگاه ضجیع عامر بن عمرو بن لحیون البهرانی از قضاعه شد و بهراد و ثعلبه و هلال و لخو و عنبر را براد از پس او زن عمرو بن متیم شد و اسید و جهیم را براد گویند مبیت و اند قبیله بزرگ نسب بام خارجه میرساند عکرشه دختر اطرش بن رواحه است در خبر است که بر معویه در آمد **متوکئة علی عکاز لها** یعنی در حالتیکه تکیه زده بود بر عصائی که بن آنرا باهنی زده و دو شفوف داشته بود پس معویه را بخلافت سلام داد و بنشست معویه گفت من امروز نزد تو امیر المومنین شدم و از این پیش نبودم قالت **نعم اذ لا علی حی** گفت امروز چون علی علیه السلام زنده نیست تو در نزد من امیر المومنین شدی معویه گفت تو آنکس نیستی که شمشیری حمایل کردی و در صفین میان دو صف در ایستادی و همی گفتی **ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن قطنها ولا یهرم من سکنها ولا یموت من دخلها فابتاعوها بدار یدوم نعیمها ولا تنصرم همومها وکونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویة دلف الیکم بعجم العرب غلف القلوب لا یفقهون الایمان ولا یدرون ما الحکمة دعاهم الی الباطل فاجابوا واستدعاهم الی الدنیا فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله**

دو بطن

دو دوان ر

وایاکم والتواکل فان ذلک ینقض عری الاسلام ویطفئ نور الحق وهذه بدر الصغری والعقبة الاخری یا معشر المهاجرین والانصار امضوا علی بصیرتکم واصبروا علی عزیمتکم فکأنی بکم غداً قد لقیتم اهل الشام کالحمر الناهقة تقصع قصع البعیر

ترجمه میکوید ای مردم بر شماست که خویش را وا پائید زبان نرسانید شمار اکسی که گمراه شد کاهی که بطریق هدایت سپارید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت ماوی جوید هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بخرید بهشت را بجای خانه که نعیمش پاینده نباشد و اندوهش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بینا و در طلب حق خود توانا هستند هان ای مردم بدانید معویه آهنگ شما نمود با جماعتی از اوباش عرب که در دلهای ایشان محجوب و تاریک است نه ایمان دانند و نه حکمت شناسند ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت نمودند در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شدند الله الله ای بندگان خدا در دین خدا ثابت باشید و کار دین را سبک مگیرید باز نگذارید که این خصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو نشاند هان ای مهاجر و انصار این حدوثه ایست مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر بر عزیمت فرمائید کویا می بینم که فردا بمقاتله اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانگ درخواهند داد مانند حمار ها از نهیق و دهانها از دود و دم آکنده خواهند ساخت چون شتران از نشخوار چون معویه خطبه عکرشه را تا بدینجا قرائت کرد روی باو آورد و گفت کویا می بینم که برهمین عصا که در دست داری تکیه زده و امتحان را همی کوئی و لشکریان در کرد تو فراهم آمده اند و همی کویند اینک عکرشه دختر اطرش است اگر نه قضا بر این رفته بود و لشکر شام را هزیمت میکردی لاکن تقدیر خداوند دگرگون نشود هان ای عکرشه چه بر این داشت ترا که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین یقول الله تبارک وتعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وان اللبیب اذا کره امراً لن یحب اعادته گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک وتعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورده اید پرسش مکنید از چیزهائی

که اگر آشکار شود بد میآید شما را همانا مرد عاقل چیزی را که بکرده طبع اوست اعادت آنرا دوست نمیدارد و تذکره آنرا مکروه میشمارد معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز نمای گفت صدقات ما را ما خواستار از اغنیای ما بخش میکنند بر فقرای ما امروز کار بمیزان عدل بخته نمیشود چه ما را بهره و نصیبه نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای ما را سعت عیشی حاصل نمیگردد اگر انیکار ساخته رای تست مثل تو کس باید غفلت را پشت پای زند و دامن توبت بدست گیرد و اگر بیرون رای تست روا نیست مانند تو کس اعانت خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخش کنند و از طریق عدل و انصاف انحراف نجویند عصمتی سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود و گاهی اشعار لطیف و دلچسپ میفرمود

تا فکند ست مرا بخت بد از یار جدا
غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا

حرف الفاء

فاقره زوجه مره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زنان نامبردار بود چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عبدی بود که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هر گاه تصمیم عزم میداد کیا او درآمیزد هم خویشتن داری میکرد دیگر روز عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان هنگام قصد فساد نفس خویش را مخاطب داشت فقالت یا نفس لاخیر فی الشرة فانها تفضح الحرة و یحدث العرة و ازان امر اعراض کرد دیگر باره خواهش نفس فزایش گرفت و او را آهنگ داد همچنان عنان بکشید و گفت یا نفس موتة مریحة خیر من الفضیحة و رکوب القبیحة و ایاك و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و لوم الدیار اندک خویشتن داری کرد زمانی دیر برنگذشت که باز نفس خواهش آغاز نهاد و این کرت دست فضیحت بازید قالت ان کانت مرة واحدة فقد نصلح الفاسد و نکوم العائدة گفت اگر یک کرت بود فواید عواید آن را توان برد و اصلاح مفاسد آن توان کرد این بگفت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر باش چون شب برسید او را بکنار درآورد و با او بخفت و کام براند چون از آن کار قبیح بپرداخت

و آتش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیرٌ قلیلٌ و فضحتُ نفسی یعنی بهرهٔ اندک بردم و خود را
فضیحت نمودم اما از آنسوی شوهر او مره که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود آهنگ مراجعت
نمود در عرض راه غرابی را نگریست که بانگ برآورد بآن علمی که متداول بود از نعیب غراب بدانست
که زنش هم اکنون تدارک زنا میکند بر نشست و اسب بتقریب براند وقتی بدو پس در رسید که غلام
از شکم زن برخاسته بود و فاقره از آن کردار ناهنجار پشیمان شده اینسخن اعادت کرد خیرٌ قلیلٌ و
فضحتُ نفسی مره چون این سخن بشنید در بگشود و در آمد و گوشت میان دو کتف او از غایت
غضب لرزش همیداشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این رعده چیست گفت از آن کلم
که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده نعره بزد و مره این شعر بخواند

لحی الله رب الناس فاقرمیة	واهون بها مفقودة حين تفقد
لعمرك ما تعتادني منك لوعة	ولا انا من وجد عليك مسهد

و آنگاه تیغ بکشید و غلام را بکشت

فاطمه

دختر اسود بن عبد الاسد برادرزاده
ابوسلمة بن عبد الاسد مخذومی است و او از اشراف قبیله بنی مخذوم است در ایام توقف
پیغمبر در مکه دست بدزدی برآورد و هنگام سرقت ماخوذ شد او را بحضرت رسول ص آوردند
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او باخود اندیشیدند که هیچکس را آن دلیری
نباشد که از بهر شفاعت او زبان بگشاید جز اسامة بن زید پس بنزدیک او شدند و او را از در
ضراعت بشفاعت برانگیختند اسامه بنزدیک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آغاز نیازمندی نهاد
از گفتار او رنگ دیدار رسول خدای ص دیگرگون شد و فرمود لا یشفع فی حدٍّ فانّ الحدود
اذا انتهت الیّ فلیس لها مترك ای اسامه آیا حدی از حدود خدا را از در شفاعت بیرون شدی
اسامه چون این بدید از کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن آنگاه پیغمبر
فرمود اگر گروه مردمان امم سالفه عرصهٔ هلاك شدند از بهر آنکه چون یکتن از اکابر ایشان دست
بدزدی برآوردی او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفی این گناه کردی اقامهٔ
حد بروی روا داشتند سوگند بدان خدائی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد
دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخذومی را قطع کردند

آنگاه بروی ترحم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجهٔ قبول پیوست پیغمبر فرمود از گناه خود چنانی که از مادر زاده باشی این حدیث دلالت کند که شفاعت در حدود الله حرام باشد

فناء النساء بیگم بیگی از پرده گیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از وست

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد	صد فتنهٔ خوابیده و محشر بسر آمد
مکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را	مده در هر دو عالم نشئهٔ صهبای حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم	تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

حرف القاف

قرة العین خلیفه باب الله مروج مذهب

بابی همانا این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکی از جملهٔ فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزادهٔ وی است که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهدیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر نیز در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی با حظی وافر بود از سوء قضا شیفتهٔ کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانست و اصحاب میرزا علی محمد باب بارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجا و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجلهٔ عروس پیراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان بر میآمد و تخت بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی بکمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی چیره نگردد مستمعین بر پای میشدند و بپای سریر او میرفتند و بر دست و پای او چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بر قتل عم خویش فتوی راند در سنه ۱۲۶۳ اصحاب او هنگام سپیده دم براو تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر ترک رشتهٔ مؤالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین با اصحاب خویش با آهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یکفرسنگی

بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی ملقب بعلی اعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند و چند کرت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت هان ای اصحاب این روزگار ما از ایام فترت شمرده شود
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنگاه که باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این
ادیان مختلفه را یکی کند بتازه شریعتی خواهد آورد و قران خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده
بر خویش روا مدارید که شما را عقابی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر بودند
سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ارادت باب برگشتند و یک یک بیرون شده طریق مساکن خویش پیش داشتند
و جماعتی ازین سخنان شاد خاطر شده آنگاه علی اعلی باتفاق قرة العین راه مازندران گرفت
چون باراضی هزارجریب رسید مردم هزارجریب برایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشانرا
بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قرة العین جدائی افتاد علی اعلی
طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از اصحاب خویش دیه بدیه همی
عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا آنکه به بند نور کجور از مضافات
مازندران رسید و در آنجا بحکم شاهی دستگیر سپاه شده او را بدار الخلافه طهران آوردند هر قدر
او را نصیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۶۴ افتاد
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا — همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بیگنه — لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدحی نهاده به بسترم — و اذا رایت جماله طلع الصباح و کانما
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فتنه شعار او — شده نافه همه ختن شده کافری همه خطا
تو غافل از می و شاهدی پی مرد زاهد و عابدی — چکنم که کافر و جاحدی ز خلوص نیت اصفیا

تو بملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری
بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن
لمعات وجهک اشرقت بشعاع طلعتک اعتلا
چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شده برگ من
چه شود که آتش حیرتی بزنی بقلّه طور دل
پی خان نعمت عشق او همه شب ز خیل گروییان
من و عشق آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا بر او
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
هله ای گروه امامیان بکشید ولوله را میان
گر تان بود طمع بقا ور تان بود هوس لقا

ولها

طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا
هله ای طوایف منتظر ز عنایت شه مقتدر
شده طلعت صمدی عیان که بپا کند علم بیان
بتموج آمده آن یمی که بکربلاش بحر می
صدم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لا حدم
منم آن ظهور مهیمنی آن بنیت لی منی
هله ای گروه عمائیان بزنید هلهله و لا
بزنید نغمه ز هر طرف که ز وجه طلعت ما عرف
طیر العماء تکفکفت دیک الثناء تصفصفت
نوران نور ز شهر فا طیران طور ز شهر طا
دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه با صفا
کسی ار نکرد اطاعتش بگرفت جبل ولایتش
اگر آن خوش است تو در خوری وگر این بد است مرا سزا
فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء
ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلا بلا
فمشا الی مهر ولا وبکی علی مجللا
فسلکته و دلکته متدکدکا متزلزلا
رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا
بنشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید و به کربلا
بنشین چه طوطی دم بدم بشنو خروش نهنگ لا
که ظهور دلبر ما عیان شده فاش ظاهر برملا
ز وجود مطلق مطلقا بران صنم بشوید لا
بزن ای صبا تو بحشرش بگروه زنده دلان صلا
مه مفتخر شده مشتهر متبهیا متجللا
که ز وهم و کمال حجابیان جبروت اقدس اعتلا
متظاهر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا
پی اهل افئده آمدم و هم الی لمقبلا
منم آن سفینهٔ امنی و لقد ظهرت و قد علا
که جمال دلبر هائیان شده فاش و ظاهر و برملا
رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا
ورق البهاء تدفدفت رکزوا الیه مهرولا
طیران روح ز شهر با و لقد علا و قد انجلا
شده مختفی شده در خفا متستراً متدثرا
کندش بعید ز ساحتش و بدز قهر بیا دلا

قتیله بنت النضر بن الحارث بن علقمة بن کلدة بن عبد مناف بن عبد الدار و او زوجه

عبداللہ بن حارث بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر نضر بن حارث اسیر شد و بہ
فرمان رسول صلعم مقتول گشت قتیلہ این اشعار را در مصیبت پدر بگفت و بحضرت رسول صلعم
فرستاد چون مرثیہ او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضر این شعر بمن
رسیدہ بود اورا معفو میداشتم ابیات

یاراکبا ان الأثیل مظنّة | من صبح خامسة وانت موفق
بلّغ به میتا فان تحیة | ماان تزال بها الرکائب تخفق
منی الیه وعبرة مسفوحة | جارت لمایحبها واخری تخنق
فلیسمعن النضر ان نادیته | ان کان یسمع میّت او ینطق
ظلت سیوف بنی ابیه تنوشه | لله ارحام هناك تمزق
صبرا یقاد الی المدینة راغما | رسف المقید وهو عال موثق
امحمّد ولانت نجل نجیبة | فی قومها والفحل فحل معرق
ماکان ضرک لو مننت وربّما | منّ الفتی وهو المغیظ المحنق
النضّر اقرب من قتلت وسیلة | واحقهم ان کان عتق یعتق

حرف الکاف

کنا بیگم از نساء لکھنو بودہ زبانش شیرین و کلامش نمکین و طبعش رنگین این اشعار از وست

یقین کہجی دولت سرا مین یار نہین | دل طپیدہ پہلو مین جو قرار نہین
نہ مجکو دیجی بوسہ مین آپ لیلونگی | مین آپ ہی تو اٹہا لونگی کسیکی عار نہین
بنایا مجکو زمانہ نی آخرش چو رنگ | کیا نہ کونسا یارون نی مجہہ پہ وار نہین
فلک زدہ ہی جو کنا تو اندنون صاحب | بغور ہمنی بہو دیکہا کسیکی یار نہین

کوکب تخلص ستارہ بانو دختر شیخ الشعرا مصلح الدین سعدی شیرازی این مطلع از وست

عشقبازان رو بسوی قبلہ آن کو کنید | ہر کجا محراب ابرویش نماید رو کنید

کاملہ بیگم دہلویہ از مخدرات عہد اکبر شاہ ہندی بود در مرثیہ فیضی فیاضی این رباعی از وست

فیضی مخور این غم کہ دلت تنگی کرد | باپای ہمید عمر تو لنگی کرد
میخواست کہ مرغ روح بیند رخ دوست | زین واسطہ از قفس شب آہنگی کرد

کنیز فاطمه والدهٔ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت ازو یافته شده

نه زد که فخر بر آسمان بدورم | کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

گلبدن بیگم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از وست

هر پری روی که او با عاشق خود یار نیست | تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

گلچهره بیگم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است گاه گاهی شعری میگفته این بیت ازو

هیچ که آن شوخ گل رخسار بی اغیار نیست | راست بود است آنکه در عالم گلی بیخار نیست

حرف لام لبابه بنت الحارث بن حزن الهلالیه من بنی هلال بن عامر بن صعصعه زوجه عباس بن عبد المطلب گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورده و او در سرای عباس شش فرزند آورد نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر حلیم عبد الله بن یزید هلالی در حق او این شعر گوید

ما ولدت نجیبة من نجل | بجبل تعلمه وسهل
کستة من بطن ام الفضل | اکرم بها من کهلة وکهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل | وخاتم الرسل وخیر الرسل

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر یکی میمونه زوجه رسول خداست و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصماء دیگر عمیره و دیگر هزیله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز بعضی زینب بنت خزیمهٔ هلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن حاطه بن جریره بن حمیر مادر اینجمله است لبابه الصغری خواهر لبابهٔ کبری است و نسب و حسبش مرقوم شد در اسلام لبابه صغری سندی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لیلی بنت ابی خثیمه بن حذیفه بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب القرشی زوجهٔ عامر بن ربیعه گویند حاجره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لیلی بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جملهٔ ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را برسول خدا هبه ساخت لیلی بنت قائف الثقفیه در خبر است که هنگام غسل دادن زینب

دختر رسول خدا حاضر شد

حرف المیم

میمونه زوجهٔ یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن حزن بن بجیر بن الهزم بن رویبه بن عبد الله بن هلال بن عامر بن صعصعه هی عامریه هلالیه مادرا و هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث از قبیلهٔ حمیر و بروایتی از کنانه بود نخست اورا نام بره بود پیغمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را دامادهای بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجوز جمعت علی الارض اصهاراً یعنی این زن که هند باشد دامادهای نیکو فراهم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عمیس خثعمی باشد از وی نیز دختران داشت اسما بنت عمیس را جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از همهٔ این شوهران فرزند آمد بالجمله دختر دیگر او را که زینب بنت عمیس باشد حمزة بن عبد المطلب خواست و دختر دیگر سلمی بنت عمیس را شداد بن الهاد عقد بست بالجمله میمونه در جاهلیت زوجهٔ مسعود بن عمرو ثقفی بود چون از او جدا شد بنکاح برادر حویطب بن عبد العزی یا حویطب بن عبد العزی یا فروة بن عبد العزی یا سبرة بن ابی رهم یا عبد یالیل بن عمرو درآمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال هفتم هجری هنگام مراجعت از عمرهٔ قضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است با او زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محل قبهٔ زفاف مدفون گشت گویند میمونه زنیست که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد

يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك اللاتي اتيت اجورهن وما ملكت يمينك مما افاء الله عليك وبنات عمك وبنات عماتك وبنات خالك وبنات خالاتك اللاتي هاجرن معك وامراة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبي ان اراد النبي ان يستنكحها خالصة لك من دون المؤمنين

ازین آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خویشتن را بر پیغمبر هبه کند بر رسول خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کابین زنی را نکاح

سازند و بروایتی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر هبه کرده که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر هبه ساخت کابین او را چهار صد درهم دانسته اند
بالجمله میمونه گوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انائی آب برداشتم و غسل کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از آنجا غسل کرده‌ام
فرمود لَیْسَ عَلَی الْمَاءِ جَنَابَةٌ وهم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بست پیغمبر باز آمد و در بکوفت میمونه در نگشود
رسول خدای او را سوگند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان دیگر میشوی فرمود چنین نکردم بتقاضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه و
یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و گویند ابن عباس
بر او نماز گذاشت و خواهرزادهای او یزید بن الاصم و عبد الله شداد بن الهاد در قبر او در آمدند و او را بخاک سپردند از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است از آن جمله هفت حدیث
متفق علیه است در فرد بخاری دو و در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کنیز کانی که با رسول خدا طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قبطیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش
شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و مادر ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود بالجمله ماریه مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم
از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از جهان برفت جسدش را در بقیع با خاک سپردند متمنیه لقب فارعه دختر هشام بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در حباله نکاح یوسف در آمد زن مغیرة بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه
در هجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بیگاه بر زبان او میرفت

جمله ۲

از قضا یکشب عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت شنید فارعه را اصغا نمود که این شعر انشاد میکرد

الا سبیل الی خمر فاشربها	ام لا سبیل الی نصر بن حجاج

عمر گفت من هذه المتمنیة این عاشق آرزومند کیست قصه او باز نمودند صبحگاه نصر را حاضر نمودند و در جمال او سخت خیره باند فقال له انت الذی تمناك الغانیات فی خدورهن لا ام لك اما والله لازیلن عنك رداء الجمال پس روی با او کرد و گفت تو آن کس که زنان پری رخسار از پس پردها آرزوی تو می کنند سوگند با خدای که حلیه جمال ترا از دیدار تو مرتفع سازم و فرمان کرد تا حجامی گیسوهای او را پاک بسترد و آنگاه نیک در روی او نظر کرد و گفت انت محلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گناه است که بر من میگیری عمر گفت این گناه بر من است که ترا در دار هجرت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود السلمی را مکتوب کرد متمنی یعنی نصر را نیکو بدار و در میان زنان مدینه اصب من المتمنیة مثل شد و از آن سوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع برعایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکوروی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت او همی کرد و دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و هیچیک از حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواظب نصر و ملازم سرای بود ایشان را مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکشوف دارند چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن کتابت و قرائت دانا بودند و مجاشع را بهره از خواندن و نوشتن نبود یکروز جوشش عشق نصر را الفرصت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت انی قد احببتك حبا لو کان فوقك لاظلك و لو کان تحتك لاقلك یعنی چنانت دوست میدارم که اگر حب من بالا گیرد مظله گردد و اگر در تحت قدمت در آید ترا حمل کند شمیله در زیر کلمات او نوشت و انا یعنی من نیز چنانم که توئی مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما چند شیر دهد گفت تو چه نوشتی گفت و انا مجاشع گفت ما هذا الهذا بالطبق این سوال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و وارونه بر فراز آن خطوط بگذاشت و پسری که نگارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چون این بدید با نصر گفت عمر بن الخطاب از مدینه بیرون شدن نفرمود هم اکنون برخیز و هر جا که خواهی باش لاجرم ناچار بیرون شد و در سرای

دیگر سکون نبود و بلای عشق در وی استیلا یافت چندانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان
بصره این بدانستند و اذنف من المتمنی همین مثل کردند مجاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او
شتافت و بروی رحم کرد و بازخانه شد و شمیله را گفت کرده نانی با روغن بپالای و بنزدیک
نصر برده او را قوتی بخش پس شمیله نان برگرفت و بنزدیک نصر شد و او را بسینه خود چسپانید
و از آن نان قدری بخورانید در زمان نصر نیرو گرفت یکتن از آن مردم که بعیادت نصر
حاضر بود گفت قاتل الله الاعشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

عاش ولم ینقل الی قابر	لو اسندت میتا الی نحرها

و چون از وی بازگشت همچنان نصر رنجور گشت روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جهان بگذشت اما
از آنسوی فارعه در سرای مغیرة بن شعبة الثقفی نیز بیست یکروز بامدادان مغیره بروی در آمد و نگریست
که فارعه خلالی در کف دارد و بتخلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان خلالك
من الغدا انك لجشعة وان کان من العشا انك لبشعة اعتدی فانت طالق
گفت اگر این از بهر غذائی است که بشکیر کرده عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است
دانی که بی تخلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالت
سخنت عیناك من مطلاق وما هو الا من شظیة السواك فارعه گفت هردو چشمت بسوکواری
بگریدنه آنست که تو فهم کردی بلکه این تخلل از بهر برآوردن شظایای سواك بود مغیره از کرده خود
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود الثقفی او را بزنی گرفت
و حجاج از وی متولد شد ملکه دختر پادشاه سبا بطراوت رخسار و حلاوت گفتار
نامبردار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرك دوم ضبیس بن شرس
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفات
خویش را از در صدق عرضه دهید تا هر کرا بخواهم از در اختیار جفت سیار کنم پس مدرك ابتدا بسخن کرد
فقال ان ابی کان فی العز الباذخ والحسب الشامخ وانا شرس الخلیقة غیر
رعدید عند الحقیقة گفت پدرم امکانتی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا
نیز نهادی سخت و سری [illegible] است چون کار پیش آید از جای نروم و بیمناك نشوم قالت لا عتاب علی الجندل

حکایت از انچه از مرده چه ستایش کنی ایثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز نکردد و تدارک آن نتوان کرد بالجمله از پس مدرک ضبیس بن شرس سخن کرد فقال انا فی مال اثیث وخلق غیر خبیث وحسب غیر غثیث احذ والنعل بالنعل واجزی القرض بالقرض گفت من با مالی فره وخلقی سره ونژادی خالص واستوارم مدراینکه فیکنم ونیک را به نیکوئی پاداش دهم فقالت لا یسرّك غائبا من لا یسرّك شاهدًا این سخن نیز مثل شد آنگاه شماس بن عباس آغاز کرد فقال انا شماس بن عبّاس معروف بالندی والباس حسن الخلق فی سجیّة والعدل فی قضیّة مالی غیر محظود علی القلّ والکثر وبابی غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباسم نبل و باس من در میان ناس معروف و موصوفست و جبلت من بسجاحت خلق و عدالت در حکم مفطورست مال خود را چه فقیر باشم و چه غنی از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصب نعمت بر روی آینده در نه بندم قالت الخیر منیع والشر محذور این سخن نیز مثل شد انگاه مدرك وضبیس را دست طرد ورد بر سینه ملتمس گذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شمّاس فقد حللت منّی محلّ الاهزع من الکنانة والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وکرم طبعك گفت ای شماس محل و مکانت تو از برای من چنان زیبا و درخوراست که سهم در کیش و جعبه تیر و گوهر در مرسله و قلاده چه ترا خلق نیکو و خلق مستوراست و انگاه شماس را جفت گرفت میسون بنت بحدلست وا ورا معویه فرمان کرد تا از منزل و معیش با حشمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده نزدیک معویه آوردند میسون از انگاه که از سرای خود برنشست تا انیوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد میکرد و افسوس میخورد و اقامت در شام قرین احزان و آلام بود دیگر روز معویه گوش فرا داشت و میسون این اشعار مسطور ذیل را انشاد میکرد

لبیت تخفق الارباح فیه	احبّ الیّ من قصر منیف
واکل کسیرة من قعر بیتی	احبّ الیّ من اکل الرغیف
واصوات الرّیاح بکلّ فجّ	احبّ الیّ من نقر الدّفوف
ولبس عباءة وتقرّ عینی	احبّ الیّ من لبس الشّفوف
وکلب ینبح الاضیاف حولی	

احبّ الیّ من هرّ الوف | وبکر یتبع الاظعان طلب
احبّ الیّ من بغل زفوف | وخرق من بنی عمّی ضعیف
احبّ الیّ من علج عنیف

چون معویه این اشعار را بشنید قال

ما رضیت ابنة بحدل حتی جعلتنی علجا عنیفا گفت دختر بحدل راضی نشد تا کاهی که مرا علج عنیف لقب کرد

مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبد العزیز در زمان شاهرخ میرزا مصاحب گوهر شاد بیگم بود شیرینی کلام و طبع سوزونش دل می ربود اشعار مرقومه از مشار الیها است

هیچ هر خاریکه آن از خاک من حاصل شود | زاهد از مسواک سازد دست و پا العقل شود
ولها
کردم بر اوج برج مه خویشتن طلوع | هان ای حکیم طالع مسعود من نگر
ولها
یارب که سرشتم ز چه آب و چه گل است | میلم همه سوی دلبران چگل است
گر میل مرا بسوی پیران بودی | از پیر ضعیف ناتوان خجلت

شیرخان در مرآة الخیال نوشته که روزی مهری پیش گوهر شاد بیگم بالای بام نشسته بود اتفاقاً شوهر مهری خواجه حکیم عبد العزیز در پایان قصر ظاهر شد بیگم خواجه را طلبید خواجه با اضطراب و سرعت خواست که خود را بخدمت بیگم رساند در ضمن آمدن استعجال چون پیر بود حرکات عجیبه از وی مشاهده افتاد بیگم به مهری فرمود که بر حسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

مرا با تو سر یاری نمانده | سر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زور | چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بخندید و صله لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرقوم گردید

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود | از سبوی یک جرعهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسیم سبب حرمت می | در هر کس که زدم بی خرد و لا یعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع | داشت خود او بزبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم | لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند | سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را | حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

مهستی از زنان گنجه بود و در بعض تذکرها نیشابوری و بعضی بدخشانی نوشته اند طبع موزون و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان سنجر سلجوقی بعزت بسر میبرد و این اشعار از و دیده شده

قصاب چنانکه عادت اوست مرا | افکند و بکشت و گفت این خوست مرا
سر باز بقدر سرمی نهد بر پایم | دم میدمد تا بکشد پوست مرا

افسوس که از طرف گلت خار گرفت | زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت
سیماب زنخدان تو آورد مداد | شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت

شبها که بناز با تو خفتم همه رفت | درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی | رفتی و هرانچه با تو گفتم همه رفت

من عهد تو سخت سست میدانستم | بشکستن آن درست میدانستم
هر دشمنی ای دوست که با من کردی | آخر کردی نخست میدانستم

ولها مطلع غزل

جام را بر کف دست تو نشست دگرست | ید بیضا دگر و دست تو دست دگرست

از من طمع وصال داری | الحق هوس محال داری
وصلم نتوان بخواب دیدن | این چیست که در خیال داری
جائی که صبا گذر ندارد | آیا تو کجا مجال داری

گویند شبی مهستی بر پیل کسب هوا از مجلس سلطان سنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد ازان که بر گشت شاه هوا را استفسار فرمود مهستی عرض کرد

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد | وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت | بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

ماه لقا نام وی چندا پری رخی خنیاگری در حیدرآباد دکن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک آصف جاه امیرانه میزیست بحدیکه هر گاه مرد چندمن طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب امارت متروکه آن بر نوچیان وی تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات رخت مردانه در بر کرده تیغ بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدر آباد دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ المسجد گفت چو محرابش سجود خاص و عام است فلک گفتا که این بیت الحرام است

چون ماه لقا شنید بسیار پسندید و خندید و یکهزار روپیه سکهٔ هندوستان جایزه بدو بخشید و این بیت و رباعی

ازوست

بروز حشر الهی چو نامهٔ مسلم / کنند باز که از روز باز خواه منست

بکن مقابله آن را بسر نوشت ازل / کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منست

گرانی میکند باز تبسم لعل جانان را / که آن لب از نزاکت بر نتابد سرخی پان را

حرف النون

نورجهان بیگم بانوی حرم جهانگیر

پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد سخنوران اشعار

ازوست

نورجهان گرچه بصورت زنست / لیک بباطن زن شیر افکن است

کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است / کلید قفل دل ما تبسم یار است

نه گل شناسد نی رنگ و بو نه عارض و زلف / دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

روزی جهانگیر پادشاه از بیگم سؤال کرد که هنگامیکه زن و مرد باهم جمع شوند کرا لذتی

باشد ای جان من بیگم فی البدیهه جواب داد / بوقتیکه مردان بخوارند گوئی کرا لذتی باشد بجان من

و نیز در وقتیکه بیگم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد نورجهان بیگم این بیت بر زبان آورد

بخون من اگر شاها دلت خوشنود میگردد / بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح آن نقش است / بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی

نی پر پروانه یابی نی صدای بلبلی / وقتیکه جهانگیر زمام سلطنت بوی سپرد این بیت

بر دراهم و دینار نقش کرد بیت / بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور

بنام نورجهان پادشاه بیگم زر / نهانی مصاحب و همنشین حرم بیگم

والدهٔ شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازه جمال دلکش و فطرت بلندوی بر زبانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می‌نمودند بنا بران نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر برانکه هر کس آن رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش در آید که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامده و هی هذا

از مرد برهنه روی زر می طلبم / از خانهٔ عنکبوت پر می طلبم

من از دهن مار شکر می طلبم / وز پشهٔ ماده شیر نر می طلبم

بعد از فوت بهائی سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه پی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهنه رو که تحصیل زر است	تن خانهٔ عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی شکر است	هر پیشه از و چشیده و آن شیر نر است

حرف الواو (اعلیحضرت) (ویکتوریا پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان) اسم ملکهٔ معظمه پرنس الکساندرین ویکتوریا دختر ادوارد دوک دوکنت چهارمین پسر ژورژ سیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا ویکتوریا دختر دوساکس کوبرگ بعد از ژورژ سیم پسر اولش ژورژ چهارم بتخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را بتخت نشاندند از او هم اولادی نماند لهذا سلطنت باعلیحضرت ملکهٔ حالیه که برادرزادهٔ او میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت معظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس گرفته و اسم دیگر را که ویکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر معظمه هنگام طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و نهایت مواظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن معظمه مینمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصلهٔ یک هفته ژورژ سیم نیز فوت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنسس ویکتوریا از گیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد وارث سلطنت به ویکتوریا برگشت مادر پرنسس ویکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والاگهر خویش خوش کرده و اوقاتش را تماما صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بسن پنجسالگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنسس گرد آورده بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن یازده پرنسس السنهٔ المان و فرانسه و ایطالیا را بخوبی حرف میزدند و السنهٔ قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده و بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی مهارتی تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنسس سالی ده هزار لیره بمقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی بمجلس دربار ملکه زوجهٔ عمومی خود رفتند و از آن وقت ببعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالبا با والده

خود در

خودشان بعضی از صفحات انگلیس سفر میکردند و از مسافرات خود اطلاعات مفیده و فواید منظوره حاصل
مینمودند در سن هفده سالگی دائی پرنسس پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
بلندن آمده و چندی در قصر کنسنگتن مهمان شدند در عرض این مدت فیمابین پرنسس و پرنس البرت در باطن
عشقی پیدا شد دائی پرنسس نیز خیلی میل و آرزو داشت که امنعظمه را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد از این واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۷ مسیحی پرنسس بسن هیجده رسید که بقانون ملت
انگلیس حد تکلیف و رشد است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و هدایا
برای پرنسس و والدهٔ ایشان میرسید و مردم به تبریک و تهنیت میآمدند در آنوقت یک مهمانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنسس را زیاد محترم و بر مادرش مقدم داشتند باینطریق پرنسس
از طفولیت بحد تکلیف و رشد رسید روز عید میلاد پرنسس بود که در همان روز ویلیوم چهارم در قصر وندزر
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنسس که هیچ از این واقعه اطلاع نداشت باستراحت در قصر خود خوابیده
بود چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ بتعجیل و شتاب تمام از وندزر بلندن آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
بقصر پرنسس رسیدند در حالی که تمام عمله و خدمهٔ قصر خواب بودند حتی دربانان بزحمت زیاد دربانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده گفتند به پرنسس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بحضور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنسس در خواب شیرین است
و کسی جرات نمیکند امنعظمه را بیدار کند وزرا گفتند برو هر قسم هست پرنسس را بیدار کن ما وزرای درباریم
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترمهٔ خودمان آمده ایم و اگر خواب پرنسس حرام شود با این مهم بزرگی که در
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنسس از شدت
تعجیل با همان لباس خواب باطاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ بتفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
که از امروز شما پادشاه انگلیس هستید پرنسس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیتی
بزوجه عموی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا او را ملکه خطاب
میکنید و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه نمیخواهم از نوشته من
بداند که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شورای منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

انقضای مجلس همگی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم به تبعیت و انقیاد و خلوص و صداقت خورده
دست المعظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آن درجهٔ قابلیت
و تربیت و حسن کفایت خود شان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلمین آن
معظمه زحمات بیفایده نکشیده بودند در روز بیست و یکم ماه ژون در یکی از عمارات دولتی موسوم
به سنت جمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهالی شهر و خارج در میدان مقابل برای
تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستگاه سلطنتی بقصر آمده خطابه خوانده شد که کیلیوم پادشاه
وفات کرده و ملکه بجای او بتخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی و شلیک
توپ شد و تهنیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال یکدیگر
بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگام کرده در انجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
ایشان در این عمارت متجاوز از دو هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای
تغییر دادن هیئت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است
نشسته با کمال دانائی و بینائی و ربط و اطلاع در امور سیاسیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه اوت اعلیحضرت معظمه بقصر ویندزر
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر بدار الحکومهٔ شهر لندن رفته هنگام حرکت
و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملتی و سلامتی ایشان را
میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهده بر آمدند در
بیست و پنجم ماه نوامبر برای گشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایستگی و خوبی از عهده نطق
و تقریر اعلانات متداوله رسمیه بر آمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه
سالی معادل سیصد و شصت و پنج هزار لیره مقرر کرد و بر مقرری مادر آن معظمه افزوده تا به سیصد
هزار لیره رسید در بیست و هشتم ماه ژون سال ۱۸۳۸ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
گذاری منعقد شد جمیع اهالی انگلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در ساعت
قبل از ظهر بنای شلیک را گذاردند و بیرقهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیهٔ دولتی برافراشتند

انوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسکه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت کردند کالسکه های سفرا و مامورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسکهٔ شاهزادکان و خانوادهٔ سلطنت از عقب و دوازده کالسکهٔ ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسکه های اعلیحضرت معظمه تمام شش اسبی بود و عقب سر ایشان کالسکهٔ هشت اسبی قدیم دولت انکلیس میرفت بعد از آن کالسکهٔ سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت انکلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت ملکهٔ معظمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرک شروع کرد باجرای لوازم تاج کذاری اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سؤال نمود که آقایان من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشما نشان میدهیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما و کسی است آیا شما که حاضرید او را بدین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه با واز بلند شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن برسم معمول نماز و دعا برکذار شد کشیش بزرک برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توریه و انجیل کذاشته قسم یاد کردند که باین توریه و انجیل عهد میکنیم آنچه آنروز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف آن عمل نکنم و ولی یا بداد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرک قدری از عطریات دعا خوانده بسر و دستهای پادشاه مالیده بعد المعظمه از جائی که بود برخاسته بر روی صندلی که از قدیم الایام جمیع سلاطین انکلیس روی آن تاج بسر کذاشته اند نشسته کشیش مزبور مجدداً با روغن مقدس شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده مهمیز و شمشیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت در بر کرده انکشتری و نعلینی که از اثاثهٔ پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده انکشتری را در انکشت و چوب را در دست کرفتند آنوقت کشیش بزرک پیش آمده بکمال احترام تاج سلطنتی را با دو دست کرفته بر سر پادشاه کذاشت و ادعیهٔ چند بر آن خواند بعد تمام مردم با ساز و ناقوس آواز ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپهای عمارات دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرک پیش آمده با کمال احترام دست بر روی تاج کذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام نمایندکان مذهب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیده

اطاعت کردند وضع ساخت تاج مزبور از اینقرار است زمینهٔ آن از نقره و طلاست کلاهی از مخمل قرمز
با قرقرهٔ خز دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یاقوت بسیار بزرگ با یک یاقوت احمر مسطح
و شانزده قطعه یاقوت دیگر از همان قسم یاقوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یاقوت رسمی و هزار و
سیصد و شصت و سه قطعه الماس برلیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس رُوز
و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و
سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت لیره است مجلس تاجگذاری منقضی شده پادشاه
با تاج مکلل بجواهر از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خورسندی
و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکهٔ ما را سلامت
بدارد تا مدت چند روز اهالی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب
تاجگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بجمیع تماشاخانها و موزیک خانها و سایر گردش
گاهها قدغن شد که مردم را مجاناً راه داده مطالبه پول از احدی نشود از روز بعد از تاجگذاری
پادشاه برای اینکه خود شانرا بمردم بنمایند هر روزه بکالسکه نشسته در باغهای عمومی لندن گردش
میکردند در تمام شهرها و قطعات دور و نزدیک انگلیس جشن بزرگ گرفتند مخارج تاجگذاری ملکه از جهته
متجاوز از شصت و نه هزار و چهارصد و بیست و یک لیرهٔ انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تاجگذاری
ژورژ چهارم بیش از دویست و بیست و هشت هزار لیره صرف و خرج شد پادشاه بلژیک پرنس لیوپلد
که دائی اعلیحضرت ملکه بود در تنهائی آن معظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل شباب و مبادی عمر
ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای آن معظمه صعب و دشوار دید باین لحاظ
چند مرتبه از ایشان خواهش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و تحملی در امورات و زحمات دولتی
داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلیحضرت تکلیف مزبور را قبول نمینمودند
و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز
چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع آنمملکت و احوال آنمملکت اطلاع
حاصل ننموده و زحمتی که لازم است در این راه نکشیده است پس از چندی دیگر باز پادشاه بلژیک

بخیال عروسی افتاد و برای این کار پسرهای خود را بلندن بحضور اعلیحضرت پادشاه فرستاد و کاغذی نوشت که این دو پسر من هر دو برای خدمت شما حاضر اند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید در پذیرائی شاهزادکان آن معظمه کمال تکریم را نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فرو گذار نکردند و چندی ایشان نزد خود شان نگاه داشتند شاهزادکان مشار الیهما هر دو جوانان خوبروی بلند قامت و خوش اندامی بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود و پس از مدتی که شاهزادکان در انکلستان توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیر خود را بدائی خود شان نوشتند و خواهش کردند که عجالتاً آنچه مطلب محرمانه نزد او باشد تا رسماً مجلس پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و مواظب صحبت ایشان بود بعد هر دو شاهزاده به مملکت المان مراجعت کرده و اعلیحضرت ملکه نیت خود شان را درباب مزاوجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند وزرا تماماً این نیت پادشاه را تحسین و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما امیدواریم که امورات و مهام دولتی زیاده و رسیدگی بتمام آنها برای شخص اعلیحضرت شما بتنهائی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنت برای شما کمکی لازم و اینخیالی که فرموده اید خیالی بسیار خوب و مبارکست ماه دیگر که آن معظمه برای افتتاح پارلمنت بمجلس لردها رفتند در ضمن نیت خود شان در خصوص مزاوجت با پسر دائی خود به اعضای مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تمجید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصی پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و رتبت سرداری کل نظام انگلیس را با لقب آلتس رویالی با و مرحمت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای عروسی معین شد در روز هشتم اینماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانکلستان آمده در قصر بوکینکام پالس بحضور ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یک گردن بند جواهرنشان برسم هدیه و پیشکش تقدیم حضور ملکه نموده پادشاه نیز نشان و حمایل کارتیر (زانوبند را) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریا چنانکه معین کردیده بود در یکی از کلیساهای بزرک در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت فیمابین اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاوجت بسته شد مولود اول آن اعلیحضرت دختر بود ثانی پسر همینکه این فرزند بوجود آمد ملت انگلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی روزی علیحضرت ملکه با پرنس در کالسکه
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طپانچه بطرف آن علیحضرت خالی کرده و بلافاصله لوله دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک بپادشاه نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است
در این سنه جنگ انگلیس با افغانستان در گرفت و کابل مسخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
اوده نیز در همین سال بخاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد سفها و اشرار دیگربار قصد جان
پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ علیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند و از انجا بسا بریتانیا در معظمهٔ انگلیس و بعد از سیر حدود و
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته مهمان پادشاه فرانسه
شدند در اوّل سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از انکه علیحضرت پادشاه بلندن
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه به مهمانی المعظمه آمدند اگرچه طبیعةً امپراطور نیکلا
قدری تند و غیور بودند اما علیحضرت ملکه آنمرحوم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعا میکردند که خدایا یکروز بعد از شوهر مرا زنده مگذار چندی بعد آن معظمه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکنفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری بجانب
ایشان خالی کرد ولی چون مقدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض اینمدت خداوند
دو اولاد دیگر بملکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاندی
هنگام توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
سخت بسر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منکری به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد
مقصر را بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار
متمولی از اهالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دویست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر المعظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپ با دولت روس اعلان جنگ
کرد و عساکر متحدهٔ فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رفتند و سه محاربه شدید در جنگ آلما

و بلاک لاوا و اینکرمان از قشون انگلیس بظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شد ماه بعد
امپراطور فرانسه باتفاق امپراطریس اوژن بعزم دیدن اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلندن آمدند
برای پذیرائی این دو مهمان عزیز و دوست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سانی از
تمام قشون نظامی انگلیس دیده بصاحبمنصبان و سربازان زخمی جنگ قرم نشان و امتیازات بخشش
و اعطا کردید بفاصلهٔ دو ماه بعد اعلیحضرت معظمه و پرنس آلبرت بباز دید امپراطور و امپراطریس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنسس بطریس دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول معظمه را
برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ مادر اعلیحضرت ملکه وفات کرد در روز یکشنبه ۱۵
دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از اینواقعه پادشاه معظمه زیاده
از حد متالم و متاسف گردیده بحدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال
تمام مشغول عزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس عزا در بر دارند و از عیش و مهمانی دوری میکنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت انمعظمه است از انجا که ملت انگلیس منتهای رضا و شکرگذاری
و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا بتهنیت و تبریک این عید جشن بزرگ گرفتند
الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نموده چنانکه تا بحال در عهد
کمتری از سلاطین دنیا انقدر ترقیات متوالیه از برای ملتی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود
ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملت انگلیس اینطور با دل و جان پادشاه و ملکه محترمهٔ
خود را دوست میدارند و بدعاگوئی ایشان مشغول هستند

حرف الهاء

هند بنت عتبه زوجهٔ ابوسفیان خصمی او با رسول خدا و انگیختن وحشی را بقتل حمزه سید الشهدا
در غزوه احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که با رسول خدای بیعت میکردند نقابی از چهره آویخته در
میان نسوان کلمه گفت انگاه نقاب از روی برکشیده گفت منم هند پیغمبر فرمود چون مسلمان آمدی
خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل هیچ خیمه را در روی زمین از خیمهٔ تو دشمن تر نداشتم
و اینک هیچ اهلی را از اهل خیمهٔ تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود آنمعنی بزیادت خواهد بود پس عرض
کرد که میخواهم در بیعت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مصافحه نکنم و این اصح است
از آنکه گویند جامهٔ بر دست نهاد تا زنان بر فراز آن جامه دست او مس کنند یا آنکه قدحی

نسوان

آب آوردند و پیغمبر دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان دستهای خود را فرو دادند با لجمله هند
بسرای خود باز شد و هر بت که در سرای داشت خرد درهم شکست و گفت ما از شما مغرور بودیم و چندین
طریق جهل سپردیم آنگاه بزغالهٔ برسم هدیه بحضرت رسول صلعم فرستاد و پیام داد که امسال گوسفندان ما اندکند
و کم بار گیرند پیغمبر دعا کرد تا گوسفندان او بسیار شد گفت هٰذا مِنْ بَرَکَةِ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ

هفت عفیفه در منتخب التواریخ مذکور است که آن هفت دختر پاکدامن از نژاد سومره بودند در
حینی که سلطان علاء الدین پادشاه دهلی بر اهالی سند تاخت و بنیاد مردم سومره برانداخت اهل و عیال
مردم سومره فرار مینمودند و بگوشه ها می خزیدند ایشان نزد آن تفرقه از جملهٔ فراریان بودند اتفاقاً در اثنای
راه از همراهان خود جدا افتادند آواره واندوهناک رو براه نهادند و گریزان میرفتند افواج شاهی
که بتعاقب اهل فرار بهزیمت جلوریز بودند برخی از آن با ایشان فرا رسیدند آن پاکدامنان توسل
بخداوند جسته چارهٔ کار خود را از آن کارساز عالم درخواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
زمین از هم شگافته گردید و آن هفت گلدستهٔ عفت را درون خود جا داد سواران این حال را از دور
ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که گوشهای چادر ایشان از جهت عبرت ابنای روزگار بیرون
مانده گویند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای متبرکه زنان جوق جوق و دسته
دسته بزیارت آن مریم صفتان شتابند و ببرکت صدق نیت و لاوت مراد می یابند
منقول است که بعضی اناث را در حین زیارت حالتی روی میدهد که یکبار از تعلقات جسمانی و جسم
نفسانی مجرد شده مشاهدهٔ امور غیب و معاینهٔ اسرار لاریب نمایند و در وجد آیند در آن هنگام
هرچه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوهٔ مشیت می پذیرد مزار ایشان در ارض سامو که
واقع است همدمی تخلص شریفه بانو زنی بود عفیفه از سادات جرجان واقعه در ملک
ایران این غزل از مشار الیها دیده شد

والہ شدهٔ سبز خطانم چه توان کرد ... من سوخته لاله رخانم چه توان کرد
صد تیر بلا و ستم و جور رسیده ... زان ناوک دلدوز بجانم چه توان کرد
مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم ... دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد
جز نام توام هر نفسی ذکر دگر نیست ... نامست شده چون ورد زبانم چه توان کرد
ای همدمی از جور رقیبان ستم کار

۶۱۰ ق

بر عرش برین رفت فغانم چه توان کرد جامه کلکونی در آمد مست در کاشانه‌ام	واین بیت نیز از وی دیده شد خیزای همدم که افتاد آتشی در خانه‌ام

حرف الیاء

یاسمن بو زوجه میرزا عسکری دامغانی

از قرار مذکور حیدری در کلبرکه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در انجا مرد و یاسمن با حرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه به دهلی رفت و تا پایان عمر بعزت و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و نستعلیق را بخوبی مینوشت واین ابیات از وست

با آه و ناله کردم صید خود وحشی نگارانرا بنوشیدم سحر که چون شراب بیریائی را شدم همدم میخواران بخلوتخانه حیرت	بزور جاذب کردم رام با خود کج کلاهانرا گرو کردم بجام می لباس پارسائی را شکستم ساغر و پیمانه زهد و ریائی را

گرفتم دامن صحرا شدم هم پیشه مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق بینوائی را

خاتمه

پس از ادای حمد و درود بیقیاس بر هوشمندان صاحب خرد و ممیزان نیک و بد ظاهر است که پر بهاتر زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزا و فاخرتر خلعتی که بقامت قابلیت آدمی موافق و برازنده است محارست و مطالعه تواریخ و اشعار و مبتداو در تحصیل کمالات است که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و ارجمندی است والحق مذاق جانرا بر سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و دقایق به منزله عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در نوردن غمها هر یک دندانی بنا برین حسب الامر سلاله دودمان عزت و مستان نقاوه خاندان رفعت و احسان زیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان والی نواب عالیه عالیه شاه جهان بیگم الملقب به کرون آف اندیا و رئیسه اعظم دلاور طبقه اعلای ستاره هند حکمران بهوپال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشای بهجت افزا مسماء به تذکرة الخواتین که مبنی بر ذکر خیرات حسان است بزیور طبع در آمد و در توصیفش

سفینه چند بیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی گشتی
قماش معنی است گیرند بکف چو اهل فضلش چون کشتی نوح وکوه جودی است هر سو
زاهل حال بختی هر گوشه ز اهل قال زیبیست هر صفحه ز قوت روح خوانی گر زوی صد عمر
توان زیست هر سطر ز معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است در پوست چو
نگنجد از شوق پر بسکه ز رنگ و بوی معنیست هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم مس
لیلی است امید که بدولت اقبال بمطالعه آن پردازند
و خواطر را از فواید آن بهره ور سازند بحق الحق
والنبی المطلق بتاریخ شهر ربیع الاولی
سنه ۱۳۰۶ بخط اقل بندگان
میرزا مهدی شیرازی
بزیور طبع در آمد